



فهرست کتاب مستطاب کنز الهدایات مؤلف خواجه محمد باقر بن شرف الدین لاهوری قدس سره

تمام شد

هذا بصائر للناس وهدی ورحمة لقوم یوقنون

لله الحمد هر آن چیز که خاطر میخواست + آخر آمد ز پس پردهٔ تقدیر پدید

بفضل رحمانی و امداد یزدانی

لب لباب مکتوبات شریف مجددیه و معصومیه و مبدا و معاد عنی رسالهٔ



مؤلفهٔ خواجه محمد باقر بن شرف الدین لاهوری خلیفهٔ حضرت خواجه محمد معصوم قدس سره

باهتمام و تصحیح خاکسار نور احمد عفی عنه پسروری ثم امرتسری

در مطبع روز بازار امرتسر مطبوع گردید

ف۱ منسوب احمد بن عبد الاحد سرهندی قدس سره ۱۲ ف۲ اے فیروزمند و علوم ۱۲ ف۳ قوله نثار بالکسر مصدر است بمعنی افشاندن و پاشیدن از قسم نقد و جنس بے فرق کہ بسبیل تصدق و بالضم آنچه از زر و گوهر پاشیده شود ۱۲ غیاث ف۴ الحاصل که چون مراتب سلوک مجددی بترتیب تسلیک معصومی در دفاتر سته این حضرات مذکور نبود بخاطر این فدوی ریخت که رساله مبدء و معاد و دفاتر سته این حضرات الخ ۱۲ ف۵ قوله غموض بضمتین و ضاد معجمه مشکلات هر فن و پوشیدگیهائے علم و هنر ۱۲ غیاث اللغات لمصححه سلمه الله تعالیٰ عن آفات الدارین ۱۲

حق بسم الله الرحمن الرحیم حق

حق

حمد بیحد و سپاس بے قیاس مر منعمے را که سنت سنیه محمدیه را علیه و علی آله و صحبه افضل الصلوات و اکمل التحیات بطریقه انیقه احمدیه دوح الله سبحانه دوحه و افاض علی العلمین ابدا فتوحه تجدید فرمود و نسبت اولین را در آخرین بهمان طراوت جلوه گر نمود و درود با مجد و دنثار آن سید سالار که حدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل بر زبان غیب ترجمان آورد و باین حدیث نفیس گویا اشارت بوجود فائض الجود حضرت مجدد الف ثانی خود کرد و آل و اصحاب او که هیچ ولی برتبه ادنائے ایشان نرسد و انفاق کوه ذهب دیگران مساوی مد شعیر شان نشود اما بعد میگوید اضعف عباد الله المعین محمد باقر بن شرف الدین اللاهوری العباسی الحسینی عفی عنهما که چون مراتب حصول سلوک و حقائق و خصائص حضرت امام همام هادی انام حجة الاسلام غوث الخواص والعوام قبلة المحققین و قدوة المدققین المستغنی عن توصیف الواصفین کاشف غموض متشابهات و قف رموز مقطعات محرم اسرار فرقانی المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی سمی رسول الله

الاعلی بالاسم الذی بشر به عیسی علی نبینا و علیه و آله الصلوات العلی به نهج و
ترتیبیکه حضرت قطب الاقطاب شیخ الشیوخ والشباب برهان الاولیاء مسند الاصفیاء
غیاث الاتقیاء مفخر العرفاء القیوم الحقانی المعصوم الربانی الذی ارتحل من هذه
الدار الفانی کاسمه المبارک معصوما شیخی و امامی قدسنا الله تعالی بسره السامی
بتسلیک طلاب فیض بخش عالم و عالمیان بوده اند در مکتوبات قدسی سمات حضرت
مجدد الف ثانی رضی الله تعالی عنه و حضرت پیر دستگیر قطب الانام شیخی و امامی
قدسنا الله بسره السامی مرتبه بعد مرتبه مذکور نیست و بیان ترتیب این مراتب
در انجا المحفوظه بخاطر این فدوی ریخت که رساله مبدأ و معاد و دفاتر ستة مکاتیب
حضرت مجدد الف ثانی و حضرت ایشان را رضی الله تعالی عنهما در نظر داشته
این لآلی منثوره را منتظم سازد و مراتب سلوک و تسلیک خاصه حضرات را مرتب در
سلک تحریر کشد. شعر: فالدر یزداد حسنا وهو منتظم * ولیس ینقص قدرا
غیر منتظم * الحمد لله الذی جعلنی صلة بین البحرین مقتبسا الانوار النیرین
فشرعت فیه بعون الله سبحانه فی الحادی والعشرین من شوال سنة الف و
ثمانین من الهجرة المبارکة النبویة علی صاحبها الصلوة والسلام والتحیة و
اتممت تالیفه فی تاسع ذی القعدة من العام المذکور ثم انه وقع التعطیل
فی البین ایاما و بعد از اتمام بعض خصائص در خاتمه ذکر یافته فجاء بحمد الله
تعالی بحیث یروق العقلاء و ما سبق به اذهان الاذکیاء و باوجود آنکه بعضی یاران

---

۵۱ کما قال الله تعالی ومبشرا برسول یاتی من بعدی اسمه احمد ۱۲ ۵۲ که از تصانیف حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی است ۱۲ ۵۳ قوله دفاتر ستة یعنی شش دفتر سه مجددیه و سه معصومیه ۱۲ ۵۴ قوله فالدر الخ یعنی حسن مروارید زیاده گردد در حالیکه برشته کشیده شود و هم قدرش کم نگردد در حالیکه در رشته منسلک نباشد ۱۲ ۵۵ اسم فاعل ست از انتظام که بمعنی راست شدن و در سلک کشیده شدن است ۱۲ ۵۶ قوله نیرین یعنی آفتاب و ماهتاب مراد مجدد و حضرات اند قدس سرهما ۱۲ صحیح لو سلمه الله تعالی

بجدّ بودند که حاصلِ مکاتیب گرامی را در عبارتِ خود اندراج نموده بطریقِ موجز
مرتّب ساخته آید این فقیر التزام کرده که عبارات اصل را بعینها تبرّکاً ایراد نماید مگر
در بعضے مواضع که بجهت بعضے حِکَم به تغییرِ یسیر آورده و آن هم بعد از دریافتِ اجازت
از روحِ پرفتوحِ حضرتِ مجدّدِ الفِ ثانی و مشاهدهٔ رضائے آن حضرت درین معانی
و هر نکته را به تفحّص و تصفّح از مواقعِ متفرقه التقاط نمود و در هر مقام بذکرِ ضروریات
سبیلِ ایجاز پیمود و مع ذلک این رساله مشتمل ست بر فوائدِ عظیمه و نکاتِ فخیمه و تحقیقاتِ
غریبه و تدقیقاتِ عجیبه و ترتیبِ لائق و ترکیبِ فائق و در آغازِ هر مرتبه بجائے باب
لفظِ هدایت آورده و بواسطهٔ ذکرِ بعضے لوازم و متعلقاتِ آن مرتبه لفظِ فائده بجائے
فصل اختیار نموده به بیست هدایت و یک خاتمه و یک مسکة الختام[52] مرتّب کرده و ازین
جهت این رساله را به کنز الهدایات فی کشف البدایات و النهایات مسمّٰی ساخته
و در اثنائے تالیف بارها خوشوقتیِ حضرتِ مجدّدِ الفِ ثانی و حضرت ایشان رضی
الله تعالیٰ عنهما درباب این تالیف پرتو انداخته و اتحادِ خاص بجنابِ آنحضرت و
نسبتے خاص در خود یافته و توفیق و امداد از انجناب معلوم ساخته و بعد از اتمام بزیارتِ
حضرت مجدّدِ الفِ ثانی رضی الله تعالیٰ عنه در منام مشرّف گردیده و ازین جهت
امیدِ قبول و عنایت بهم رسیده و مصداقِ این قبول و عنایت را قبولِ حضرت
مخدوم زادهٔ ارشاد و سجاده صاحب الاسرار العلیه قاسم الانوار السنیه مرکزِ دائرهٔ
افاضت و هدایت بحرِ مواج عقل و درایت للمؤلف[54] سراپا ظاهرش روح ست و

بعینه — به تغییر — کرده شده بیست

[51] یعنی بر چند وا خذ نمود ۱۲ [52] قوله مسکه بضم اول و سکون دوم بقیه از هر چیزے یعنی چنانکه بعد از اتمام ختم میکنند پس از اتمام رساله ختم او بجا آورده شد که انه مسکه اند ۱۲ [53] قوله ختام بکسر گیسه و موے و دکت و غیره که بدان مهر کنند ۱۲ [54] یعنی فرزند پنجم حضرت خواجه محمد معصوم قدس سره حضرت خواجه سیف الدین که تحصیل علوم متداوله نموده اند و از والد ماجد خود استفادهٔ جمیع کمالات نموده باقصائے مراتب قرب رسیده و عالمے از و فیضیاب گردیده و وفات ایشان در سنه هزار و نود و پنج ست

جان ست + سِر س از باطنش کان سیہ بے نشان ست + زبان در شرحِ وصفِ او بود لال + قلم در ذکر مدحش بے زبان ست + عنایاتے کہ دارد در حقِ من + سرِ ہر موئے من در شکر آن ست + لَازَالَ کَاسْمِهِ الْمُبَارَكِ سَيْفًا عَلٰى اَعْدَآءِ الدِّيْنِ وَيَرْحَمُ اللّٰهُ عَبْدًا قَالَ اٰمِيْن + عیدانند و بزبانِ آرزو بیان کریمہ ذٰلِكَ فَضْلُ اللّٰهِ يُؤْتِيْهِ مَنْ يَّشَآءُ میخوانند مصرعہ باکریمان کارہا دشوار نیست + وَالصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ عَلٰى مَنْ خُتِمَ بِهِ الرِّسَالَةُ وَفِيْ كُلِّ اَمْرٍ اِلَيْهِ الْحَوَالَةُ وَعَلٰى جَمِيْعِ الْاَنْبِيَآءِ وَالْمُرْسَلِيْنَ وَعَلٰى اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ مِنْهُمْ اَجْمَعِيْنَ وَعَلَى الْمَلٰٓئِكَةِ الْمُقَرَّبِيْنَ وَعَلٰى جَمِيْعِ الْمُؤْمِنِيْنَ وَالْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُسْلِمِيْنَ وَالْمُسْلِمَاتِ اٰمِيْن +

ہدایت اوّل

در آنچہ دانستنِ آن مرشد و مسترشد را ناگزیر ست فائدہ (۱) فِي الْمَبْدَءِ وَالْمَعَادِ چون طالبے پیشِ شیخے بیاید باید کہ شیخ اورا اوّل استخارہ فرماید از سہ استخارہ تا ہفت استخارہ تکرار نماید بعد از استخارہا اگر تذبذبے در طالب پیدا نشد شروع در کارِ او نماید + فائدہ (۲) اقبالِ قلبِ شیخِ کامل مکمل نیز قائم مقامِ استخارہ است و انضمامِ او باستخارہ نورٌ علیٰ نورٍ ست + فائدہ (۳) فِي الْمَبْدَءِ وَالْمَعَادِ اوّل اورا طریقِ توبہ تعلیم دہد و در حصولِ توبہ بقدرِ اجمال اکتفا نماید و تفصیلِ آنرا بمرورِ ایام حوالہ نماید کہ ہمتہا درین اوان قاصر اند و تکلیفِ تفصیل مدتے تطلبد و فتورے در طلبِ او رود بعد ازان طریقِ مناسبِ استعداد و ذکرِ مطابقِ حالِ طالب تلقین نماید و توجہ بکارِ او دارد

---

۵۱ یعنی مصداقِ این قسبول و عنایت قبول مخدوم زادہ را میدانند ۱۲ ۵۲ یعنی ابتداءً دو رکعت نماز نفل دعاے ماثورہ اللہم انی استخیرک الخ بخواند و سہ بار تکرار نماید و بوقت ضرورت صرف دعاے ماثورہ ہم کافی ست چنانچہ معمول بعض مشائخ بودہ است ۱۲ ۵۳ یعنی اگر تردّدے نسبت آن شیخ دران طالب پیدا نشد بلکہ اطمینان بحصول پیوست پس آن شیخ شروع در کار آن طالب نماید ۱۲ ۵۴ زیراکہ رسیدن بمقاماتِ ولایت بدون حصول مقامات عشرۂ مشہورہ کہ اول شان توبہ است و آخر شان رضا متصور نیست ۱۲ المصحح سلمہ اللہ تعالیٰ

وآداب و شرائط را او بیان سازد و در متابعت کتاب و سنت ترغیب فرماید
و وصول مطلوب بے متابعت محال داناند و اعلام نماید که کشوف و وقائع را که سر
موئے مخالفت بکتاب و سنت داشته باشد اعتبار نکند۔ فائده (۴) من مکاتیب
شیخی و امامی قدس الله تعالی بسره السامی باید دانست که حضرت مجدد الف
ثانی رضی الله تعالی عنه هرچند در بعضے رسائل خود نوشته اند که شیخ مرید را
طریق ذکر مناسب حال و استعداد او تلقین نماید لیکن طریق آنحضرت بالآخر تقدیم
تعلیم اسم ذات بود بجمیع طلاب الا ما شاء الله و وجهش آن تواند بود که آنچه
سابق نوشته اند در اوائل حال آنحضرت در وقتے که سیر آنحضرت در اطوار ولایت
بوده باشد که ولایت مربوط بجذبه هست و سلوک در تسلیک آن رعایت حال مرید و
و تعلیم ذکر طریق که مناسب استعداد او باشد از برائے تسهیل سلوک بروے لابد ست مثلاً اگر
استعداد او مناسب جذبه باشد طریق مناسب جذبه تعلیم توان کرد تا اختلال در سلوک
او راه نیابد و هرگاه آنحضرت رضی الله تعالی عنه از اطوار ولایت بکمالات نبوت
بوراثت عروج فرموده از دائره جذبه و سلوک برآمد که کمالات نبوت

---

۵۱ بقیه عبارت مبدأ و معاد را تماماً للفائده نقل کرده میشود۔ و تصحیح عقاید بمقتضائے آرائے اہل سنت و جماعت فرمودن نماید و تعلیم احکام فقهیه ضروریه و عمل بموجب آن علم تاکید فرماید که طیران درین راه بے این دو جناح اعتقادی و عملی میسر نیست و تاکید نماید که در لقمه محرم و مشتبه احتیاط را نیک مرعی دارد و هرچه یابد نخورد و از هر جا که یابد تناول نماید تا فتوائے شریعت غرا درین باب درست نکند۔ انتهی۔ بدانکه حضرت امام ربانی در مکتوب صد و هفتاد و کیم از جلد اول سیفرمایند۔ نیک تاکید نمایند که طمعے در مال مرید و توقعے در منافع دنیوی او پیدا نشود که مانع رشد مرید ست و باعث خرابی پیر چه دارجا بمه زین ناقص سے طلبند الا لله الدین الخالص شرک را در آنحضرت به هیچ وجه گنجائش نیست و حضرت امام شعرانی فرموده اند ان الشیخ اذا علم من مرید انه صادق فی ان جمیع ما فی یده انما وصل بیده بسبب برکة استاذه وانه هو و عیاله انما یاکلون من مال ذلک الاستاذ فلا حرج علی الشیخ حینئذ فی الاکل من طعام ذلک المرید ۱۲ ۵۲ یعنی از مکتوب هفتاد و ششم جلد ثانی که بنام بدر الدین صدور یافته در کیفیت توجه بطلاب و توجه از برائے دفع امراض ۱۲ ۵۳ قوله باید دانست که حضرت مجدد الف ثانی الخ باید دانست که اصل این عبارت در مکاتیب معصومیه عربی ست شاید که مصنف کنز الهدایات ترجمه نموده در آورده باشد چنانچه در بعضے نسخ کنز الهدایات موجود ست و تسهیل الطلاب اینجا برهمین اکتفا رفته والله اعلم و علمه اتم ۱۲ ۵۴ و جذبه و سلوک هر دو رکن اند مر ولایت را که ولایت بدون این هر دو هرگز متحقق نمیگردد ۱۲ ۵۵ یعنی رعایت حال مرید بر شیخ لازم ست ۱۲

المصحح نسلمه الله تعالی

مربوط بانہایت ست[1] و ترقّی سالک درین موطن بمجرد صحبت شیخ و محبت و رعایت آداب اوست باتباع شریعت علیّه و سنّت سنیّه علیٰ صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیّة و تعلیم ذکر درین ہنگام از برائے تسلیۂ طالب ست ذکر اگرچہ فی نفسه مفید ست لیکن مدار وصول نیست[2] **فائدہ** (۵) من مکاتیب[3] المحبوب الصمدانی حضرت مجدّد الالف الثانی رضی اللّٰه تعالیٰ عنه بدانکه طریقے که اقرب ست و اسبق و اوفق و اوثق و اسلم و احکم و اصدق و اولیٰ و اعلیٰ و اجلّ و ارفع و اکمل و اجمل طریقۂ علیّه نقشبندیه است قدّس اللّٰه تعالیٰ ارواح اهالیها و اسرار مَوالیها این همه بزرگی این طریق و علوّ شان این بزرگواران بواسطۂ التزام متابعت سنّت سنیّه است علیٰ صاحبها الصلوٰة والسلام والتحیّة و اجتناب از بدعت نامرضیه ایشانند که در رنگ اصحاب کرام علیهم الرضوان من الملک المنّان نهایت کار در بدایت شان مندرج گشته و حضور و آگاهی ایشان دوام پیدا کرده و بعد از وصول بدرجۂ کمال فوق آگاهی ہائے دیگران شده **فائدہ** (۶) من مکاتیب[4] المحبوب الصمدانی مجدّد الالف الثانی رضی اللّٰه تعالیٰ عنه پرسیده بودند که بعضے از رجال و نساء مے آیند و طریقه را التماس مینمایند و از اکل و لبس و شرب که بر ناحاصل میگردد پرہیز نمے کنند و میگویند که بحیلۂ شرعی آراسته میسازیم امر بگفتن طریقه در حق آنها ہست یا نه طریقه را با ایشان بگویند و ترغیب باجتناب محرّم نمایند شاید به برکت طریقه ازان اشتباه برآیند **فائدہ** (۷) من مکاتیب[5] المحبوب الصمدانی مجدّد الالف الثانی رضی اللّٰه تعالیٰ عنه نوشته بودند که بعضے

طریقه

نوشته بودند
طلب
از مال حرام

---

[1] بلکه فوق اینهاست ۱۲ [2] بلکه مدار وصول بر صحبت ست و فانی شدن در شیخ که باو صحبت دارد کما کان فی الصدر الاول اذ الصحابة والتابعین بمجرد الصحبة کانوا یصلون الی کمالات لاتحصی ۱۲ [3] یعنی مکتوب دو صد و نودم از جلد اول که بنام ملا محمد ہاشم صدور یافته ۱۲ [4] یعنی مکتوب ہفتاد و ہفتم از جلد ثانی که بنام ملا حسن برکی صدور یافته ۱۲ [5] یعنی مکتوب دو صد و پنجاه و ششم از جلد اول که بنام شیخ بدیع الدین صدور یافته ۱۲

عورات طلب[51] مشغولی مینمایند اگر محارم اند چہ مانع ست والا در پردہ نشینند و طریقہ را اخذ نمایند **فائدہ** (۸) مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِی وَامَامِی قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہٖ السَّامِی مسترشدان را بوظائف طاعات واذکار سرگرم دارند و باتیان خدمات و رعایت آداب ترغیب کنند[53] و معطّل نگذارند امید کہ از نسبت خاص بزرگان بہرہ یابند مقصود حصول نسبت ست علم بآن امر دیگر ست اگر بدہند فبہا ونعم والا غم نیست نسبت چون بتأنّی و تعب حاصل شود قدر و عزت وارد و آنچہ بسہولت و زودی بدست آید چندان قدر و عزت ندارد و اگر کسے استعجال نماید بوالہوس ست طالب نیست و قابل صحبت نہ مردم در طلب دنیائے دنیّہ چہ رنجہا ست کہ نمے کشند طلب حق جل وعلا احق بآن ست بزرگان درین طلب ریاضتہا کشیدہ اند و عمرہا گذرانیدہ **بیت**

اوحدی شصت سال سختی دید + تا شبے روئے نیکبختی دید + **فائدہ** (۹) مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ بباید دانست کہ بطور تاثیر

ازنقدر و طاعات

ثمرہ (ناخوانا)

تاثیر

---

[51] یعنی طلب اخذ طریقہ و توجہ ۱۲ [52] یعنی آن زنان اگر از محارم شما اند کہ نکاح فیما بین روا نیست از تعلیم طریقہ بایشان بے حجاب در شریعت ہیچ منع نیست و اگر از محارم شما نیستند بلکہ از اجانب کہ خلوت بآنہا روا نبود و نکاح فیما بین جائز باشد پس اینچنین عورات در پردہ نشینند و طریقہ اخذ نمایند ۱۲ [53] یعنی مکتوب صد و بست و دوم از جلد اول کہ بنام مولانا محمد صدیق پشوری صدور یافتہ [54] چہ شنیدہ باشند کہ ہیچ بے ادبے بخدا نرسیدہ ہست جل وعلا ۔ از خدا جوئیم توفیق ادب ۔ بے ادب محروم ماند از لطف رب ۱۲ در عدم رعایت آداب بلا ضرر غالب ست و آداب ضروریہ این راہ در مکتوب دو صد و نود و دوم از جلد اول مکتوبات حضرت مجدد رحمۃ اللہ علیہ مرقوم ست آنجا کہ فرمودہ اند ۔ بدانکہ طالب را باید کہ روئے دل خود را از جمیع جہات گردانیدہ متوجہ پیر خود سازد و با وجود پیر بے اذن او بنوافل و اذکار نپردازد و در حضور او بغیر او التفات ننماید و بکلیت خود متوجہ او نشیند حتی کہ بذکر ہم مشغول نشود مگر آنکہ او امر کند و غیر از نماز فرض و سنت در حضور او ادا نکند الخ ۱۲ [55] فنا رقلبی کہ در طریقہ ما بعضے طلاب را دست میدہد در رنگ آنست کسے را چشم بر بندند دیکایک بمنزل رسانند در راہ چندین سال بطرفۃ العین قطع نمایند ۱۲ [56] یعنی مکتوب صد و چہل و پنجم از جلد اول کہ بملا عبد الرحمن مفتی صدور یافتہ ۱۲ [57] برائے تتمیم این فائدہ عبارت متقدمہ مکتوب شریف نوشتہ میشود جمعے باشند از طلاب این طریقہ علیہ کہ با آنکہ ابتدائے سیر ایشان از عالم امر ست بسرعت متأثر نشوند و التذاذ و حلاوت کہ مقدمہ جذبہ است بزودی پیدا نکنند و باعث آن ست کہ عالم امر در ایشان نسبت بعالم خلق ضعیف افتادہ ست و ہمین ضعف سد راہ سرعت تاثیر و تأثر شدہ و این بطور تاثیر تا زمانے متحقق ست کہ عالم امر در ایشان بر عالم خلق قوت پیدا کند و امر منعکس گردد علاج این ضعف مناسب این طریقہ علیہ تصرف تام مرشد صاحب نسبت است تصرف تام را دعلاجے کہ مناسب طریق دیگران ست تقدیم تزکیہ نفس ست در ریاضات و مجاہدات شاقہ کہ موافق شریعت واقع شوند علی صاحبہا الصلوۃ والسلام والتحیۃ ۱۲ مولانا ابو السعد احمد خان سلمہ الرحمن ۔ **لمصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ** [58] یعنی دیرنگی و تاخر در اثر قبول کردن از طالب علامت نقصان استعداد طالب نیست ۱۲ لمصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ

علامتِ نقصانِ استعداد نیست گروهے باشند تام الاستعداد که باین بلا مبتلا گردند گرفتار باشند
فائده (۱۰) مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰهُ تَعَالٰی بِسِرِّهِ السَّامِیْ
شکایتے از بوالهوسی وعدم استقامتِ طالبان نموده بودند و اظهارِ افسردگی از یقین
آنها کرده مخدوم ما اکثرِ طالبانِ این زمان همین حال دارند طالبِ صادق کم ست لیکن بعد
از استخارهٔ خود و بعد از استخارهٔ او و بعد از حصولِ انشراح طریقه را باید گفت بعد از ان
اگر بے استقامتی و برگشتگی در کسے ظاهر شود گو شده باشد ضرر او ست فائده (۱۱)
مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰهُ تَعَالٰی بِسِرِّهِ السَّامِیْ پیر را باید که خود را در نظر
مریدان متجمل دارد و دروازهٔ اختلاط با آنها مفتوح نسازد تا مهابتِ او در دلِ ایشان
نشیند و جا گیرد و باعثِ عقیدت و ادب گردد و موجبِ ترقیات شود فائده (۱۲)
مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰهُ بِسِرِّهِ السَّامِیْ نوشته بودند که حسبِ الحکم
هنگامهٔ طلبه را یک قسمے سرگرم میداشت و هیچ احدے بے تاثیر نماند حتیٰ که
اکثرِ شان در اول توجه متاثر میشدند حَمْدًا لِّلّٰهِ سُبْحَانَهٗ عَلٰی ذٰلِكَ شکرِ این نعمتِ
عظمیٰ بجا آرند و از عجب و پندار ترسان باشند و معترف بقصور بوند و از توجهات بطلبه
و تفقدِ احوالِ آنها تساهل نگذارند که از اعظمِ عبادات ست و بعد از فراغ ازین امر اوقات
حتی الامکان بقدرِ طاقت بطاعاتِ دیگر مثلِ درس و اذکار بپردازند اِنَّ اَحَبَّ عِبَادِ اللّٰهِ
اِلَی اللّٰهِ مَنْ حَبَّبَ اللّٰهَ اِلٰی عِبَادِهٖ شنیده باشند فائده (۱۳) عبدِ ضعیف گوید
رحمه اللّٰه تعالیٰ که چون فقیر در سفرِ اول بدار الارشاد سهرند رسید بشرفِ قدمبوسی

ل یعنی به یقین ۱۲
دبرگشت
شد گردد
تاثر
اعظم
سرہند

۵۰ یعنی مکتوب صد و هژدهم از جلد اول که بمولانا محمد صدیق پشاوری صدور یافته ۱۲ ۵۱ یعنی مکتوب سیزدهم از جلد ثانی بدانکه مؤلف رحمه اللّٰه تعالیٰ درینجا حاصلِ مضمون را بعبارت خود تعبیر نموده آورده است ۱۲ مولانا ابوالسعد احمد خان ۵۲ تجمل شان و شکوه و جمال و آرایش خود نمودن ۱۲ غیاث ۵۳ یعنی مکتوب صد و هژدهم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالسعد احمد خان ۵۴ یعنی بدرستیکه دوست ترین بندگان خدا بسوئے خدا کسے ست که دوست گرداند خدا را بسوئے بندگان وے ۱۲ ۵۵ یعنی مؤلف این رساله ملا محمد باقر لاهوری ۱۲

حضرت پیر دستگیر شیخنا و امامنا رضی اللہ تعالیٰ عنہ دریافت از فقیر استفسار فرمودند کہ بتعلیم و تعلّم تقیّد داری فقیر عرض نمود کہ از زمانِ تقیّد بشغلِ باطن تقیّدِ علمِ ظاہر آنقدر نماندہ است باز در سفر ثانی در وقتِ خلوت اعادہ استفسارِ مذکور فرمودند این کمینہ بعرض رسانید کہ در ہنگامِ استغراق مطالعہ علمِ ظاہر توجہ بآنجناب مقدس عزّ و جلّ و علا نمے ماند و جمع نتواند شد فرمودند بیحساب میگوئید تقیّدِ علمِ ظاہر ممدِ نسبتِ ماست از آن زمان این فقیر را توفیق دیگر بہم رسید والحمد للہ سبحانہ علیٰ ذٰلک فائدہ (۱۴) من مکاتیبِ شیخی و امامی قدّسنا اللہ بسرّہ السّامی از تقیّد بحلقہ صبح و پیشین و طریقہ توجہ بیاران بعد مغرب و گرمی مجلس و تاثیر توجہات و ظہورِ آثار و ترقیاتِ عظیمہ بران نوشتہ بودند مسرت بر مسرت افزود اللّٰھم اکثر اخواننا فی الدّین باید کہ درین امرِ جلیل القدر بیش از بیش تقیّد ورزند و در تصحیحِ نیّت بجان بکوشند و ہموارہ ملتجی و متضرّع بوند فائدہ (۱۵) من مکاتیبِ شیخی و امامی قدّسنا اللہ تعالیٰ بسرّہ السّامی در طریقہ ما مدارِ وصول بدرجہ کمال مربوط برابطہ محبّت ست بشیخِ مقتدا طالبِ صادق از راہ محبّتے کہ بشیخ دارد اخذِ فیوض و برکات از باطنِ او مینماید و بمناسبتِ معنویہ ساعۃً فساعۃً برنگِ او مے برآید گفتہ اند فنا فی الشیخ مقدمہ فنائے حقیقی ست ذکر تنہا بے رابطہ مسطورہ و بے فنا فی الشیخ موصل نیست ذکر ہر چند از اسبابِ وصول ست لیکن غالباً مشروط برابطہ محبّت و فنا در شیخ ست آرے این رابطہ تنہا با رعایتِ آدابِ صحبت و توجہ و التفاتِ شیخ بے التزامِ طریقِ ذکر موصل ست و در سلوک و تسلیک

حاشیہ: ذا: شغل — نمیتواند جمع شد — اکثر — محبت، فیوضات — ساعت فساعت

حاشیہ: مکتوبات معصومیہ [illegible]

---

۱ بدانکہ در دو نسخہ رخطیہ کہ نزد ما موجود اند لفظ (میگوئید) بصیغہ خطاب مرقوم ست ۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالیٰ بلفظ (میگویند) بصیغہ غائب فرمودہ و معنیش چنین گفتہ یعنی بسیارے گویند۔ ہذا واللہ اعلم وعلمہ اتم ۱۲ ۲ یعنی مکتوب صدوسی و سیوم از جلد ثالث ۱۲ مولانا ابو السعد ۳ یعنی مکتوب ہفتاد و ہشتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد ۴ سایہ رہبر بہ است از ذکر حق ۵ سایہ رہبر اشارت بطریقہ رابطہ کہ عبارت از حفظ صورت شیخ ست بطورے کہ درین طریق معہود ست یعنی طریقہ رابطہ طالب مبتدی را سودمند تر ست از ذکر ۴

اختیاری کہ بطریق دیگر وابستہ ہست مدارِ کار بر وظائف اوراد و اذکار ست بنیادِ
معاملہ بر ریاضات و اربعینات و بہ پیرِ طریقت باین مثابہ رجوع نیست و درین طریق
کہ طریقِ صحابہ کرام ست علیہم الرضوان افادہ و استفادہ انعکاسی ہست صحبتِ شیخ
مقتدا با رعایتِ آداب کافی ست و وظائف اذکار و طاعات نیز از ممدات و معاونات
ست صحبتِ خیر البشر علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات الزاکیات والتسلیمات والتحیات
النامیات در حصولِ کمالات بشرطِ ایمان و تسلیم و انقیاد کافی بود لہذا راہِ وصول درین
طریق اقرب گشتہ ہست و در اخذِ فیوض و برکات از شیخِ کامل و مکمل کہول و صبیان و
شیوخ و احیا و اموات برابر ند ریاضت درین طریقِ عالی کہ متضمنِ اندراجِ نہایت ست
در بدایت اتباعِ سنتِ سنیہ ہست و اجتناب از بدعتِ نامرضیہ **فائدہ (۱۶)** فی
المبدأ والمعاد گاہ باشد کہ کاملے ناقصے را اجازتِ تعلیمِ طریقت میکند و در ضمنِ اجتماعِ
مریدان کارِ آن ناقص با تمام میرسد حضرت خواجہ نقشبند رح مولانا یعقوب چرخی علیہ
الرحمۃ را پیش از وصول بدرجۂ کمال اجازتِ تعلیمِ طریقت فرمودہ بودند و گفتہ بودند کہ
اے یعقوب آنچہ از من بتو رسیدہ ست بمردم برسان و کارِ مولانا بعد ازان در خدمتِ
خواجہ علاء الدین عطار قدس سرہ سرانجام یافت لہذا خدمتِ مولانا عبد الرحمٰن جامی در
نفحات مولانا را اول از مریدانِ خواجہ علاء الدین عطار مے شمرد و ثانیاً بخواجہ نقشبند
نسبت میکند باید دانست کہ نقص ہر چند منافیِ اجازت ست اما چون کامل و مکمل
ناقص را نائبِ خود میسازد و دستِ او را دستِ خود میداند ضررِ نقص تعدی نمینماید

۵۱ یعنی چلہا کشیدن و محنتہا برداشتن ۱۲ ۵۲ بدانکہ مؤلف رحمہ اللہ تعالی درینجا فی الجملہ التقاط نمودہ ست ۱۲ مولانا ابو السعد
۵۳ خواجہ احرار قدس سرہ فرمودہ است اگر پرسند کہ معتقد درویشان خانوادہ حضرت خواجگان قدس اللہ تعالی اسرارہم
چیست بگو اعتقاد اہل سنت و جماعت و دوام عبودیت کہ بے ادائے عبادت متصور نیست ۱۲ المصحح سلمہ اللہ

وَاللّٰهُ سُبْحَانَهٗ اَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْاُمُوْرِ كُلِّهَا فائده (۱۷) مِنْ مَكَاتِيْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِي مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِي رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ وطریقِ ما طریقِ دعوتِ اسمانیست اکابرِ این طریقہ انتہا کہ در منتہائے این اسما اختیار نمودہ اند از نسبتِ[۱] این بزرگواران اگر اندک بدست افتد اندک نیست زیرا کہ نہایتِ دیگران در بدایتِ ایشان مندرج ست فائده (۱۸) عبدِ ضعیف گوید عُفِیَ عَنْهُ از حضرتِ پیر دستگیر منقول ست کہ درین طریق ختمِ[۲] خواجہائے بزرگواران قَدَّسَ اللّٰهُ اَسْرَارَهُمْ در بابِ حصولِ مراداتِ[۳] کارِ دعوتِ اسما میکند کہ در طرق دیگر ست فائده (۱۹) فِي الْمَبْدَأِ وَالْمَعَادِ باید دانست کہ اعتقادِ مُرید بافضلیتِ پیر و اکملیتِ او از ثمراتِ محبت ست و از نتائج مناسبت کہ سببِ افادہ و استفادہ است اما باید کہ پیر را بر جماعت کہ فضلِ آنہا در شرعِ شریف مقرر شدہ است فضل ندہد کہ موجبِ افراط[۴] ست در محبت و آن مذموم ست شیعہ را خرابی از افراطِ محبتِ اہلِ بیت آمدہ و نصاریٰ از افراطِ محبتِ حضرت عیسیٰ را عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَام ابن اللّٰه خواندند و در خسارتِ ابدی ماندہ اند لیکن اگر بر ما سوائے اینہا فضل دہد مجوز ست بلکہ در طریقت واجب و این فضل دادن نہ باختیارِ مرید ست بلکہ اگر مرید مستعد ست بے اختیار در وے این اعتقاد پیدا میگردد و بوسیلۂ آن کمالاتِ پیر را اکتساب میفرماید و اگر این فضل دادنِ او باختیار باشد و بہ تکلف پیدا کند مجوز نباشد و نتیجہ نہ بخشد

طریقہ

آنہا
بدہد

باختیار مرید

---

۱ یعنی مکتوب دو صد و دوم از جلد اول ملتقط است ۱۲ مولانا ابو السعد ۲ قولہ از نسبت این بزرگواران تا آخر در مکتوب صد و چہل و دوم از جلد اول بعینہ موجود ست ۱۲ مولانا ابو السعد ۳ ترتیب ختم خواجگان این ست بہر نیتے و مقصدے کہ خوانند باید کہ دست بر داشتہ سورۂ فاتحہ یکبار بخوانند و بعد ازان سورۂ فاتحہ با بسم اللہ ہفت بار بعد ازان درود صد بار بعد ازان الم نشرح با بسم اللہ ہفتاد و نہ بار بعد ازان سورۂ اخلاص با بسم اللہ ہزار و یک بار بعد ازان سورۂ فاتحہ با بسم اللہ ہفت بار بعدہ درود صد بار بعد ازان فاتحہ خواندہ ثواب این ختم بارواح حضرات بزرگواران کہ این ختم بایشان منسوب ست باید گذرانید زیرا کہ در تعیین اسامی این اکابر اختلاف ست بعد ازان از جناب خدا عز و جل حصول مطالب بتوسل این بزرگواران باید خواست و تا سر انجام مقصد مداومت باید نمود انہ میسر لکل عسیر و یک کس تنہا بخواند یا زیادہ ہر قدر کہ باشد بر سبیل تقسیم اما رعایت وتر اولی ست کہ اللہ وتر یحب الوتر - واللہ الناصر والمعین ۱۲ مولانا ابو السعد از مقامات مظہری نقل فرمودہ اند ۱۲ ۴ یعنی از حد در گذشتن ۱۲ مصححہ سلمہ اللہ تعالے عن آفات الدارین

ہدایت دوم متضمن بر شش فائدہ ۱۲

در بیان ذکر قلبی اسم ذات **فائدہ** (۱) [1] مِنْ مَکَاتِیبِ شَیْخِی وَاِمَامِی قَدَّسَنَا اللّٰہُ تعالیٰ بِسِرِّہِ السَّامِی استماع فرمایند کہ شغلِ باطنی در طریقۂ ما اقسام ست قسم اول ذکر اسم ذات ست و طریق این ذکر آنست کہ طالب را باید کہ زبانِ خود را بکام بچسپاند و بجمیع [2] ہمت متوجہ قلب صنوبری کہ در پہلوئے چپ واقع ست گردد و این قلبِ صنوبری [3] آشیانہ قلبِ حقیقی ست کہ از عالمِ امر ست و آنرا حقیقتِ جامعہ نیز گویند و لفظِ مبارکِ اَللّٰہ را در دل بطریق خطرہ بگذراند و بزبانِ دل این لفظ خطیر بگوید بے آنکہ صورتِ دل را تصور کند و نفس را بند نکند و در ذکر گفتن ہیچگونہ آنرا دخل ندہد نفس بطور خود مے آمدہ باشد و از لفظ مبارکِ اللہ ذاتِ بیچون خواہد و ہیچ صفت بآن ملاحظہ نماید تا از ذروۂ [4] ذات بحضیضِ صفات فرود نیاید و از تنزیہ بتشبیہ نگراید باید دانست کہ ہمچنانکہ قلب تعلق بجانب دست چپ دارد چنانکہ بالا گذشت روح بدستِ راست تعلق دارد و آن نیز محلِ ذکر ست و میانِ سینہ کہ مقامِ سر و خفی و اخفیٰ ست آن نیز محلِ ذکر ست و جائے نفس و حواسِ باطنہ دماغ ست آنہم مقامِ ذکر ست و چون ذکر غالب مے آید تمام بدن را در میگیرد و ہر جزوِ بدن در رنگِ دل ذاکر میگردد و آنرا سلطان الذکر میگویند طالب را باید چندان مداومت بذکر نماید کہ ذکر و حضور ملکۂ دل شود و صفتِ لازمۂ آن گردد چنانچہ سمع [5] صفتِ سامعہ و بصر صفتِ باصرہ چنانچہ اگر بہ تکلف ذکر و حضور را از دل دور کند دور نشود **فائدہ** (۲)

حاشیہ: مطلقہ ـ بجمیع ـ خطور یعنی گذشتن اندر خاطر دل ۱۲ ـ چنانچہ ـ میشود

---

[1] یعنی مکتوب صد و سیزدہم و نیز مکتوب صد و چہاردہم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابو السعد [2] قولہ بجمیع ہمت گفتہ اند کہ جمع ہمت آن باشد کہ او را بجز خدا تعالیٰ در دل چیزے نبود یعنی دل را از ہمہ چیز خالی کند بجز حق ۱۲ [3] صنوبر بار نازو سرو را نیز گویند و ہمان درخت ناز را نیز خوانند کہ قد شاہدان را بآن تشبیہ دہند ۱۲ [4] یعنی از بلندی ذات بحت بپستی صفات نزدل نماید و از تنزیہ صرف بہ تشبیہ نگراید ۱۲ [5] یعنی چنانچہ شنیدن صفت لازمہ قوت شنوائی ست از ان منفک نمیتوان شد و ہمچنین دیدن صفۃ لازمہ قوۃ بینائی ست از ان انفکاک نمے پذیرد ۱۲ المصحح سلمہ اللہ تعالیٰ

مِنْ مَکَاتِیْبِ[1] شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیْ نوشتہ بودند کہ سلطان الذکر تا حال از کتب دیدہ و شنیدہ نشدہ تحدہ و ماسلطان الذکر در طریقہ ما زبان زد و مشہور و شائع ست و ما از پیران خود شنیدہ آمدہ ایم مُخْتَرِعِ[2] ما نیست ہر چہ ہست از بزرگان ست خدمت شیخ عبد القدوس[3] گنگوہی کہ از اکابرِ مشائخ ہند بودند قریب بزمانِ حضرت خواجہ احرار[4] قُدِّسَ سِرُّہُمَا در آخرِ عمر استغراق و بیخودی بر ایشان غالب شد در اوقاتِ نماز بآوازِ بلند بیدار میساختند سرِ آن از ایشان پرسیدند فرمودند کہ دل را بذکر بسیار کوفتم سلطانِ ذکر ہر زمان غالب می آید مرا از من میربایند فائدہ (۳) مِنْ مَکَاتِیْبِ[5] شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیْ اگر از ذکرِ قلبی حرکت و جنبشِ دل خواستہ آید پس دوام آن ہیچ در کار نیست نہ در حالتِ فنا و نہ در حالتِ غیر فنا و آنچہ دوام پذیرد و ناگزیر ست توجہ و حضورِ قلبی ست حرکت باشد یا نہ فائدہ (۴) مِنْ مَکَاتِیْبِ[6] شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیْ حضرت شیخ الشیوخ رحمۃ اللّٰہ علیہ در عوارف بعد از ذکرِ خوارق و کرامات مینویسد کہ مرتبہ این ہمہ خوارق و کرامات فروتر ست از مرتبۂ تجوہرِ قلب بذکر و وجودِ ذکرِ ذات فائدہ (۵) مِنْ مَکَاتِیْبِ[7] شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیْ این راہ کہ ما در صددِ قطعِ آنیم ہمگی ہفت گام ست دو از

(Interlinear glosses: ناصر الدین عبید اللّٰہ ۱۲ — ایشان را ۱۲ — قادان ۱۲ — را از من ۱۲ — شہاب الدین سہروردی ۱۲)

(Margin glosses: از مشایخ ہند بودہ اند)

[1] یعنی مکتوب دو صد و سی و یکم از جلد ثالث کہ بنام میرزا لطیف بخاری ست آنجا کہ فرمودند کہ نوشتہ بودند کہ در زمرۂ از حقائق و معارف ایشان بیگذاشت سخن از سلطان الذکر مذکور شد رئیس اہل مجلس سوال کرد کہ تا حال باین اسم ذکرے مسموع نشدہ و در کتابہا نیز بنظر نیامدہ آیا این سخن اولیاء سابق ست یا احالۂ ایشان ست تحدہ و ما الخ ۱۲ [2] قولہ مخترع اسم مفعول ست از اختراع بالکسر کہ بمعنے پیدا کردن چیز یرا کہ پیشتر از وے مثل او پیدا نشدہ باشد منتخب [3] یعنی قطب عالم حضرت شیخ عبد القدوس بن اسمٰعیل چشتی و قادری مرید شیخ محمد بن شیخ عارف بن شیخ احمد عبد الحق بظاہر دست بیعت از شیخ محمد گرفتہ ولے معتقد و عاشق شیخ احمد عبد الحق ست رودلوی او را کتابے ست مسمی بہ انوار العیون مرتب بہ نہ فن در فن اول مناقب شیخ احمد عبد الحق نوشتہ وفات او در سنہ خمس و اربعین و تسعمائۃ ست ۱۲ [4] ولادت حضرت خواجہ احرار قدس سرہ در سنہ ہشتصد و شش ست و وفات شان ہشتصد و نود و پنج ست ۱۲ از رشحات [5] یعنی از مکتوب سی و ہفتم از جلد اول ۱۲ ابو السعد [6] بدانکہ ذکر مقصود اولی نیست مطلوب ازان فنا فی المذکور ست و چون فنا فی المذکور کہ از مقاصد ست حاصل شد گو ذکر نباشد ۱۲ [7] یعنی از مکتوب پنجاہم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد احمد خان [8] یعنی از مکتوب ہشتاد و چہارم از جلد ثانی ۱۲ مولٰنا ابو السعد احمد خان سلمہ الرحمٰن

المصحح سلمہ اللّٰہ تعالٰے

عالمِ خلق و پنج از عالمِ امر پنجگانه عالمِ امر قلب و روح و سرّ و خفی و اُخفٰی ست و دو از
عالمِ خلق قالب و نفس ست و قالب مرکّب از عناصرِ اربعه ست فائده (۶) مِن
مکاتیبِ[1] المحبوبِ الصمدانی مجددِ الالف الثانی رضی اللہ تعالٰی عنہ پرسیده بودند
که منع از ذکرِ جهر میکنند که بدعت ست باآنکه ذوق و شوق مے بخشد چرا از چیزهائے دیگر
که در زمانِ آنحضرت نبوده علیهِ و علٰی آلهِ الصلوٰة والسلام منع نمیکنند مثل لباسِ فرجی[2] و شال و
سراویل مخدوما عملِ آنسرور علیهِ و علٰی آلهِ الصلوٰة والسلام بر دو نوع ست بر سبیلِ
عبادت ست یا بر طریقِ عرف و عادت عملے که بر سبیلِ عبادت بود خلافِ آنرا از
بدعتهائے منکر میدانم و بمنعِ آن مبالغه مینمایم که احداث در دین ست و آن مردود ست[3]
و عملیکه بنابر عرف و عادت ست خلافِ آنرا بدعت و منکر نمیدانم و در منعِ آن مبالغه
نمے نمائیم که بدین تعلق ندارد وجود و عدمِ آن مبنی بر عرف و عادت ست نه بر دین و
ملت چه عرفِ بعضے بلاد خلافِ عرفِ بعضے بلادِ دیگر ست و همچنین در یک بلده
باعتبارِ تفاوتِ ازمنه تفاوتِ عرف و عادت واقع ست مع ذٰلک رعایتِ
سنتِ عادی نیز مثمرِ نتائج ست و منتجِ سعادات

آنسرور علیہ الصلوٰة والسلام

از بدعت

هدایت سیوم

در بیانِ ذکرِ قلبی نفی و اثبات فائده (۱) مِن مکاتیبِ[4] شیخی و امامی قدّسنا
اللہ تعالٰی بسرّہ السامی قسمِ[5] دویم ذکرِ نفی و اثبات ست یعنی ذکرِ لا اله الا الله

---

[1] یعنی از مکتوب دو صد و سی دویم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعود [2] قوله فرجی بالفتح نوعے از قبائے بے بند کشاده پیش ۱۲ [3] قال علیه الصلوٰة والسلام من احدث فی دیننا هذا ما لیس منه فهو رد ۱۲ [4] یعنی از مکتوب صد و سیزدهم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابو السعود ۱۲ [5] قسم اول ذکر اسم ذات ست که در هدایت دوم و فائده اول مذکور شده و قسم سوم وقوف قلبی ست یعنی سالک متوجه واقف دل باشد و نظر بآن داشته باشد بآنکه ذکر کند تا راه خطور ما سوا بر دل بسته گردد و قسم چهارم مراقبه ست مشتق از ترقب ست و آن انتظار ست یعنی جمع حواس ظاهره و باطنه در انتظار مطلوب یا آگاهی و علم بنده ست بدوام اطلاع حق سبحانه بر ظاهر و باطن او و از مراقبه بمرتبه وزارت و تصرف در ملک و ملکوت میتواند رسید قسم پنجم رابطه است یعنی تصور صورت پیر در دل هر چند مرید وجوه مناسبت به پیر بیشتر داشته باشد اخذ فیوض از باطن او زیاده نماید و طریق رابطه منفصل

وطریقش آنست که زبان را بکام بچسپاند و نفس را زیرِ ناف حبس کند و کلمهٔ لا را از ناف
بکشد و بفرقِ سر رساند و اِلٰه را از فرقِ سر بکتفِ راست آرد و اِلّا الله را از کتفِ
راست بر دلِ صنوبری که در پهلوئے چپ واقع ست بیارد و نقش این مجموعه بصوتِ لا ئے
معکوس میشود و این کلمات را از محلّے به محلّے دیگر بُردن باید که بخیال باشد نه بحرکتِ اَعضا
و نفس را هم حرکت ندهد و نفس زیرِ ناف بند باشد و حبس نفس تا یاری کند این کلمه را بگوید
لیکن در هر نفس طاق گوید جفت نگوید لهذا این ذکر را وقوفِ عددی گویند یعنی از عدد
واقف میباید بود و چون نفس تنگی کند بگذارد و بعد ازان معنی این کلمه را چنان تصوّر کند که
نیست هیچ مقصودے بجز ذاتِ پاک بعد ازان باز حبس کند و بر سَنَنِ سابق ذکرِ مذکور گوید
ثمّ کذا ثمّ کذا ثمّ کذا این ذکر را اول حضرتِ خضر علیہِ السّلام بحضرت خواجه
عبدالخالق غجدوانی رحمة الله علیه که سرِ سلسلهٔ حضرات خواجگان ست قدّسنا الله
تعالیٰ باسرارهم تعلیم کرده اند و حضرت خضر علیٰ نبیّنا و علیه الصّلوٰة والسّلام بحضرت
خواجه فرمودند که در حوض آب غوطه بزنید و در آب این ذکر تعلیم کردند تا ناکه غوطه در آب زدن
برائے آن باشد که نفس برقرار ماند **فائده (۲)** من مکاتیب شیخی و امامی قدّسنا
الله تعالیٰ بسِرّه السّامی بجمیع همت درپے قطعِ علائق قلب گشته بامدادِ این کلمهٔ طیبه ساحتِ
باطن را ساعةً فساعةً ازین علائق پاک سازد اِلیٰ اَن یَبلُغَ الکِتابُ اَجَلَهٗ ۝
تا بجاروبِ لا نروبی راه ؛ نرسی در سرائے الّا الله۔ **فائده (۳)** من مکاتیب

۱ه باید دانست که حبس دم شرط لازم نیست علی الخصوص در حق کسیکه بحبس نفس با و ضرر رساند ۱۲ ۲ه دل قبش بر صنوبری برائے آن کرده اند که در رانندش صنوبر مقلوب ست ۱۲ ۳ه یعنی [illegible] ۱۲ ۴ه یعنی از ناف بفرق سر و ازانجا بکتف راست و ازانجا بدل ۱۲ ۵ه قوله سنن بفتحتین روش و طریق و بضمتین و بکسر سین و ضم آن و بفتح نون اول نیز آمده ۱۲ منتخب اللغات ۱۲ ۶ه منسوب بغجدوان که قریه ایست بزرگ مانند شهر از ولایت بخارا که مولد و مدفن خواجه عبدالخالق قدس سره ست و خواجه عبدالخالق از خلفاء خواجه یوسف همدانی قدس سره ست ۱۲ ۷ه یعنی چون خواجه عبدالخالق بحکم حضرت خضر در آب غوطه زدند حضرت خضر این ذکر را بایشان تعلیم کردند ۱۲ ۸ه یعنی از مکتوب چهل و هفتم از جلد اول مؤلف ۱۲ و در نیابی اتفاقات بتغییر یسیر نموده است ۱۲ مولانا ابوالسعد احمد خان ۹ه یعنی از مکتوب سه صد و سیزدهم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالسعد احمد خان

بدل نسخه مجموع
باید بود نسخه باید شد
نسخه خوردن
نسخه بجمع

المحبوبِ الصمدانی مجددِ الالفِ الثانی رضی الله تعالیٰ عنه حاصلِ سوالِ ششم
آنکه چون از ابتدا توجهِ طالبانِ این طریق باحدیتِ صرف ست باید که بنفی و اثبات اینها
توجه جمع نشود زیرا که در وقتِ نفی توجه بغیر ست جواب آنکه چون توجه بغیر از برائے
تقویت و تربیتِ توجهِ احدیت ست و مقصود از نفیِ غیر حصولِ دوامِ آن توجه
است بے مزاحمتِ اغیار پس توجه بنفیِ غیر منافیِ توجهِ احدیت نباشد و منافیِ توجهِ
احدیت توجه بغیر ست نه توجه بنفیِ غیر شتّان ما بینهما حاصلِ سوالِ هفتم آنکه باید که هر
ذکر که مبتدیِ این طریق بکام و زبان میگوید قلب نیز همان میگوید آیا در نفی و اثبات
قلب تمام را میگوید یا نه اگر تمام را میگوید پس صرف کردنِ لا بفوق و اله را بیمین
چگونه است جواب آنکه قلب اگر تمام را بگوید چه نقصان دارد که لا را بفوق برد و اله را بیمین
صرف کند و الا الله را بجانبِ خود کشد با آنکه نفی و اثبات درین طریق بتخیل میگذرانند بکام و زبان
کارے ندارد تا مواطاتِ قلب شرطِ قبول نمایند این دو سوالِ شما از قبیلِ تشکیکاتِ
فخر رازی ست اگر نیک متوجه میشدند مندفع میگشت **فائده (۱۴)** من مکاتیبِ شیخی
و امامی قدس سنا الله تعالیٰ بسرِّه السامی سوالِ سیزدهم حبسِ دم در ذکر بدعت ست
یا نه اگر بدعتِ حسنه گویند پس بطورِ حضرتِ ایشان قدس سنا الله تعالیٰ بسرِّه در هیچ بدعت
حسن نیست پس این عمل از بدعت چگونه برآید جواب ذکر فی حدِّ ذاته حسن و مسنون ست
اما حبس دران بدعت وقتے باشد که ثابت شود که این عمل در صدرِ اول نبود و آن ممنوع ست
و نیز این طریقهٔ حبس را حضرتِ خضر بحضرتِ خواجه عبد الخالق غجدوانی که سرِ سلسلهٔ خواجها
بودند تعلیم کرده اند و عملِ ایشان را حکم ببدعت نمیتوان کرد و در ملفوظاتِ حضرتِ خواجه

ف۱ یعنی بیان توجه بغیر و توجه بنفی غیر فرقے ست کثیر و تفاوتے ست غیر قلیل ۱۲ ف۲ یعنی الامام محمد فخر الدین الرازی بن العلامه ضیاء الدین عمر مؤلف التفسیر الکبیر ۱۲ ف۳ یعنی از مکتوب سی و ششم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابو السعود سلمه الله تعالیٰ ف۴ ... ذکر شی ... عدم

باحدیت
آیا
قول نماید
بشدید
مانند

ما قدس سنا اللہ بسرہ السامی منقول ست کہ فرمودند کہ در سلسلۂ چشتیہ وسہروردیہ خرقہ را معنعن[1] از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وآلہ وسلم اسناد میکنند وذکر را معنعن بیان نکردہ اند امادر سلسلۂ نقشبندیہ وکبرویہ[2] ذکر معنعن از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وسلم رسیدہ است از حضرت صدیق اکبر وحضرت علی رضی اللہ تعالیٰ عنہما الیٰ یومنا ہذا او در وسائط فتورے نرفتہ ہم درین محل یکے از حاضران سوال کرد کہ آنکہ میگویند کہ در سلسلۂ علیہ نقشبندیہ طریقۂ رابطہ از حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ وطریقۂ ذکر از حضرت امیر المومنین علی رضی اللہ تعالیٰ عنہ رسیدہ است چون ست فرمودند ذکریکہ درین سلسلہ است کہ آنرا وقوف عددی خوانند بطریق معہود مثل حبس دم ضم محمد رسول اللہ با وے[3] از حضرت صدیق اکبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ معنعن رسیدہ است وطریق صحبت[رابطہ] نیز از ایشان رسیدہ است چراکہ ایشان در سفر وحضر با آن سرور صلی اللہ علیہ وسلم میبودند واز راہ صحبت فیض میگرفتند فائدہ (۵) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ[4] تلقین ذکر در رنگ تعلیم الف وبا ست مر صبیان[طفلان] را فائدہ (۶) من مکاتیب شیخی وامامی قدس سنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی ذکر مقصود اولی[اصلی وبالذات] نیست بلکہ وسیلۂ فنا فی المذکور ست[5]

ہدایت چہارم

در بیان فناء قلبی با تحقیقات لائقۂ آن فائدہ (۱) من مکاتیب شیخی وامامی[6] قدس سنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی مرتبۂ سیوم آنست کہ نسیان ما سوا نماید واز تعلق

فرمودہ اند
کردہ
نفس
نبے
ہدایت چہارم در بیان فنائے قلبی بیازدہ فائدہ

[1] بدانکہ عنعنہ روایت حدیث ست بلفظ عن فلان عن فلان ومعنعن حدیثے را گویند کہ روایت کردہ شدہ باشد بطریق مذکور ۱۲ [2] قولہ کبرویہ منسوب بحضرت خواجہ نجم الدین کبری قدس سرہ ۱۲ [3] یعنی با لا الہ الا اللہ ۱۲ [4] یعنی از مکتوب بست وششم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابو السعد [5] یعنی از مکتوب سی وہفتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد [6] یعنی از مکتوب چہل وہشتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالیٰ لمصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ

علمی وحبّی ماسوا کہ بعلم حصولی متعلق ست وارہد و قدیم را از حادث از روئے علم و محبت جدا کند و حضور مع اللہ سبحانہٗ ملکۂ دل شود بنوعیکہ اگر بتکلف یاد ماسوا نماید بیادش نیاید و اگر فرضاً عمر حضرت نوح علیٰ نبیّنا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام بصاحب این قلب بدہند ہرگز غیر مخطور او نگردد و این حالت معبّر بفنائے قلب ست و مربوط ست بتمامی سیر الی اللہ و نتیجۂ وصول ست بافعال و اجبی تعالیٰ **فائدہ (۲)** من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ ذکر مقاماتیکہ بر سبیل اجمال در بیان مے آید در گفت نزدیک ست و در حصول دور دور مثلاً گفتہ شدہ ست کہ پنجگانہ عالم امر را طے کردہ سیر در اصول آنہا نماید تا دائرۂ امکان تمام شود درین عبارت سیر الی اللہ تمام ذکر یافتہ و حصول این سیر را تقدیر بمدت پنجاہ ہزار سالہ راہ نمودہ اند کریمہ تعرج الملٰئکۃ والروح الیہ فی یوم کان مقدارہٗ خمسین الف سنۃ رمزے ازین معنی مینماید غایۃ ما فی الباب جذب و عنایت خداوندی جل سلطانہٗ نزدیک ست کہ کار این مدت مدید را در طرفۃ العین سر آرد مصراع

با کریمان کارہا دشوار نیست

فائدہ (۳) من مکاتیب شیخی و امامی قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی فنا قلبی کہ در طریقۂ ما بعضے از طلاب را بسہولت دست میدہد در رنگ آنست کہ کسے را چشم بر بندند و یکایک بمنزل رسانند مشاہدات الوان و انوار متلونہ و غیر متلونہ و کشوف و واردات کہ بمطلب حقیقی چندانے کار ندارند بگرد این نسیان نرسند حصول این معنی را در حق طالبان امر سہل ندانند و قطع تمامی دائرۂ

[حاشیہ: ماعدا — دہند — تعالت — گفتن — اینہا — سال — کردہ — بطرفۃ — نذارند — نرسد]

---

۱ یعنی از مکتوب دو صد و ششتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد ۲ یعنی قلب و روح و سر و خفی و اخفے ۱۲ ۳ اعلم ان کل ما خلق اللہ تعالیٰ بالتدریج فہو من عالم الخلق وکل ما خلق بمجرد الامر فہو من عالم الامر قال اللہ تعالیٰ الا لہ الخلق والامر ۱۲ ۴ یعنی در زمان یکبار چشم زدن ۱۲ ۱۲ ۵ یعنی از مکتوب صد و بست و دوم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد ۵ د راہ چندین سال بطرفۃ العین قطع نمایند ۱۲

لمصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ

سیر الی اللہ را کہ پنجاہ ہزار سالہ راہ تقدیر آن نمودہ اند آسان نفہمند و بتمام از تلوینات برآمدن و بہ تمکین پیوستن را امرِ محقر خیال نکنند آرے این معاملہ نسبت بکمالاتِ دیگر کہ فوقِ اوست حکم قطرہ دارد نسبت بدریائے محیط شعر آسمان نسبت بعرش آمد فرود ورنہ بس عالی ست پیشِ خاکِ تود • فائدہ (۴) مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَ اِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیْ قبض و بسط اہلِ ابتدا را کہ ارباب قلوب اند دست مید ہد و از تلوینات قلب ست کسے کہ از تلوین گذشتہ بہ تمکین پیوستہ ست از قبض و بسط رستہ ست آنچہ او را رومید ہد صورتِ قبض و بسط ست و مشارکتِ اسمی کائن و مناسبِ او خوف و رجاست کہ اَلْاِیْمَانُ بَیْنَ الْخَوْفِ وَالرَّجَاءِ فائدہ (۵) عبدِ ضعیف گوید رحمہ اللہ سبحانہ کہ روزے این فقیر در خدمت حضرت پیر دستگیر رضی اللہ تعالٰی عنہ شکایت از قبضِ باطن نمود کہ درین روزہا قبض بسیار ست فرمودند کہ قبض و بسط ارباب قلوب را میباشد بندہ عرض کرد کہ صورتِ قبض ست فرمودند بلے صورتِ قبض ست فائدہ (۶) مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَ اِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیْ پرسیدہ بودند کہ از بزرگے منقول ست کہ مَا رَجَعَ مَنْ رَجَعَ اِلَّا مِنَ الطَّرِیْقِ وَمَنْ وَصَلَ لَا یَرْجِعُ آیا اگر سالکے کہ بفنائے قلبی مشرف گشتہ باشد مر او را رجوع جائز ہست یا نہ و ہمچنین فنائے روحی و ما فوقِ آن تا اخفی محمد و ما صاحب فنائے قلب سیر الی اللہ را تمام کردہ باصلِ خود واصل گشتہ ست و از تلوین بہ تمکین پیوستہ است امید ست کہ بمقتضائے قولِ این بزرگ از رجوع ایمن بود و ہٰکذا حالُ فَنَاءِ سَائِرِ اللَّطَائِفِ حضرتِ ایشان مَا قَدَّسَنَا اللہُ بِسِرِّہِ السَّامِیْ درجاہائے متعدد نوشتہ اند

سیر الی اللہ [marginal note: نزد آنند]; ہست یا نہ [marginal note]

۵۰ یعنی از مکتوب ہفتاد و نہم از جلد ثالث ۱۲ مولانا ابو السعد ۵۲ یعنی قبض و بسط از تلوینات قلب ست اما کسے کہ الخ ۵۳ نزد ارباب تمکین را پس این صورت قبض ست نہ حقیقت آن ۱۲ ۵۴ یعنی از مکتوب صد و نہم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابو السعد ۱۲

که اگر صاحب این قلب را عمر حضرت نوح علی نبینا وعلیه الصلوة والسلام بدهند و
بعضے جا نوشته اند که اگر هزار سال عمر او وفا کند هرگز ماسوا در دل او خطور نکند بواسطه
نسیانے که دل را از ماسوے حاصل گشته است ازین عبارات هم مفهوم میشود که صاحب این
فنا را رجوع نیست ونیز فرموده اند که صاحب این فنا از تلوینات گذشته به تمکین پیوسته
است آرے آنحضرت به بعضے اهل ارادت در مکتوبات جلد اول نوشته اند که زینهار
بآن سلامتی قلب غره نشوی که احتمال رجوع دارد ازین عبارت ترسان باید بود هرچند
میتواند که آنحضرت دریافته باشند که او بحقیقت این سلامتی نرسیده است وبه نقص و عدم
وصول او دلالت نموده باشند ونیز میتواند که دران وقت عدم رجوع این فانی متیقن نشده
باشد واحتمال رجوع بود بعد ازان بخلاف آن ثابت گشته باشد ومیتواند که آنحضرت
چون از کثرت اشتغال مکتوب الیه بامور دنیویه اطلاع یافتند از راه زجر باو نوشته
که احتمال رجوع دارد وآن معنی مستلزم وقوع نیست ودائره احتمال وسیع ست از جهت
انزجار او احتمال را هم راه داده اند اگر گویند که فنائے قلب بے فنائے نفس باشد نفس دران
موطن هنوز بر رعونت وانانیت وامارگی وسائر رذائل خودست پس سلامتی چگونه بود وامن
از کجا آید گوئیم امید داریم که بر تقدیر فنا وسلامتی قلب امارگی نفس وسائر ذمائم او در وے تاثیر
نکند ودر نسیان او خلل نیندازد با آنکه گوئیم که بودن نفس بر امارگی وسائر رذائل بعد فنائے
قلب ممنوع ست زیرا که محسوس میگردد که بعد این فنا نفس از سورت خود میماند واز مشاهده
حال قلب واستهلاک واستغراق او در مطلوب واز دولت مصاحبت جلیس صالح از بسیارے
از اوصاف رذیله خود نادم میشود وباصلاح مے آید برسیده بودند که فنائے قلبی وروحی

[1] یعنی ملا عبدالواحد لاهوری و وے از ان جماعه است که خواجه عبدالباقی قدس سره بخدمت حضرت مجدد قدس سره فرستاده اند ۱۲ [2] یعنی مکتوب صد و شانزدهم ۱۲ مولانا ابوالسعد [3] و تایید این احتمال مینماید آنچه بعد این قول فرموده اند در اشتغال دنیوی مهما امکن اقدام ننمایند که

وغیر ہمارا دوامِ حضور مع اللہ در خواب و بیداری لازم ست یا نہ جواب لازم ست چہ فنا
و بقا نزدِ ما دائمی ست و آنکہ دوام ندارد از حیزِ اعتبار ساقط ست و معاملۂ فنا و استہلاک
از حضور برتر و نازک تر ست آنجا کہ استہلاک و اضمحلال ست اطلاقِ حضور آنجا عار ست و
در فنا نسیان و عدمِ خطورِ ماسوا ناگزیر ست و در دوامِ حضور نسیان و عدمِ خطورِ ماسوا
ہیچ در کار نیست حضور بما سوا جمع میشود در رنگِ آب کہ جاری باشد و خس و خاشاک نیز
بر روئے او میرود و در جریانِ او مخل نبود فائدہ (۷) من مکاتیبِ شیخی و امامی قدسنا
اللہ تعالیٰ بسرہ السامی بداند کہ حق سبحانہ و تعالیٰ میفرماید الا للہ الدین الخالص
طالبِ حق را ناگزیر ست کہ در طلب و محبت او تعالیٰ یک جہت و یکرو بود کہ این امرِ خطیر شرکت
را بر نتابد ہر قدر کہ بکثرت آویختہ است و جہاتِ کثرت با خود دارد و لو بالطلب و العلم
و المحبۃ از وحدتِ حقیقی دور و مہجور ست و ہر چند اسقاطِ کثرت نماید چہ از روئے توجہ
و التفات و طلب و چہ از روئے دید و دانش بوحدت اقرب بود و سالک تا در صددِ اسقاط
ست در مقامِ طریقت ست و چون معاملہ از اسقاط بسقوط آید و از محبت و از دید و
دانشِ ماسوا وارہد بحقیقت برسد درین مقام دل را آنقدر انقطاع از ماسوا و نسیانِ آن

ف۱ بدانکہ حضرت امام ربانی قدس سرہ در مکتوب شانزدہم از جلد ثالث فرمودہ اند۔ نوشتہ بودند کہ دوام آگاہی عبارت از چیست بسا ست کہ دل را در بعضے مشاغل ذہولے ازین آگاہی باحساس میناید تشخیص آگاہی و دوام آگاہی باید نمود بدانند کہ آگاہی عبارت از باطن ست بجناب قدس خداوندی جل سلطانہ شبیہ بعلم حضوری کہ دوام لازم اوست و ہیچ شنیدہ اید کہ شخصے در وقتے از اوقات از نفس خود غافل گردد و ذہولے نسبت بخود پیدا کند غفلت و ذہول در علم حصولی متصور ست کہ مغایرت در میان ست و در علم حضوری ہمہ حضور در حضور ست اگرچہ ابلہ ازین حضور دور و نفور ست و بحصول در غرور ست پس آگاہی را دوام لازم آمد و آنچہ دوام ندارد دگرانی ست بمطلوب کہ اشتباہ باآگاہی مذکور دارد و دوام آن متعذر ست کہ شباہت بعلم حصولی دارد و کہ از دوام قلیل النصیب ست ۱۲ ف۲ یعنی مکتوب ہفتاد و ہشتم از جلد اول مگر آنکہ قول او در دل خطور نکند تا قول او حاصل شدہ است کہ در مکتوب بست و سوم از جلد اول مذکور ست فافہم ۱۲ خلاصہ از رحمۃ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالیٰ ف۳ خطیر بر وزن امیر بمعنے عظیم و بزرگ ۱۲ لمصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ

دست میدهد که اگر سالک سالها بتکلّف یاد و احضار ماسوی نماید میسّر نشود و بیاد نیاید و در دل خطور
نکند این زمان قلب نه از شادی جهان شاد بود و نه از غم آن غمگین باشد بواسطهٔ نسیانی
که دل را از ماسوی حاصل شده است این کمال نخستین است از کمالات ولایت و شرط است
مر کمالات دیگر را و این معامله معبّر بفناء قلبی است سعی باید نمود تا کمال اول بدست آید بعد
ازان سخن از کمالات دیگر آورده شود **فائده (۸)** من مکاتیب[1] شیخی و امامی قدسنا
الله تعالی بسرّه السّامی فناء قلب که برزخ و حقیقت جامعه است منوط به تجلّی فعل است
که فعل نیز برزخ جامع است قلب را بآن مناسبت تام است و باین تجلّی فعل بیقین دانسته
میشود که افاضهٔ فیوض و برکات فعل او ست تعالی و وجود وسائط در میان بهانه بیش
نیست موت و حیات متوسّطے یکسان است این زمان از اموات در رنگ احیا بهره ور
شود **فائده (۹)** من مکاتیب[2] المحبوب الصّمدانی مجدّد الالف الثّانی رضی الله عنه
بشنوند که درین ایّام یکے از مشائخ نواحی باین فقیر پیغام فرستاده و اظهار احوال
خود نموده که فنا و محویت بجائے رسیده است که بهر چه نظر میکنم هیچ نمی یابم آسمان و زمین
را که نگاه میکنم هیچ نمی یابم عرش و کرسی را نیز ملاحظه میکنم هیچ نمی یابم و خود را که ملاحظه
میکنم هیچ نمی یابم و پیش کسے که میروم او را نیز نمی یابم و خدائے جلّ و علا بے نهایت
است نهایت او را کسے نیافته مشائخ همین را کمال دانسته اند اگر تو هم همین را کمال میدانی
پس بطلب حق جلّ و علا برائے چه پیش تو آیم و اگر امرے دیگر را کمال میدانی بنویس
فقیر در جواب او نوشته که این احوال از تلوینات قلب است و قلب زینهٔ اول است
ازین راه و صاحب این احوال ربعے[3] از مقام قلب طے کرده است و سه حصهٔ دیگر از قلب او را

---

[1] یعنی مکتوب دویست و سی و چهارم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد [2] یعنی مکتوب دو صد و شصت و چهارم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد [3] یعنی یک ربع چهارم حصه ۱۲ لمصححه سلمه الله تعالی

إخطار / گذرانیدن ۱۲ — نفوذ — فرستاد — نمود — چرا — نوشت

طے باید کرد بعد ازان بر زینۂ دوم کہ عبارت از روح ست عروج باید نمود الیٰ ما شاء اللہ تعالیٰ **فائدہ (۱۰)** مِن مکاتیبِ شیخی وَ اِمامی قدّس اللہ تعالیٰ بِسرِّہٖ السّامی نوشتہ بودند کہ نہ شعور بخود ماند و نہ شعور بعدمِ شعور خود این حالت در فناءِ قلب کہ بمشافہ مذکور میشد حاصل ست چہ در ہنگامِ نسیانِ والیٰ قلب نہ شعور بماسوا دارد و نہ شعور بعدمِ شعور **فائدہ (۱۱)** مِن مکاتیبِ شیخی وَ اِمامی قدّس اللہ بِسرِّہٖ السّامی از قلب چون خطرہ مرتفع شود بدماغ رود و از دماغ کہ محلِ حواسِ باطنہ ہست چون برطرف شود بکجا رَوَد و آنجا سرّ نسبت کہ حضرتِ ایشانِ ما قدّس اللہ سبحانہٗ بِسرِّہٖ الاقدس بآن ممتاز بودہ اند بدیگران چہ رسد **فائدہ (۱۲)** عبدِ ضعیف گوید رحمہ اللہ کہ شمۂ از بیانِ این سرّ درین رسالہ در خاتمہ مذکور شود بمشیّتہٖ سبحانہٗ **فائدہ (۱۳)** مِن مکاتیبِ شیخی وَ اِمامی قدّس اللہ تعالیٰ بِسرِّہٖ السّامی باید دانست کہ درین کمال ہرچند باطن را دوامِ حضور ست و از گرفتاریِ ماسوا وارستہ لیکن نفس حاضر و علمِ حضوری او برجاست و منازعت و انانیتِ او برپاست **فائدہ (۱۴)** عبدِ ضعیف گوید رحمہ اللہ سبحانہٗ کہ حضرت پیرِ دستگیر در سفرِ اول فقیر را در چہار روز بفنا مشرّف ساختند و فرمودند کہ ہنوز نفس برجاست فکرِ آن باید کرد ⁂

ہدایت پنجم

در بیانِ عدمیّت و فنائے نفس با تحقیقاتِ لائقۂ آن **فائدہ (۱)** مِن مکاتیبِ شیخی

۱؎ یعنی مکتوب صد و شصت و ششم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد ۲؎ یعنی مکتوب پنجاہ و پنجم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد ۳؎ باکہ این قول جواب ست از قول شخصے کہ نوشتہ بود بعد ازان گم شدگی ذہنی غائب شدہ خطرات از قلب و دماغ بالمرہ برطرف شد و کیفیات عجیب و غریب ظاہر شدن گرفت الخ محدود مارفع خطرہ از دماغ مطلقاً محل تامل ست از قلب چون الخ ۱۲ ۴؎ یعنی مکتوب بست و سوم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد ۱۲ ۵؎ یعنی نسیان ماسوا و انقطاع کلی از ماعدا ۱۲ ۶؎ یعنی مکتوب بست و سوم از جلد اول مگر اینکہ قول او و کمالات ۱۲ رتبی را تا قبل او بے حس و حرکت فہمد کہ در مکتوب چہل و ہفتم از جلد اول مذکور ست ۱۲ مولانا ابو السعد لمصحح سلمہ اللہ تعالیٰ

وَاِمَامِی قَدَّسَنَا اللہُ تَعَالیٰ بِسِرِّہِ السَّامِی درجۂ دوم در توحیدِ خواص آنست کہ نفسِ حاضر و علمِ حضوریِ او باخود نیز رو بزوال آرد و انانیت و دعوےٰ سری و شرکتِ او خلل پذیرد و کمالاتِ عاریتی را باصل ملحق بیند و خود را کہ مرآتِ این کمالات وابستہ بود معدوم یابد و جماد سے بےحس و حرکت فہمد و از خود با نا تعبیر نتواند نمود کہ انانیت و خودی از وے زائل گشتہ است این زمان اگر توجہ و حضور ست از خود بخود ست کہ از عارف نامے و نشانے نماندہ نہ بآن معنی کہ عارف درین وقت عینِ حق گشتہ است و بذاتِ او سُبحانہٗ یکے شدہ اَنَا الحق گفتن از نارسیدن ست باین مقام چہ بر تقدیرِ فنا و نیستی و زوالِ اَنَا اَنَا الحق گفتن معنی ندارد و بسُبحَانِی نمیتواند تکلم نمود۔ شعر خیالِ کج مبر اینجا و بشناس ✿ کسے کو در خدا گم شد خدا نیست ✿ این حالت را فنائے نفس گویند حقیقتِ فنا درین موطن حاصل ست فنائے اول تخلیۂ مرآتِ باطن از نقوشِ ماسوےٰ و از حصولِ اعدا ماسوا خواہ آفاق بود خواہ انفس این کمال وابستہ بتجلی افعال ست و فنائے ثانی کہ انتفائے عارف ست بانتفائے علمِ حضوریِ او مربوط بتجلیِ صفات ست و کمالِ آن منوط بہ تجلیِ ذات ست **فائدہ (۲)** مِنْ مَکَاتِیبِ شَیخِی وَاِمَامِی قَدَّسَنَا اللہُ تَعَالیٰ بِسِرِّہِ السَّامِی وجود و کمالاتِ تابعۂ آن مخصوص بواجب ست تَعَالیٰ وَتَقَدَّسَ اگر در ممکن نمودار ست از آنحضرت مستفاد و مستعار ست آنچہ ذاتیِ او ست عدم ست کہ آن بواسطۂ انعکاسِ کمالات نمودے پیدا کردہ است

درآن

۱؎ توحید بر دوگونہ است توحیدِ عوام و توحیدِ خواص توحیدِ عوام تصدیق ست بمضمون کلمۂ طیبہ لا الٰہ الا اللہ و نفی معبوداتِ باطلہ کردہ و اثباتِ معبود بحق با وجود تشریک حق جل و علا با ماسوا در محبت و گرفتاری در دید و دانش یا با وجود انکار و منازعت نفسِ امارہ در توحیدِ خواص با وجود تصدیق مذکور دو درجہ ہست درجۂ اول یگانہ گردانیدن دل ست از محبت و گرفتاری ما دون حق سبحانہ و از دید و دانش آن و درجۂ دوم در توحیدِ خواص آنست کہ الخ ۱۲ مکتوب بست و سوم جلد اول از مکاتیب معصومیہ ۲؎ کہ آن الحاد ست و زندقہ و محال ست عقلاً و شرعاً ۳؎ یعنی مکتوب بہ چہل و ہفتم از جلد اول در بیان مرتبۂ چہارم توحید ۱۲ مصححہ سلمہ اللہ تعالےٰ

واز اعدامِ دیگر متمیز گشته وتمکین باین نمود بے بود خود را کاملِ و مبدأ خیرات تصوّر نموده دعوئے شرکت وہمسری پیدا کرده است وبخود اقبال و از اصل اعراض نموده است و چون سالک مستعد را بفضل میخواہند که بقرب خویش بنوازند این معرفت را عطا میفرمایند تا اعراض از خود و اقبال بآنجناب مقدّس پیدا میکند وکمالاتِ عاریتی را باصل حواله بنماید واز شرکِ خفی و دعوی ہمسری وا میرہد ؎ وصافی خود برغم حاسد تاکے * ترویجِ چنین متاعِ کاسد تاکے * تو معدومی و خیالِ ہستی از تو * فاسد باشد خیالِ فاسد تاکے *

فائده (۳) مِن مکاتیبِ شیخی و امامی قدّسنا الله تعالی بسرّہ السّامی باید دانست که در فنای نفس اقدام بسے متفاوت است تا کدام صاحب دولت بود که بحقیقتِ آن برسد ہرچند بسیارے توہّم و تعقّل این معنی نمایند و در مراقبه گوہرے از بحار آن بدست آرند و تخلّص و وارستگی قلیل آنرا در غلبات شوق ومحبت یا بطریقِ اندراج یا بہ پرتو پیر کاملِ مکمّل کثیر دانند اما کسے که بکمالِ این تخلّص متحقق گشته است علٰی قدرِ الطاقةِ البشریّة مگر قلیلے باشند و تا بحقیقتِ این تخلّص نرسد از اثباتِ الوہیتِ خود نجاتِ کامل نیابد و تکرارِ کلمہ طیبه لا اله الا الله اثباتِ الوہیت خود نماید که از راهِ اثباتِ صفتِ کمال بخود آمده بود ولو احیاناً ولو علی سبیل الندرة او لبعضِ اللطائف دون بعض او نحواً من الاثبات ما لم ینف کلاً ولم یتخلّص رأساً

فائده (۴) عبدِ ضعیف گوید رحمه الله سبحانه که حضرت پیر دستگیر رضی الله عنه روزے در خلوت توجّه باین فقیر القا فرمودند که علامت کمال فنا آنست که در تسبیح لطیفه از لطائف و در تسبیح وقتے از اوقات ذکر محبوس نشود **فائده (۵)** مِن مکاتیبِ شیخی

رباعی — رغم بالفتح خاک آلوده شدن و مکروه داشتن و خوار شدن و بمعنی کارے برخلاف کسے کردن ۱۲ غیاث

قلیل

این است

۱؎ یعنی بتکرار این کلمه مبارکه که نفی و اثبات ۱۲ ۲؎ خائن در امانت نبود و قدیم را از حادث امتیاز نماید و جدا از آنکه شریک کمالِ خاصه او نموده بود جدا سازد ۱۲ ۳؎ یعنی مکتوب چهل و ہفتم از جلد اول در بیان مرتبه سادسه توحید ۱۲ ۴؎ یعنی مکتوب بست و نہم از جلد اول ۱۲ مولانا سلیم

وامامی قدس سنا اللہ تعالی بسرہ السامی پرسیدہ بودند کہ شیطان را بر روندگان این
راہ ہیچ دست باشد یانہ خواجہ فرمودند ہر روندہ کہ بسر حد فنار نفس نرسیدہ است چون
در خشم شود شیطان بروے دست یابد اما آن روندہ کہ بفنار نفس رسیدہ باشد وے را خشم
نبود غیرت بود ہر جا کہ غیرت بود شیطان ازانجا بگریزد **فائدہ (۶)** من مکاتیب شیخی
وامامی قدس سنا اللہ تعالی بسرہ السامی مشایخ را در بیان فنا و بقا اقوال است
ازانجا این معانی فراگرفتن دشوار است توضیح و تنقیح کہ حضرت ایشان مارضی اللہ
عنہ درین معاملہ نمودہ اند حقیقت دیگر دارد و من لم یذق لم یدر **فائدہ (۷)**
من مکاتیب شیخی وامامی قدس سنا اللہ تعالی بسرہ السامی سوال سالک را اگر
حالت مستمرہ روو دہد کہ خود را و ماسوا را معدوم یابد و جز او تعالی موجود نیابد لیکن ظلیت
و لحوق آن باصول در نیابد صاحب این حالت بفنار مصطلح صوفیہ کرام رسیدہ باشد
یا نہ **جواب** بفنار جذبہ رسیدہ است بفنار مطلق وقتے برسد کہ یافت عدمیت از را
علم ظلیت و لحوق باصل ناشی شدہ باشد این معنی را صاحب عدم خود دریابد یا عارف
دیگر بکشف یا بفراست لحوق صفات او را دریابد و معاینہ کند و حکم بفنار او کند فنار
مطلق منوط است بوصول باسم کہ مبدا تعین سالک است و استہلاک دران اسم
و در عدمیت وصول و استہلاک نیست غایۃ ما فی الباب ہستی اسم برمدرکہ سالک
استیلا یافتہ است کہ سالک ہستی خود را در جنب آن مستور یافتہ و خود را معدوم دیدہ
است و چون دران اسم فانی شود وجود و کمالات تابعہ وجود را از و بیند و ہا و ملحق یابد
بفنار مطلق برسد **فائدہ (۸)** من مکاتیب شیخی وامامی قدس سنا اللہ تعالی بسرہ السامی

ف۱ یعنی درویشے از خواجہ عبد الخالق غجدوانی قدس سرہ پرسید کہ شیطان الخ ۱۲ منہ ف۲ یعنی مکتوب سی و ہشتم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ ف۳ یعنی
دہر کہ نچشید نداند چہ تا نچشد نداند ۱۲ منہ ف۴ یعنی مکتوب صد و بستم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمہ ف۵ یعنی مکتوب صد و نہم از جلد ثانی ۱۲ مولانا

صاحبِ عدم کہ آن فناست در جہتِ جذبہ جائزست کہ رجوع نماید چہ او ہنوز در راہ ست
و جذبہ او بسلوک تمام نگشتہ است و فنائے قلب فنائیست کہ بر جذبہ و سلوک مترتب ست
لہذا حضرت ایشانِ ما قَدَّسَنَا اللّٰہُ بِسِرِّہٖ الْاَقْدَسِ در جلد ثالث از مکتوبات خود نوشتہ
اند کہ این فنا نصیب اولیاست و معلوم ست کہ ولایت بے جذبہ و سلوک صورت پذیر نیست
کہ ہر دو اجزائے اویند **فائدہ (۹)** عبدِ ضعیف گوید رَحْمَةُ اللّٰہِ عَلَیْہِ برین تقدیر کسیکہ
بفناءِ قلبی مشرف گشتہ باشد محتاج بہ بشارتِ عدمیت نباشد حالانکہ حضرت پیر دستگیر ما
قَدَّسَ اللّٰہُ تَعَالٰی سِرَّہٗ طالب بشارتِ عدمیت بعد بشارتِ فناءِ قلبی علیحدہ میفرمودند
مگر آنکہ عدم را دو قسم کردہ آید عدم کہ در عبارتِ حضرت خواجہ نقشبند قَدَّسَ اللّٰہُ سِرَّہٗ
واقع شدہ است کہ وجودِ عدم بوجودِ بشریت عود میکند و وجود فنا بوجودِ بشریت عود
نمیکند مراد ازان عدمے داشتہ شود کہ قبل از فنائے قلب رو دہد و عدمے کہ در قول عزیزے
واقع شدہ ست کہ اَنْتَہٰی عَدَمًا لَا یَعُوْدُ اَبَدًا مراد ازان عدمے داشتہ آید کہ بعد فناءِ
قلب رو مینماید و آنچہ در بعضے مکاتیب حضرت شیخی و امامی قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہٖ
السَّامِی واقع شدہ ست کہ عدمے کہ بعد فنائے قلب رو مے دہد از مقدمات فناءِ نفس
ست مؤید این معنی ست وَاللّٰہُ اَعْلَمُ بِحَقَائِقِ الْاُمُوْرِ کُلِّہَا ہٰکَذَا اسْتُفِیْدَ مِنْ حَضْرَتِہٖ
بِالْمُشَافَہَةِ اَیْضًا **فائدہ (۱۰)** مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہٖ
السَّامِی معرفتے کہ در تحقیق معنی فنا و عدم و فرق درمیان این ہر دو کہ دانستن آن مر طالب
این راہ را از ضروریات ست استماع فرمایند عدم کہ در عبارات اکابر این سلسلہ عَلَیْہِمْ رَحْمَةُ
اللّٰہِ واقع میشود عبارت از عروض ہستی اسم الٰہی ست جَلَّ سُلْطَانُہٗ کہ مبدأ تعین عارف ست

ۓ یعنی مکتوب دوازدہم از جلد اول مؤلف رحمہ اللہ تعالی درین مقام ہم تصرف و تغیر در اصل عبارت مکتوب شریف از راہ مصلحت نمودہ ست۔ ۲؎ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالے مصحح سلمہ اللہ تعالے

عفی عنہ رحمہ اللہ
مجددی قدس سرہ
مولانا قدس سرہ
طالب
نماید
عدمیتے
قلبی
عبارت

ازپسِ پردہا از راہِ جذب و محبّت برمُدر کہ سالک کہ ہستیِ سالک در جنبِ آن مستور گردد
و سالک خود را و اوصافِ خود را گم کند و نیابد و وجودِ عدم عبارت از تحقق بآن ہستی ست
یعنی وجودے و بقائے کہ بر عدم مترتب ست و احتمال دارد کہ وجودِ عدم عبارت از تحقق بحالتِ
عدمیت باشد یعنی پیدا شدن وصفِ عدمیت در سالک و این عدم و وجودِ عدم بمعنی
اول فنا و بقاست در جہت جذبہ آین ظہور را دوام نیست پس فنا و بقا کہ بران مترتب
بود نیز دائمی نباشد و از عود بوجودِ بشریت ایمن نبود تا آن ظہور کائن ست ہستیِ سالک
متواری ست و چون ظہور متواری گشت وجودِ بشریت عود نمود و فنائے حقیقی عبارت از
استیلائے ہستیِ مطلوب ست بر عارف کہ عارف اوصاف و اخلاقِ خود را بتو اوصاف و
اخلاقِ مطلوب یابد بحدیکہ ہمہ را در دست بآنجناب قدس حوالہ فرماید و از جمیع منتسبات
تہی گردد و ہیچ نسبتے باو راہ نیابد و وجودِ فنا عبارت از بقاست کہ برین فنا مترتب شود
و بولادتِ ثانیہ بوجودِ موہوب موجود گردد و آین فنا و این بقا را دوام لازم ست و از عود
بوجودِ بشریت ایمن در صورتِ اولی استتار[1] سالک ست و در صورتِ ثانیہ انتفائے[2] او
شَتَّانَ مَا بَیْنَہُمَا لِاَنَّ الْمُسْتَتِرَ قَدْ یَظْہَرُ وَیَعُوْدُ وَالزَّائِلُ لَا یَعُوْدُ اول از مطالب
نیست و ولایت بآن مربوط نہ و ثانی از مطالب ست و ولایت بآن مشروط بساست
کہ طالب اول را بثانی مختلط سازد و خود را بوجودِ عدم فانیِ حقیقی انگارد و کامل داند و باین
فرق نفہمد نگردد و آین از جملہ مزال[3] اقدامِ سالکان ست درینجا بعنایت خداوندی جلّ
سلطانہ پیرِ کاملِ مکمّل باید کہ بہر دو طریقِ جذبہ و سلوک پرورش یافتہ بنہایت
رسیدہ باشد تا این بیچارہ دست و پا گم کردہ را ازین ورطہ[4] برآرد و دلالت بنقصان او نماید

عدم ن

انتسابات ن

ف۱ یعنی پوشیدہ شدن از نظر ۱۲، ف۲ یعنی نیست و نابود شدن ۱۲ ف۳ یعنی لغزشگاہ پاہائے راہ روندگان ۱۲، ف۴ قولہ ورطہ بالفتح محل ہلاکی و زمینے کہ دران راہ نباشد و مجازاً بمعنے گرداب مستعمل و بکسر واو خطاست ۱۲ غیاث اللغات مصحح ۱۲

ص سلمہ اللہ تعالے

و بفنای حقیقی رہنمونی فرماید اگر گویند ہرگاہ ظہور ہستی مطلوب در ہر دو صورت باشد چرا یکے را دوام بود و دیگرے را نہ و یکے ازالۂ منتسبات از عارف نماید و اثبات ولایت فرماید و دیگرے نہ گوئیم در صورتِ اُولیٰ کہ تعبیر ازان بعدم مینمایند طالب ہنوز واصل مطلوب نگشتہ ہست و چون جذبۂ او بسلوک ضم نگشتہ است و از مقامِ قلب ترقی نمودہ بمقلّبِ قلب نہ پیوستہ است حُجب در میان دارد لیکن از راہِ جذبہ و محبّت بطریق اندراج النہایۃ فی البدایۃ پرتو از مطلوب از پس پردہا در باطنش میتابد و او را از وے میسر باید و چون حُجب در میان ہست دوام نمے پذیرد و از عود بوجود بشریت ایمن نیست و بعد از ظہور در پردہ مے آید و نیز چون ظاہر ظلّے از ظلال مطلوب ست و انموذجے از انموذجات او نہ نفسِ مطلوب و ظل و انموذج را آنقدر قوت نیست کہ اوصاف و منتسباتِ سالک را تواند سلب نمود و بفنای حقیقی تواند رسانید لاجرم سالک از اوصاف و منتسباتِ خود درین ہنگام نمے برآید و بفنای حقیقی نمیرسد و ولایت چونکہ مربوط بمجموع جذبہ و سلوک ست بجذبہ فقط اسم ولایت برو صادق نمے آید و در صورت ثانیہ عارف از مقامِ قلب بر آمدہ بمقلّب قلب پیوستہ است و معاملۂ جذبہ و سلوک را بانجام رسانیدہ مطلوب را بے پردہ در آغوش کشیدہ است لاجرم ظہور در حق او دائم ست و از عودِ مذکور ایمن چہ پردہ در میان نماندہ ست تا محجوبیت متصور گردد و چون وجود و کمالاتے کہ بہ ممکن انتساب دارد ظلال وجود و کمالات مطلوب ست کہ ہنگامِ غیبت از مطلوب ممکن آن کمالات را از خود فہمیدہ و خیانت در امانت نمودہ و دعوی ہمسری پیدا کردہ بود در وقت طلوع اصل ظل را باصل حوالہ نمودہ از منتسبات خالی گشتہ رخت بصحرائے عدم کشیدہ و بفنای حقیقی مشرف گردیدہ و باین فنا و بقا کہ بر آن مترتب

سلہ یعنی عارف درین ہنگام ظلال را باصل حوالہ نمودہ چہ در وقت طلوعِ اصل ظل را غیر از محویت و تلاشیے و لحوق باصل چارہ نیست ۱۲ المصحح سلمہ اللہ تعالے

بہر دو — سالک — گوئیم — بمطلوب — نمودہ — پرتوے — برد — خود — انتسابات — سری — بوقت — شدہ

شود اسمِ ولایت را بر خود درست خواہد کرد واین بعبارتے سیرِ آن حاصل از تجلّی صفات ست
وکمالِ آن مربوط بہ تجلّیِ ذات ست چہ تمامیِ ہر مقام منوط است بگذشتن ازان مقام **فائدہ ۱۱**
مِن مکاتیبِ شیخی وامامی قدّسنا اللہُ تعالیٰ بسرّہِ السامی **سوال** فنا نسیانِ
ماسوا است وزوالِ علوم ست بالسرہا پس بر تقدیرِ حصولِ فنا اگر علم بفناءِ خود دارد فنا حاصل
نیست واگر علم ندارد چگونہ داند وگوید کہ فنا حاصل ست چنانچہ اربابِ فنا ازان خبر دادہ
اند **جواب** بعد مضیِ حالتِ مذکورہ خواہد دانست کہ فنا حاصل گشتہ است وازان خبر خواہد
کرد وبر تقدیرِ دوامِ فنا چنانچہ مختارِ حضرتِ ایشانِ ماست قدّسنا اللہُ بسرّہِ الاقدس میں
گوئیم برین تقدیر بقا لازمِ فناست ودر عینِ فنا باقی ست ودر عینِ بقا فانی ست پس
درین موطن صفات وافعالِ عارف از خود فانی گشتہ بصفات وافعالِ واجبی تعالت
متحقق میگردد مثلاً علمِ ممکن از خود فنا یافتہ بعلمِ واجب تعالیٰ وتقدّس بقا میابد وعلیٰ
ہٰذا القیاس سائرُ الصفاتِ پس اگر عارفِ فانی درین مقام بعضے اشیا را بعلم باقی
دریابد منافیِ فناءِ علمِ او نبود چہ علمے کہ فنا یافتہ است بآن علم اشیا را دریافتہ
است تا محذور لازم آید الزّائلُ لا یعودُ این علم دیگر ست کہ اشیا را بآن درک مینماید عزیزے
میگوید عرفتُ اللہَ باللہِ وعرفتُ الاشیاءَ بنورِ اللہِ این معرفتِ اشیا منافیِ نسیانِ
اشیا نیست یا آنکہ گوئیم کہ درست ست کہ فنا یک لطیفہ را از لطائفِ انسانی حاصل بود
وعلم بآن مر لطیفۂ دیگر را بود یا گوئیم کہ فنا مر باطن را بود کہ کارِ اوست وعلم بفناءِ آن ظاہر را
باشد چہ بر تقدیرِ دوامِ فنا عارف چنانچہ پیش از فنا بود وبعد از فنا نیز برہمان نہج ست
زن وفرزند وسائرِ دوستان را بر سننِ سابق میشناسد اگر بعضے احوالِ باطنِ خود را نیز دریابد

و قِس علیٰ ہذا

گویند

۱ یعنی مکتوب نود وسوم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ ۲ یعنی بر تقدیر عدم دوام فنا چنانچہ مختار بعضے ست ۱۲ ۳ یعنی
شناختم حق را بحق جل وعلا وشناختم چیزہا را بنور حق تعالیٰ وتقدس ۵ آفتاب آمد دلیلِ آفتاب گر دلیلت

وبران مُطّلع گردد محلِ تعجب نیست اگر گویند محلِ دانش قلب ست و چون قلب فانی گشت
باید که ظاهر نیز از دانش بے نصیب گردد گوئیم اگر مراد آنست که بے دانش قلب از ظاہر دانش
مُطلقاً مصروف ست و دانش مقصود بر قلب ست پس ممنوع ست[1] چه مابداہت مییابیم
که قلب از دید و دانشِ ماسوا مُطلقاً رستہ است مَعَ ذٰلِکَ ظاہر بر دانشِ خود ست و اگر
معنے دیگر میخواہد پس در مُدعا ما مُضر نیست و تحقیق آنست که بعد از تحقّق فنائے قلب
دانش که بآن تعلق داشت بجائے دیگر انتقال مینماید و محلِ دانش آنجا میگردد وَالسَّلَامُ
وَالْاِکْرَامُ اَوَّلًا وَّ اٰخِرًا **فائده** (۱۲) مِنْ مَکَاتِیْبِ[2] شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللہُ تعالیٰ
بِسِرِّہِ السَّامِیْ **سوال** صاحبِ[3] نزہت گوید ؎ گویند عنانِ خود چه تابی + گم شو
که چو گم شوی بیابی + این نکته نمود ناصوابم + چون گم شوم آنگہے چه یابم + یابندہ اگر
کسے دگر خواست + از گم شدنم پس او چه میخواست **جواب** مجمل آنست که گم شدن نسبت
بماسواست و یافت نسبت بحق جَلّ شَانُہٗ فَلَا مُنَافَاۃَ[4] و مفصّل آنست که گم شدن در
مقامِ فنا که مقامِ عین الیقین ست متحقّق ست چه درین موطن علم مُنافی عین ست و
یافت در مقامِ بقا که موطنِ حق الیقین ست صورت مے بندد پس گم شدن شرطِ یافت
شد ہر چند در یک وقت جمع نشوند فَلَا اِشْکَالَ و این بر تقدیر یست که از یافت ادراک
مرکّب خواہیم و اگر ادراکِ بسیط اراده داریم پس در حین گم شدن ادراکِ بسیط حاصل ست
چنانچه مقرر ست عزیزے گوید ؎ از حضرتِ ذات بہرہ استہلاک ست + استہلاکے
که از تصوّر پاک ست + آن معرفتے ست نامش ادراکِ بسیط + آنجا چه محلِ دانش و ادراک ست

نسخہ: تصور ہم

[1] یعنی مسلم نیست و قوله چه ما الخ سند منع ست ۱۲ [2] یعنی مکتوب نود و چهارم از جلد اول که بنام شیخ عبد الحی چشتی در دفع شبہ صاحب نزہت صدور یافته ۱۲ [3] بدانکه حاصل شبہ صاحب نزہت بمقرر قوم آنست که بر تقدیر گم شدن یافت چگونه متصور باشد ۱۲ [4] ای بین الانعدام والوجدان فان الاول بالنسبة الی شیء والثانی بالنسبة الی شیء آخر ۱۲ لمصححه سلمه الله

و برین تقدیر نیز اشکال مندفع ست چه فنا شهودی ست نه وجودی و بر تقدیر فرض
فناءِ وجودی جواب همان ست که در شقِّ اول مسطور شد چه بعد از ایجاد بوجودِ موهوب که
مربوط بولادتِ ثانیه ست یافت حاصل ست[ل] فائده (۱۳) مِن مکاتیبِ[۵۲] شیخی و
اِمامی قدّسنا الله تعالیٰ بسرّه السّامی اذواق و مواجید که از جوشِ سکر و استیلاءِ
محبّت رو داده مندرج ساخته بودند بوضوح انجامید نیک و مبارک ست زادکم الله
سبحانه شوقاً و ذوقاً جوشِ محبّت ست که صفاتِ لطیفه و کثیفه و رذیله و شریفه را یکسان
نموده ست و سکرِ محبّت ست که اسلام و کفر را برابر ساخته و قبح و قبائح را مستور (پنهان) گردانیده
و غیرِ محبوب همه را فراموش گردانیده این گلهاست که از آن چمنِ جمع شگفته ست و این
حیرت و عدمیّت از عین الیقین آمده که موطنِ فنا و بے شعوریست و چیزهائے خوب و
سنجیده ست لیکن اقامت درین موطن مستحسن نیست فنا فی نفسه هر چند کمال ست امّا
زینهٔ کمالاتِ دیگر ست و شرطِ عروج ست در مقامِ قرب ع هیچکس را تا نگردد او فنا
نیست ره در بارگاهِ کبریا • فائده (۱۴) مِن مکاتیبِ[۵۳] المحبوب الصمدانی مجدّدِ
الالفِ الثّانی رضی الله تعالیٰ عنه شخصے که تکلّم بشطحیات نماید و همه در مقامِ صلح
باشد و همه را بر صراطِ مستقیم (راه راست) انگارد و در میانِ حق و خلق اثباتِ تمیز نکند و بوجودِ ثنینیّت
قائل نبود اگر آن شخص بمقامِ جمع رسیده ست و بکفرِ طریقت متحقق (متصف) گشته ست و نسیان

ل قوله یافت حاصل ست ـ پس حاصل آنکه مراد از گم شدن شهودی ست یا وجودی و نیز مراد از یافت بسیط ست یا مرکب بهر تقدیر محذور مرفوع ست چه اگر شهودی مرادست چنانچه مقرر جمهور ست از یافت هر معنے که خواسته آید مدعا ثابت ست لیکن بر تقدیر اراده ادراک مرکب یافت البته متاخر ست و بر تقدیر اراده بسیط معیت حاصل ست اما در تقدم ذاتی اختلاف کرده اند بعضے گویند تا نیابی نرهی و بعضے گفته اند تا نرهی نیابی و تحقیق آنرا از مکتوبات جلد ثانی باید طلبید و اگر گم شدن وجودی مرادست نیز یافت مرکب را چنانچه متبادر ست از یافت تاخر ست کما مر پس بهر تقدیر درست آمد چون گم شوی بیابی ـ آخر مکتوب نود و چهارم از جلد اول اتماماً للفائدة نقل نموده آمد ۱۲

۵۲ یعنی مکتوب بست و ششم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمه ربه

۵۳ یعنی مکتوب نود و پنجم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابو السعد سلمه الله تعالیٰ

ماسوا فرمودہ مقبول ست وسخنانِ او کہ ناشی از سکر اند از ظاہر مصروف واگر آن شخص
بے حصولِ این حال وبے وصول بدرجہ[1] اولیٰ از کمالہا این سخنان متکلم ست وہمہ را بحق وبر
صراطِ مستقیم میداند وتمیز باطل از حق نمے نماید از زنادقہ وملاحدہ ست کہ مقصودش ابطالِ
شریعت ست ومطلوبش رفعِ دعوتِ انبیا کہ رحمتِ عالمیان اند علیہم الصلوات و
التحیات پس این کلماتِ خلافیہ ہم از محق صادر میشوند وہم از مبطل محق را آبِ حیات اند
ومبطل را سمِ قاتل در رنگِ آبِ نیل کہ بنی اسرائیل را آبِ خوشگوار بودہ وقبطی را خونِ ناگوار
این مقامِ مزلۃ الاقدام ست جمِ غفیر از اہلِ اسلام بتقلیدِ سخنانِ اکابرِ اربابِ سکر از صراطِ
مستقیم منحرف گشتہ در پس کوچہائے ضلالت وخسارت افتادہ اند ودینِ خود برباد
دادہ اند ندانستہ اند کہ قبولِ این سخنان مشروط بشرائط ست کہ در اربابِ سکر موجود اند
ودر ایشان مفقود ومعظمِ این شرائط نسیانِ ماسوائے حق ست سبحانہ کہ دہلیزِ آن
قبول ست ومصداقِ امتیازِ محق از مبطل استقامت بر شریعت ست وعدمِ استقامت
بر شریعت آنکہ محق ست با وجودِ سکر وبے تمیزی سرِ موئے ارتکابِ خلافِ شریعت
نخواہد نمود منصور[2] با وجودِ قولِ انا الحق در ہر شب در زندان با زنجیرہائے گران پانصد
رکعت نمازِ نافلہ ادا میکرد وطعامے کہ دستِ ظلمہ بآن میرسید اگرچہ از وجہِ حلال بودہ
نمیخورد وآنکہ مبطل ست اتیانِ احکامِ شرعیہ برو چون کوہِ قاف گران ست کریمۂ کَبُرَ
عَلَى الْمُشْرِكِينَ مَا تَدْعُوهُمْ إِلَيْهِ نشانِ حالِ شان ست رَبَّنَا آتِنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً
وَهَيِّئْ لَنَا مِنْ أَمْرِنَا رَشَدًا وَالسَّلَامُ عَلَى مَنِ اتَّبَعَ الْهُدٰى **فائدہ (۱۵)** مِن

---

[1] یعنی بمقام کہ در طریقت کہ عبارت از مقام جمع ست کہ محل استتار ست وتمیز حق از باطل درین موطن مفقود ست

[2] یعنی حسین بن منصور حلاج کہ از طبقہ ثالثہ ست ۔ المصححہ سلمہ اللہ تعالے

مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالی عنہ از مشائخ قدس اللہ تعالی اسرارھم ہر کہ بشطحیات تکلم نمودہ است وسخنان مخالف ظاہر شریعت گفتہ ہمہ در مقام کفر طریقت بودہ است کہ موطن سکر و بے تمیزیست بزرگانے کہ بدولت اسلام حقیقی مشرف گشتہ اند از امثال این سخنان پاک مبرا اند بظاہر باطن اقتدا بانبیا دارند ومتابع ایشانند علیہم الصلوات والتسلیمات **فائدہ (۱۶)** من مکاتیب شیخی وامامی قدسنا اللہ تعالی بسرہ السامی از جمع بفرق بعد الجمع باید آمد واز عین الیقین بحق الیقین واز فنا بہ بقا واز کفر طریقت باسلام طریقت باید از تقا نمود واز عدم بوجود واز جہل بعلم باید رسید تا حسن اسلام متجلی گردد وقبح کفر ہویدا شود

ہدایت ششم

در بیان مقام بقا **فائدہ (۱)** من مکاتیب شیخی وامامی قدسنا اللہ تعالی بسرہ السامی چون ازین مقام ترقی واقع شود وبآنچہ در وگم شدہ بود متحقق شود باخلاق واوصاف او متخلی گردد وحق الیقین رو نماید واز فنا بہ بقا از تقا فرماید این زمان حسن اسلام متجلی گردد واز حیرت ومدہوشی بر آید درین وقت او را باو خواہد دریافت نہ بجود وعلم خود کہ فانی گشتہ است قال اللہ تعالی سبحانہ اومن کان میتا فاحییناہ وجعلنا لہ نورا یمشی بہ فی الناس وفی الحدیث ومن قتلتہ فانا دیتہ ۵ با درد بساز چون دوائے تو منم + در کس منگر چو آشنائے تو منم + گر بر سر کوئے عشق ما کشتہ شوی + شکرانہ بدہ کہ خونبہائے تو منم + **فائدہ (۲)** من مکاتیب شیخی وامامی قدسنا اللہ تعالی بسرہ السامی آنچہ در واقعہ دیدہ اند کہ فقیر بشما میگوید کہ

---

۵۱ یعنی مکتوب نود و پنجم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ۵۲ یعنی مکتوب بست و ششم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ۵۳ یعنی مکتوب چہل و ہشتم از جلد ثانی ملتقطا ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ۵۴ یعنی مکتوب سی و ہشتم از جلد ثالث ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالی

فنا فی اللہ شو و بقا باللہ مشو میتواند کہ باین اعتبار باشد کہ ہنوز ہنگام بقا نرسیدہ
است و میتواند کہ باین معنی باشد کہ بقا موہبتِ صرف ست کہ مقدمہ آن فناست کہ
آن نیز موہبت ست پس معنی چنان باشد کہ در حصولِ بقا تعب مکش کہ بے سعیِ تو بعد
از فنائے اَتَم از راہِ فضل و کمال موہبت بآن مشرف خواہند ساخت بخلافِ فنا کہ ہرچند
موہبت ست لیکن مقدماتِ آن کسبی ست[۱] چہ فنا کہ انتفاست[۲] نتیجہ نفیِ کسبی ست
چہ نفیِ طریقت ست و انتفا حقیقت و طریقت بظاہر مکتسب و ابستہ است و حقیقت
موہبت ست فنا فی اللہ شو یعنی در تحصیلِ مقدماتِ او کوشش کن و نفی را بکمال برسان
تا انتفا بر وجہِ کمال حاصل آید دیگر آنکہ آنچہ مقصود از سیر و سلوک ست زوالِ گرفتاریست
از ما دونِ حق جَلَّ وَعَلَا و خلاصی ست از شرارتِ نفس و رعونت[۳] و انانیتِ او کہ در فنا
حاصل ست و معاملہ بقا از مزالِ[۴] اقدامِ سالکان ست و محلِ توہّم آنست کہ بندہ حق
شود تَعَالٰی شَانُہٗ عَنْ ذٰلِکَ ہرچند توہّم مدفوع ست بآنکہ حقیقتِ بقا تخلق ست باخلاقِ
حسنہ بعد از انخلاع از اخلاقِ سیئہ کہ بفنا مربوط ست لہٰذا گفتہ شد کہ فنا شو یعنی
طالبِ فنا شو و بقا مشو یعنی کوششِ حصولِ آن مکن اگر از خود عطا فرمایند نعمتے ست
عظمٰے و امید ست کہ از زلّت محفوظ دارند **فائدہ (۳)** مِنْ مَکَاتِیبِ[۵] شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ
قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیْ آنچہ در واقعات خود را مُحَلّٰی بحُلّی و مکلّل بلآلی و
یواقیت مے بینند مبشّر بقاست **فائدہ (۴)** مِنْ مَکَاتِیبِ[۶] شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا

[۱] کہ بسعی و تعب حاصل میشود ۱۲ [۲] یعنی زیرا کہ فنا کہ عبارت از انتفاست نتیجہ نفی ست و نفی کسبی ست زیرا کہ نفی
طریقت ست و انتفا حقیقت ست و طریقت بظاہر وابستہ الخ ۱۲ [۳] قولہ رعونت بضمتین سرکشی و خودآرائی و زینت ۱۲
[۴] یعنی از لغزش گاہ پاہائے راہ روندگان ست ۱۲ [۵] یعنی مکتوب سی و ہفتم از جلد ثالث ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ
[۶] یعنی مکتوب صد و بست و دوم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالےٰ المصحح سلمہ اللہ تعالےٰ

اللّٰہُ تعالیٰ بِسِرّہِ السّامی آنکہ خود را مُحاطِ انوار مے بینید و دریاہائے نور را مے یابید که در شما حُلول میکند و ہر جزئے از اجزاء نور اجزاء خود میدانید میتواند که از بقا باشد

ہدایت ہفتم

دربیانِ مراتبِ ظِلال و ولایتِ صغریٰ فائدہ (۱) مِن مکاتیب شیخی و امامی قدّسنا اللّٰہُ تعالیٰ بِسِرّہِ السّامی چون اشخاصِ عالم ظِلالِ اسماء و صفات اند و ہر اسم خدا داند که چندین ظِلال در میان ست که نوبت بآن شخص رسیده است پس در ہنگام ترقی فنا و بقا بظلے از ظِلال اسم که مبدأ تعین سالک ست بحصول خواہد پیوست و منتسبات را بآن اسم که ظلے ست از ظِلال حواله نموده باوصافِ آن اسم متحقق خواہد گردید چه ہر اسم جامعِ اسماء و صفات ست بعد از تحقق بآن اسم چون متوجه فوق گردد بظلّ فوقانی که اصلِ این اسم ست در رنگ آن اسم متحقق خواہد گشت و این اسم تحتانی را گذشته باسمِ فوقانی که اصلِ او ست خواہد پیوست و ہمچنین از اصلِ ثانی باصلِ ثالث و از اصلِ ثالث برابع و از اصلِ رابع بخامس و از آن بسادس و سابع اِلیٰ مَا شَاءَ اللّٰہُ سُبحانهٗ بقا خواہد یافت تا کدام صاحبِ دولت بود که ازین ہمه مراتبِ ظِلال گذشته باصلِ اسم واصل گردد فائدہ (۲) مِن مکاتیبِ المحبوبِ الصمدانی مجدّدِ الالفِ الثانی رضی اللّٰہُ عنہ و این اصولِ با این کثرت و با این رفعت اجزاءِ او خواہند گشت تا قطرہ را دریا خواہند ساخت و کاہ را کوہ خواہند گردانید و چون این اصول اجزاءِ او باشند ناچار از کمالات و برکات شان نیز بہرہٴ کامل نصیبِ او خواہد شد و کمالِ او جامعِ کمالاتِ آن اجزا خواہد بود از اینجا فرق درمیان انسانِ کامل و سائرِ افرادِ انسان توان شناخت که آن دریائے محیط ست و اینہا در رنگِ قطرہائے محقّر آن دریا پس اینہا او را چه شناسند و از کمالِ او چه دریابند

خوش گفت الٰہی چیست اینکہ اولیاءِ خود را کرامت کردی ہر کہ ایشانرا شناخت ترا یافت و تا ترا نیافت ایشانرا نشناخت و چنانچہ در میانِ انسانِ کامل و انسانِ ناقص بکثرت و قلّتِ اجزا تفاوُت ست در میانِ طاعات و حسناتِ اینہا نیز باندازہ آن تفاوت ست شخصے راکہ صد زبان دہند و بہر زبان یادِ حق کند جلّ و علا چہ نسبت دارد بشخصے کہ او را یک زبان دہند و بآن یکزبان یادِ حق نماید جلّ و علا ایمان و معرفت و سائرِ کمالات را برین معنی قیاس باید کرد **فائدہ** (۳) مِن مَکاتِیبِ المحبُوبِ الصّمدانِی مُجدّدِ الالفِ الثّانِی رَضِیَ اللّٰہُ تعَالیٰ عَنہُ باید دانست کہ این دائرہ ظِلال متضمّن مبادیِ تعیُّناتِ خلائق ست سوائے انبیاءِ کرام و ملائکہ عِظام علیہِم الصّلوٰۃُ والسّلامُ و ظلِّ ہر اسم مبدا تعیّنِ شخصے ست از اشخاص حتّٰی کہ مبدا تعیّنِ حضرتِ صدیقِ اکبر کہ افضلِ بشر ست بعد از انبیاء علیہم الصّلوٰۃُ والسّلامُ نقطہ فوقِ این دائرہ ست **فائدہ** (۴) مِن مَکاتِیبِ شَیخِی وَ اِمَامِی قَدّسَنَا اللّٰہُ تعَالیٰ بِسِرّہِ السّامِی حضرتِ ایشان قدّسَنا اللّٰہُ تعَالیٰ بِسِرّہِ الاقدس نوشتہ اند کہ بہشتِ ہر شخصے عبارت از ظہور اسم الٰہی ست تعَالیٰ کہ مبدا تعیُّنِ او ست بکسوتِ انہار و اشجار و حُور و قصور باندازہ تفاوُتِ اسماء و صفات در عُلوّ و سفل و در جامعیت و عدمِ جامعیّت و تفاوُتِ درجاتِ جنان باندازہ تفاوُت آنہاست **فائدہ** (۵) مِن مَکاتِیبِ شَیخِی وَ اِمَامِی قَدّسَنَا اللّٰہُ تعَالیٰ بِسِرّہِ السّامِی باید دانست کہ وصول بظلال اسم و سیر در مراتب آن معبّر بولایتِ صُغریٰ ست کہ ولایتِ اولیاست **فائدہ** (۶) مِن مَکاتِیبِ شَیخِی وَ اِمَامِی قَدّسَنَا اللّٰہُ تعَالیٰ بِسِرّہِ السّامِی وَ یَنبَغِی اَن نَعلَمَ

سے یعنی مکتوب دو صد و شصت و نہم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللّٰہ تعالیٰ سے یعنی مکتوب بست و چہارم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللّٰہ تعالیٰ
سے یعنی مکتوب چہل و ہشتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللّٰہ تعالیٰ سے یعنی مکتوب صد و بست و ہفتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ سے یعنی و دانستنی ست کہ ہر آئینہ عمدہ در حصول کمالات ولایت اولیا مراقبہ است و اذکار تکبی از ذکر اسم ذات و ذکر نفی و اثبات ۱۲ المصحح سلمہ اللّٰہ تعالیٰ

اَنَّ العُمدَۃَ فِی حُصُولِ کَمالاتِ الوِلایَۃِ الصُّغریٰ المُراقبَۃُ وَالاَذکارُ القَلبِیَّۃُ (لایۃ الاولیاء)
مِن ذِکرِ اِسمِ الذّاتِ وَالنَّفیِ وَالاِثباتِ

ہدایت ہشتم

در ولایتِ کبریٰ و مراتبِ اصول فائدہ (۱) مِن مَکاتِیبِ المَحبُوبِ الصَّمَدانیِ مُجَدِّدِ الاَلفِ الثّانِی رَضِیَ اللّٰہُ تَعالیٰ عَنہُ بعد ازان اگر عروجے در دائرۂ اسما و صفات کہ اصل این[۲] دائرۂ ظل ست بطریقِ سیر فی اللہ واقع شود شروع در کمالاتِ ولایتِ کبریٰ خواہد بود و این ولایتِ کبریٰ مخصوص بانبیاست عَلَیہِمُ الصَّلوٰاتُ وَالتَّسلِیماتُ بالاصالۃ و بتبعیت ایشان باصحابِ کرامِ ایشان نیز ازین دولت بہرہ رسید نصفِ سافلِ این دائرہ متضمن اسما و صفاتِ زائدہ ست و نصفِ عالیِ آن مشتمل بر شیون و اعتباراتِ ذاتیہ نہایتِ عروجِ پنجگانہ[۳] عالمِ امر تا نہایتِ این دائرہ اسما و شیونات ست بعد ازان اگر بمحض فضلِ ایزدی جلّ شانہٗ از مقامِ صفات و شیونات ترقی واقع شود سیر در دائرۂ اصولِ اینہا خواہد بود و از گذشتِ این دائرۂ اصول سیر در اصولِ آن دائرۂ اصول ست بعد از طے کردنِ آن دائرہ قوسے ظاہر خواہد شد آنرا نیز قطع باید نمود و چون ازان دائرہ فوق غیر از قوسے ظاہر نشد بہمان قوس اقتصار نمودہ آید درینجا سرے[۴] خواہد بود کہ بران

---

[۱] یعنی مکتوب دو صد و شصتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالےٰ [۲] یعنی دائرۂ ظلال اسماء وجوبی تعالت و تقدست ۱۲ [۳] یعنی قلب و روح و سر و خفی و اخفی ۱۲ [۴] قولہ درینجا سرے خواہد بود کہ بران سر اطلاع نہ بخشیدہ اند بدانکہ حضرت خواجہ محمد معصوم قدس سرہ در مکتوب شصت و ہشتم مکشوف حضرت امام ربانی رضی اللہ عنہ بتفصیل بیان فرمودہ اند ما حصلش آنکہ مرتبہ اولے آنست کہ ذات مع الصفات الثمانیۃ المتمیز بعضہا من بعض محسوس میشود و مرتبہ ثانیہ کہ فوق این مرتبہ ہست ذات مع الصفات الاعتباریۃ المتمیزۃ بعضہا عن بعض منکشف میگردد و مرتبۂ ثالثہ کہ فوق این مرتبہ ثانیہ است از ذات الملحوظۃ بالصفات الاعتباریۃ الغیر المتمیزۃ بعضہا عن بعض مشہود میشود و مرتبۂ رابعہ کہ فوق این مرتبۂ ثالثہ است ذات بلا اعتبار ست باید دانست کہ در مراتب سہ گانہ اولی چون ذات تعالی ملحوظ با صفات ست در صورت مثالی بصورت دائرہ ہویدا میگردد و دو قوس کہ یکے عبارت از ذات باشد و یکے از صفات ظاہر میگردد و در مرتبۂ اخیرہ چون اعتبارے و اضافتے ملحوظ نیست لاجرم در صورت مثالی نصف دائرہ کہ کنایہ از یک قوس ذات باشد ظاہر میگردد و ہمین سر ست کہ حضرت ایشان در مکتوب بیان طریق نوشتہ اند کہ دران مرتبہ غیر از یک قوس ظاہر نشد درینجا سرے خواہد بود کہ بران سر اطلاع نداد ند ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالےٰ

سرِّ اطلاع نہ بخشیدہ اند واین اصولِ سہ گانہ اسما وصفات کہ مذکور شد اعتبارات اند
در حضرتِ تعالیٰ وتقدّس کہ مبادیِ صفات وشیونات گشتہ حصولِ کمالاتِ این
اصولِ سہ گانہ مخصوص بنفسِ مطمئنہ است وحصول اطمینان مرا ورا درین موطن میسر
میگردد ودرہمین مقام شرحِ صدر حاصل میشود وسالک با سلامِ حقیقی مشرّف میگردد و
ہمین موطن است کہ مطمئنہ بر تختِ صدر جلوس میفرماید وبمقامِ رضا ارتقائے نماید این
موطن منتہائے ولایتِ کبریٰ ست کہ ولایتِ انبیاست علیہم الصلوات والتسلیمات

فائدہ (۲) من مکاتیبِ المحبوبِ الصمدانی مجددِ الالفِ الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ
با وجودِ اطمینانِ نفس اجزائے قالب کہ مرکب از طبائعِ مختلفہ است وہر طبیعت او خواہان
امر یست وگریزان از امرے دیگر از طغیان وسرکشی باز نماندہ اگر قوتِ شہویہ است از
قالب ناشی است واگر غضبیہ است ہم از انجا ہویدا مثلاً جزوِ ناری او باوجودِ اطمینانِ نفس از
دعویٰ خیریت وتکبر باز نماندہ وجزوِ ارضی از خست ودنائت خود پشیمان نشدہ علیٰ
ہٰذا القیاس سائر الاجزاء نمے بینی کہ سائر حیوانات کہ نفسِ ناطقہ ندارند این صفات
رذیلہ در آنہا کائن است وبشہوت وغضب وشرہ وحرص متصف اند واین جہاد ومخالفت
ہمیشہ بر پا است بواسطہ مصالح ومنافع وامیدہا ست کہ این مخالفت بفضلِ خداوندی
جلّ سلطانہ از ترکِ استحباب بالاتر نرود واز ارتکاب کراہیتِ تنزیہ بپایان تر فرود
نیاید **فائدہ** (۳) من مکاتیب شیخی وامامی قدّسنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی
از علاماتِ فنائے روحی وسرّی وخفی واخفیٰ وما بہ الامتیاز از ہر کدام پرسیدہ بودند مخدوما

کدامے

---

۱ یعنی دائرۂ اصول صفات وشیونات ودائرۂ اصولِ اصول اینہا ودائرۂ فوق کہ از آن غیر از قوسے ظاہر نشدہ ۱۲ ۲ یعنی مکتوب پنجاہم از جلد ثانی بطریق التقاط ۱۲ مولانا ابوالسعد سلمہ اللہ تعالے۔ ۳ یعنی وبترک واجب وفرض نرسد ۱۲ ۴ یعنی ومرتکب تحریم وحرام ہرگز نگردد ۱۲ ۵ یعنی مکتوب صد وسی وسوم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالسعد سلمہ اللہ تعالے

بالفعل وقت مساعدت این تفصیل نمے نماید این قدر ہست کہ فنائے نفس بکمال متضمن فناءِ این لطائف ست کہ رئیس لطائفِ عشرہ[1] اوست ہم پیش از فنا و ہم بعد از فنا خِیَارُکُمْ فِی الْجَاھِلِیَّۃِ خِیَارُکُمْ فِی الْاِسْلَامِ اِذَا فَقِھُوْا فِی الدِّیْنِ[2] فائدہ (۴۸) مِن مکاتیبِ شیخی و اِمامی قدّسنا اللہ تعالیٰ بسرّہ السّامی[3] بدانند کہ فنائے نفس و اطمینانِ او کہ اسلام حقیقی بآن منوط ست ہر چند شروع آن از ولایتِ صغریٰ ست لیکن کمالِ آن وابستہ بحصولِ کمالاتِ ولایتِ کبریٰ ست بلکہ باصولِ سہ گانہ کہ فوقِ دائرہ اسماء و صفات و شیون و اعتبارات ست کہ ولایتِ کبریٰ عبارت از مجموعِ این اصولِ سہ گانہ و آین دائرہ است و این دائرہ منتہائے عروجِ پنجگانہ عالمِ امر ست فوقِ آن عالمِ امر را گذر نیست نفس را از کمالاتِ آن سہ گانہ امیدوار ست حقیقتِ اطمینان و شرحِ صدر درین موطن حاصل میشود و حضرتِ ایشان ما قدّسنا اللہ تعالیٰ بسرّہ الاقدس بر نگاشتہ اند کہ مطمئنہ بعد از حصولِ شرحِ صدر کہ از لوازمِ ولایتِ کبریٰ ست از مقامِ خود عروج فرمودہ بر تختِ صدر ارتقا میفرماید و آنجا تمکّنِ سلطنت پیدا میکند و استیلا بر ممالکِ قرب میفرماید و این تخت فی الحقیقت فوقِ جمیعِ مقاماتِ عروج مرتبہ ولایتِ کبریٰ ست اگر گویند مقامِ نفس در دماغ ست و آنرا بر صدر تفوّق ست فرو آمدنِ او بصدر بظاہر تنزّل ست آنرا ارتقا چگونہ توان گفت جواب گوییم کہ دماغ را ہر چند بر صدر بصورت و ظاہر تفوّق ست اما فی الحقیقت معاملہ بعکس ست یعنی صدر تفوّق وارد بر دماغ چہ سر محلِ غرور و انانیت ست و موضعِ ترفّع و تکبّر و خیالاتِ فاسدہ است و صدر محلِ ایمان و الہام و وارداتِ غیب ست و موطنِ انوار و اسرار

---

[1] یعنی پنجگانہ عالمِ خلق از عناصرِ اربعہ و نفس و پنجگانہ عالمِ امر از قلب و روح و سر و خفی و اخفیٰ ۱۲ [2] یعنی نیکان آدمیان در جاہلیت نیکان ایشانند در اسلام وقتیکہ فقیہ شوند رواہ مسلم ۱۲ در روایت حدیث لفظ خیار ہم واقع شدہ است ۱۲ [3] یعنی مکتوب نود و ہفتم و نیز نود و یکم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ [4] یعنی در مکتوب دو صد و شصتم از جلد اول ۱۲ المصحح سلمہ اللہ تعالیٰ

کریمہ اَفَمَنْ شَرَحَ اللّٰہُ صَدْرَہٗ لِلْاِسْلَامِ فَھُوَ عَلٰی نُوْرٍ مِّنْ رَّبِّہٖ وحدیثِ النُّوْرُ اِذَا
دَخَلَ الصَّدْرَ انْفَسَحَ الحدیث دلیل برآنست ونفس چون از رذائل اوصاف پاک گردد
واز دعوٰی سرکشی وانانیت بری وتائب شود ومطمئنہ ومرضی گردد وبمقتضائے کریمہ
رَبَّنَا اَخْرِجْنَا مِنْ ھٰذِہِ الْقَرْیَۃِ الظَّالِمِ اَھْلُھَا الآیۃ جائے خود بگذارد واز زمین معصیت
ہجرت نماید وجوارِ صلحا کہ لطائفِ عالمِ امرست اختیار نماید بمصداقِ خِیَارُکُمْ فِی الْجَاھِلِیَّۃِ
خِیَارُکُمْ فِی الْاِسْلَامِ اِذَا فَقُھُوْا رئیس لطائفِ عالمِ امر میگردد وبر تختِ صدر استقرار
گرفتہ تمکنِ سلطنت پیدا میکند واین تختِ صدر فی الحقیقۃ فوقِ جمیع مقاماتِ عروج
مرتبۂ ولایتِ کبرٰی ست برآیندہ این تخت را نظر بابطنِ بطون نفوذ میکند کہ این مطمئنہ
را گنجایشِ مخالفت نماندہ است ومجالِ سرکشی نہ چون از ہستی وانانیتِ خود بقربت و
نیستی آمد واز مانوسات ومنتسبات تہی ویکسو شد وآنرا باہلِ آن سپرد وبموت و
عدمیت ساخت حق تعالی اورا باین کرامت بنواخت وبخلعتِ سلطنت مشرف ساخت
فَانْظُرْ اِلٰی اٰثَارِ رَحْمَتِ اللّٰہِ کَیْفَ یُحْیِ الْاَرْضَ بَعْدَ مَوْتِھَا این ہنگام بجائے اوصاف
ذمیمہ واخلاقِ سیئہ اوصاف واخلاقِ حسنہ اورا عطا میشود کہ غیر از نیکوئی از وے
چیزے دیگر نیاید ودعوت بحق فرماید اُولٰٓئِکَ یُبَدِّلُ اللّٰہُ سَیِّاٰتِھِمْ حَسَنَاتٍ وَکَانَ اللّٰہُ
غَفُوْرًا رَّحِیْمًا فائدہ (۵) مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِی

۵۱ بدانکہ این کریمہ واقع ست در سورۂ زمر وپارہ ومالی یعنی آیا پس کسیکہ کشادہ کردہ است خدا سینۂ اورا برائے دین اسلام پس او بر روشنی باشد از پروردگار خود ۱۲ ۵۲ یعنی اے پروردگار ما بیرون بر مارا ازین دیہ کہ ستمگار اند اہل آن بدانکہ این کریمہ واقع ست در سورۂ نساء وپارۂ والمحصنات ۱۲ ۵۳ رواہ مسلم بلفظ خیارہم ۱۲ ۵۴ بدانکہ این کریمہ واقع ست در سورۂ روم وپارۂ اتل ما اوحی یعنی پس در نگر بہ نشانہائے رحمت خدا کہ چگونہ زندہ میگرداند زمین را پس از مردن آن ۱۲ ۵۵ این کریمہ واقع ست در سورۂ فرقان پارۂ وقال الذین پس آن جماعہ بدل سازد خدا بدیہائے ایشان را بہ نیکیہا وہست خدا آمرزندہ مہربان - ولفظ الآیۃ فاولئک الخ ۱۲ ۵۶ یعنی مکتوب صد وپنجاہ ودوم از جلد ثالث ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالی

المصحح سلمہ ربہ

کمالِ فناءِ نفس آنست کہ چنانچہ صفاتِ کمال ملحق باصل شدند وغیر از عدم در سالک نماند این عدم کہ مرآتِ کمالات بود نیز بعدمِ مطلق ملحق شود این زمان از عارف نہ عین ماند و نہ اثر لَا تُبْقِیْ وَلَا تَذَرُ بعد ازان بحکمِ مَنْ قَتَلْتُهٗ[۱] فَاَنَا دِیَتُهٗ معاملۂ بقاست و معاملۂ ولایتِ کبریٰ در پیش ست فنا و بقا ہر چند در ولایتِ صغریٰ صورت بستہ بود لیکن حقیقتِ فنا و بقا در ولایتِ کبریٰ ست آنگاہ رم کہ لحوقِ عدمِ خاص بعدمِ مطلق از خصائصِ این ولایتِ کبریٰ ست **فائدہ (۶)** مِنْ مَکَاتِیْبِ[۲] الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْهُ باید دانست سیرے کہ بعد از سیرِ آفاق و انفس میسر میگردد سیر در اقربیت[۳] ست تجلّیِ فعلی و تجلّیِ صفتی و تجلّیِ ذاتی درین موطن متحقق میشود و از سلطنتِ وہم و دائرۂ خیال اینجا نجاتے حاصل میگردد زیرا کہ سلطانِ وہم و خیال را در بیرونِ دائرۂ آفاق و انفس سلطنت میسر نیست نہایتِ وہم تا نہایتِ ظل ست و ہر جا ظل نبود وہم نبود پس ناچار در ولایتِ ظلّی خلاصی از وہم بعد از موت میسر شود کہ وہم رو بعدم آوردہ در ولایتِ اصلی کہ ولایتِ کبرے ست خلاصی از قیدِ وہم و خیال درین دار میسر ست کہ باوجودِ وہم از قیدِ وہم آزاد ست آنچہ طائفۂ اُولیٰ را در آخرت ست طائفۂ اُخریٰ را درینجا میسر ست در ولایتِ ظلّی درین نشاۂ حصولِ مطلوب غیر از منحوتِ وہم و خیال نیست و در ولایتِ اصلی مطلوب از علتِ تراشِ وہم منزہ و مبرا است مانا کہ حضرتِ مولانا روم از حیطۂ وہم و قیدِ خیال تنگ آمدہ آرزوئے موت مینماید تا بود کہ مطلوب را عریان از لباسِ وہم و خیال در کنار کشد و در مبادیِ موت منع عافاک اللہ نمودہ میفرماید[۴] ؎ من شوم عریان

[۱] یعنی حق فرماید جل وعلا کسیکہ بعشق رسانیدم او را پس منم خونبہاء او ۱۲ [۲] یعنی مکتوب سوم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالے [۳] کہ مدلول قول اوست جل شانہ وَنَحْنُ اَقْرَبُ اِلَیْهِ مِنْ حَبْلِ الْوَرِیْدِ ۱۲ [۴] یعنی مولانا جلال الدین رومی قدس سرہ منع فرمودہ کہ در حق وے کسے در موطن موت عافاک اللہ بگوید یعنی عافیت بخشد ترا خدائے تعالے ۱۲ المصححہ

زتن او از خیال ÷ تا خرامم در نہایات الوصال ÷ فائدہ (۷) مِن مَکَاتِیبِ المَحبُوبِ
الصَّمَدَانِی حضرتِ المُجَدِّدِ الاَلفِ الثَّانِی رَضِیَ اللہُ تعالیٰ عنہ ہر چہ در مرایائے آفاق
وَانفُس ظاہر میشود بداغ ظلیّت متّسم ست پس سزاوارِ نفی بود تا اثباتِ اصل نمودہ آید
و چون معاملہ از آفاق وانفس گذشت از قید ظلیّت رست منتہیانِ دائرہ ظل را تجلی
برقی کہ ناشی از مرتبہ اصل ست میسّر ست کہ یک ساعت از قید آفاق و انفس وا رہانند و
جمعے کہ از دائرہ آفاق و انفس در گذشتند و از ظل باصل پیوستند این تجلی برقی در حقِ
ایشان دائمی ست و ماورائے این بزرگواران دائرہ اصل ست کہ تجلی برقی ناشی از ان ست
نہایتِ کمال در ولایتِ ظلّی کہ ولایتِ صغریٰ ست بہ تجلّی برقی بحصول مے پیوندد و این
تجلی برقی قدم اول ست در ولایتِ کبریٰ کہ ولایتِ انبیاست علیہم الصَّلوات و
التَّسلیمات و ولایتِ صغریٰ ولایتِ اولیاست قدّس اللہ تعالیٰ باسرارہم ازینجا
تفاوت در ولایتِ اولیا و ولایتِ انبیا باید دریافت صلواتُ اللہِ تعالیٰ وتسلیماتہٗ
علیہم کہ نہایتِ آن ولایت بدایتِ این ولایت ست از کمالاتِ نبوتِ انبیا علیہم
الصَّلوات والتحیّات چہ گوید کہ بدایتِ نبوّت نہایتِ این ولایت ست مگر حضرت خواجہ
نقشبند قدّس اللہ تعالیٰ سرّہٗ کہ نصیبے از ولایتِ انبیا علیہم الصَّلوات والتَّسلیمات
والتحیّات بہ تبعیت و وراثت فراگرفتہ اند کہ گفتہ ما نہایت را در بدایت درج میکنیم
این فقیر اینقدر میداند کہ نسبت حضور نقشبندیہ چون بکمال رسد بولایت کبریٰ مے پیوندد
و از کمالات آن ولایت حظِ وافر میگیرد بخلاف طرقِ دیگران کہ نہایتِ کمال شان تا تجلی
برقی ست فائدہ (۸) مِن مَکَاتِیبِ شَیخِی وَاِمَامِی قَدَّسَ اللہُ تعالیٰ سِرَّہُ السَّامِی

۱ یعنی مکتوب سوم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالیٰ ۲ خلاصی یافت و مشروع در تجلی فعل و صفت میسّر گشت ۱۲ ۳ یعنی مکتوب چہل و ہفتم از جلد اول و نیز مکتوب صد و چہل و چہارم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالیٰ

حضرتِ خواجہ نقشبند قدس سرہٗ فرمودہ اند کہ ہفت سال ہمراہ مولانا عارف[۱] در تگ و پوئے آن بودم کہ از اصل آگاہی یابم سہ بار بسفرِ حجاز رفتم اگر مثلِ مولانا یا شبیہِ مولانا آنجاے یافتم ہرگز بر نمے گشتم **فائدہ** (۹) مِن مَکَاتِیبِ المَحبُوبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الاَلفِ الثَّانِی رَضِیَ اللہُ تَعَالیٰ عَنہُ طریقے کہ حضرتِ حق سُبحَانَہٗ وَتَعَالیٰ این فقیر را بآن طریق ممتاز ساختہ است از بدایت تا نہایت نسبتِ نقشبندیہ است کہ متضمن اندراجِ نہایت ست در بدایت و بر این بنیاد عمارتہا ساختہ اند وکوشکہا بنا فرمودہ اگر این بنیاد نمیبود معاملہ تا باینجا نمے افزود وتخم از بخارا وسمرقند آوردہ در زمینِ ہند کہ مایہ اش از خاکِ یثرب و بطحا ست کشتند وبآبِ فضل سالہا آنرا سیراب داشتند وبتربیتِ احسان مُرَبّی ساختند چون آن کشت وکار بکمال رسید این علوم ومعارف ثمرات بخشید اَلحَمدُ لِلّٰہِ الَّذِی ھَدٰنَا لِھٰذَا وَمَا کُنَّا لِنَھتَدِیَ لَولَا اَن ھَدٰنَا اللہُ لَقَد جَآءَت رُسُلُ رَبِّنَا بِالحَقِّ

ہدایت نہم

در بیانِ ولایتِ علیا **فائدہ** (۱) مِن مَکَاتِیبِ المَحبُوبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الاَلفِ الثَّانِی رَضِیَ اللہُ تَعَالیٰ عَنہُ چون سیر را تا باینجا رسانید متوہم شد کہ مگر کار را تمام کردہ باشند ندا آمد در دادند کہ این ہمہ تفصیل اسم الظَّاہِر بودہ کہ یک بازوئے طیران ست واسم باطن ہنوز در پیش ست کہ بازوئے دویم ست از برائے طیرانِ عالمِ قدس وچون آنرا بتفصیل بانجام رسانی دو جناح از برائے طیران طیار کردہ باشی وچون بعنایت اللہ سبحانہ سیرِ اسمِ باطن نیز بانجام رسید دو جناح طیران میسر شد اَلحَمدُ لِلّٰہِ الَّذِی ھَدٰنَا لِھٰذَا وَمَا کُنَّا لِنَھتَدِیَ لَولَا اَن ھَدٰنَا اللہُ لَقَد جَآءَت رُسُلُ رَبِّنَا بِالحَقِّ اے فرزند از سیر

---

[۱] یعنی خلیفہ حضرت سید میر کلال ۱۲ ومولانا بہاء الدین کہ پیر ایشان بودند ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالیٰ [۲] یعنی مکتوب دوصد وشصتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ [۳] یعنی قصرہا وبناہائے بلند ۱۲ [۴] یعنی مکتوب دوصد وشصتم از جلد اول ۱۲ مولانا [۵]

اسمِ باطن چہ نویسد کہ مناسبِ حالِ آن سیرِ استتار و تبطن ست اینقدر از ان مقام وا مینماید کہ سیر در اسمِ ظاہر سیر در صفات ست بے آنکہ در ضمنِ آنہا ذات ملحوظ گردد تعالیٰ وتقدس وسیر در اسمِ باطن نیز ہر چند در اسماست اما در ضمنِ آنہا ذاتِ تعالیٰ وتقدس ملحوظ ست وآن اسما در رنگِ سپر ہا اند کہ روپوشِ حضرتِ ذات تعالیٰ گشتہ اند مثلاً در صفتِ العلم ذاتِ او تعالیٰ اصلاً ملحوظ نیست ودر اسمِ العلیم ملحوظ ذات ست تعالیٰ در پسِ پردۂ صفت زیرا کہ علیم ذاتیست کہ مر اورا علم ست فَالسَّیْرُ فِی الْعِلْمِ سَیْرٌ فِی الْاِسْمِ الظَّاهِرِ وَالسَّیْرُ فِی الْعَلِیْمِ سَیْرٌ فِی الْاِسْمِ الْبَاطِنِ وَقِسْ عَلٰی هٰذَا سَائِرَ الصِّفَاتِ وَالْاَسْمَاءِ وآین اسما کہ باسمِ الباطن تعلق دارند مبادیِ تعیناتِ ملائکہ ملأ اعلیٰ ست عَلٰی نَبِیِّنَا وَعَلَیْهِمُ الصَّلَوٰتُ وَالتَّحِیَّاتُ وشروع درین اسما نمودن قدم نہادن ست در ولایتِ علیا کہ ولایتِ ملأ اعلیٰ ست وفرقیکہ در میانِ علم وعلیم ومیان اسم الظاہر واسم الباطن نمودہ آمد آن فرق را اندک خیال نکنی ونگوئی کہ از علم تا علیم اندک راہ ست لا بلکہ فرقے کہ در میانِ مرکزِ خاک ومحدبِ عرش ست نسبت بآن فرق حکمِ قطرہ دارد نسبت بدریائے محیط در گفت نزدیک ست ودر حصول دور دور فائدہ (۲) مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیْ این مقام درجۂ اعلیٰ ست از ولایت حتیٰ کہ بر ولایتِ انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام تفوق دارد وافضلیتِ شان از راہِ نبوتِ شان ست ووسعتِ قلب درین مقام زیادہ از وسعتے ست کہ در مقامِ سابق بود چہ آن وسعت باندازۂ وسعتِ اسما وصفات وشیون واعتبارات ست بے اعتبارِ ذات ودرین وسعت ذاتِ تعالیٰ باین کمالات ملحوظ ست شَتَّانَ مَا بَیْنَ الْوُسْعَتَیْنِ اسما وصفات را در جنبِ

ؔ۱ قولہ مرکزِ خاک یعنی نقطۂ عین میانۂ زمین قولہ محدب عرش یعنی سطح فوقانی فلک الافلاک ۱۲ ؔ۲ یعنی مکتوب صد وچہل ودوم از جلدِ ثانی ۱۲ منہ

ذاتِ تعالیٰ چہ نسبت ست و کدام اعتداد **فائدہ (۳)** مِن مکاتیبِ[1] شیخی و امامی
قدّسنا اللہ تعالیٰ بسرّہ السامی تفوّق یک حقیقت بر حقیقتِ دیگر موجبِ افضلیتِ
صاحبِ حقیقتِ اولیٰ بر صاحبِ حقیقتِ ثانیہ نیست چہ میتواند کہ صاحبِ حقیقتِ تحتانی
را عروجات بر حقیقتِ فوقانی شود و مراتبِ قرب رو دہد و صاحبِ حقیقت فوقانی
محبوسِ حقیقتِ خویش بود و عروج از حقیقتِ خود ننماید و کثرتِ مراتبِ قرب کہ مدارِ فضل
بر آنست حاصل نکند نمے بینی کہ ولایتِ ملاءِ اعلیٰ فوقِ ولایتِ خواصِ بشر ست و فضل مر
خواصِ بشر راست باعتبارِ عروج از حقائقِ ملک ملک را عروج از حقائقِ خود ہا نیست
وَمَا مِنَّا إِلَّا لَهُ مَقَامٌ مَّعْلُومٌ در شرحِ مواقف مذکور ست انّ الملائکۃ وان کانوا
فوق البشر فی بعض الامور لکنّ الافضلیۃ بمعنی کثرۃ الثواب للبشر و نیز عالمِ امر
فوقِ عالمِ خلق ست و فضل مر عالمِ خلق راست چہ قربِ عالمِ خلق اصلی ست و قربِ عالمِ امر
ظلّی ست عنصرِ خاک پائین تر لطائفِ عالمِ خلق و عالمِ امر ست و پستیِ او سببِ رفعتِ (بلندی) او
گشتہ است و قربے کہ خاکیان راست قدسیان را نہ ؎ زمین زادہ بر آسمان تاختہ +
زمین و زمان را پس انداختہ + **فائدہ (۴)** مِن مکاتیبِ[2] المحبوبِ الصمدانی مجددِ الالفِ
الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ اگر ولایت را بر نبوّت مزیّت (فضیلت) میبود ملائکہ ملاءِ اعلیٰ کہ ولایتِ
ایشان اکمل ست از سائرِ ولایات از انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام افضل میشدند و گروہے
ازین طائفہ چون ولایت را افضل از نبوّت پنداشتند ولایتِ ملاءِ اعلیٰ را اکمل از ولایتِ
انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام دیدند ناچار ملائکہ عالین را از انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات
افضل گفتند و از جمہورِ اہلِ سنّت جدا افتادند کلّ ذلک لعدم الاطّلاع علی حقیقۃ النبوّۃ

[1] یعنی مکتوب صد و ہشتاد و سوم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ ربہ [2] یعنی مکتوب دو صد و شصت و ہشتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ ربہ

فائدہ (۵) مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیِّ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ[1] بعد از حصولِ دو جناح[2] چون طیران عروج واقع گشت معلوم شد کہ این ترقی ہا بالاصالۃ نصیب عنصرِ ناری و عنصرِ ہوائی و عنصرِ آبی ست کہ ملائکہ کرام را علیٰ نبیّنا و علیہم الصّلوٰۃ والسّلام ازین عناصرِ سہ گانہ نیز نصیب ست چنانکہ وارد شدہ ست کہ بعضے از ملائکہ از نار و ثلج مخلوق اند و تسبیح ایشان سُبْحَانَ مَنْ جَمَعَ بَیْنَ الثَّلْجِ وَالنَّارِ ست

فائدہ (۶) مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیْ[3] ارتقاءِ لطائف از اصولِ خود شرطِ ولایت ست در ولایتِ صغریٰ عروجِ لطائف تا ظلالِ اسماء و صفات ست نہایتِ عروجِ لطائفِ امر تا ولایتِ کبریٰ ست بلکہ تا دائرۂ اُولیٰ است از ولایتِ کبریٰ بیشتر معاملہ با عالمِ خلق ست و بقیّہ دوائرِ ولایتِ کبرےٰ نصیب از آن مرنفس را ست و نصیبِ عناصرِ وراءِ عنصرِ خاک از ولایتِ علیا ست **فائدہ (۷)** مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیِّ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ[4] در اثناءِ این سیر در واقعہ نمودند کہ گویا بر لبے میروم و از بسیاریِ رفتن سخت درماندہ شدہ ام آرزوے چوبے و عصا دارم کہ بمددِ آن شاید توانم راہ رفت میسّر نمیشود بہر خس و خاشاک دست مے اندازم کہ تقویتِ راہ رفتن نماید چارہ ندارم غیر از راہ رفتن چون مدّتے باین حال سیر نمودم فنائے[5] شہرے ظاہر شد بعد از طےّ مسافتِ آن فنا دخول بآن شہر واقع شد معلوم گردید کہ این شہر عبارت از تعیّنِ اوّل ست کہ جامعِ جمیع مراتبِ اسماء و صفات و شیون و اعتبارات ست و نیز جامع ست مر اصولِ این مراتب را و اصولِ اصولِ اینہا را

[1] یعنی مکتوب دو صد و شصتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو اسعد سلمہ اللہ تعالیٰ [2] یعنی دو جناح اسم الظاہر و اسم الباطن ۱۲ [3] یعنی مکتوب صد و بست و ہشتم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ [4] یعنی مکتوب دو صد و شصتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ [5] قولہ فنا بکسر اول یعنی حوالی و نواحی و بعضی گرداگرد خانہ و بیشِ سرا است کہ فراخ و کشادہ باشد ۱۲ لمصحّحہ سلمہ اللہ تعالیٰ

و منتہائے اعتبارات ذاتیہ است کہ تمایزِ آنہا بعلمِ حصولی مناسبت بعد ازان اگر سیر واقع شود مناسب علمِ حضوری خواہد بود اے فرزند اطلاقِ علمِ حصولی و علمِ حضوری دران حضرت جلّ سلطانہٗ باعتبارِ تمثیل و تنظیر ست زیرا کہ صفاتے کہ وجودِ آنہا زائد ست بر وجود ذاتِ تعالیٰ و تقدّس علمِ آنہا مناسب علمِ حصولی ست و اعتباراتِ ذاتیہ کہ اصلاً زیادتی آنہا بر ذاتِ تعالیٰ و تقدّس متصوّر نیست علمِ آنہا مناسب علمِ حضوری و الّا[1] فلیس ثمّۃ الّا تعلّقُ العِلمِ بِالمعلُومِ مِن غیرِ اَن یحصُلَ مِنَ المعلُومِ فِیہِ شیٔ فافہم و این تعینِ اول کہ آن شہرِ جامع کنایت ازوست جامعِ جمیع ولایاتِ انبیائے کرام و ملائکہ عظام ست علیہم الصّلوٰۃ و السّلام و منتہائے ولایتِ علیاست کہ مخصوص بملأ اعلیٰ ست فائدہ (۸) مِن مکاتیبِ شیخی[2] و امامی قدّسنا اللہُ تعالیٰ بسِرّہِ السّامی العُمدۃُ فِی حُصُولِ الوِلایتینِ الاُخرَیینِ[3] الذِکرُ اللِسانیُ بِالنّفیِ و الاِثباتِ فائدہ (۹) مِن مکاتیبِ شیخی[4] و امامی قدّسنا اللہُ تعالیٰ بسِرّہِ السّامی استفسار نمودہ بودند کہ در وقتِ تکرارِ کلمۂ طیبہ نفی و اثباتِ لسانی کلمۂ مبارکہ محمّد رّسول اللہ بآن ضم کنند یا نہ اگر بکنند بعد از چند مرتبہ بکنند مخدوما مرتبہ را التعیّن[5] نیست بعد از ہر دہ یا ہر بیست یا ہر پنجاہ یا ہر صد ضم کنند

ہدایت دہم

در بیانِ کمالاتِ نبوّت فائدہ (۱) مِن مکاتیبِ شیخی[6] و امامی قدّسنا اللہُ بسِرّہِ السّامی

---

[1] یعنی ورنہ پس نیست آنجا مگر ارتباط علم بمعلوم بدون آنکہ از معلوم در عالم چیزے حاصل آید پس در باب این سخن را کہ از دقت خالی نیست ۱۲ [2] یعنی مکتوب صد و سی و ہشتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ ربہ [3] المراد منہا الولایۃ الکبری و الولایۃ العلیا للانبیاء الکرام و الملائکۃ العظام علیہم الصلوٰۃ و السلام ۱۲ [4] یعنی مکتوب صد و چہل و دوم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالےٰ [5] یعنی مکتوب چہل و ہشتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالےٰ مصحح سلمہ اللہ تعالےٰ

مرتبۂ سابع[1] افرادِ ذاتست تعالیٰ وتقدّس از صفات واسما تعالت زیراکہ محبِّ ذات بشرکتِ صفات راضی نیست ہرچند انفکاکِ صفات از ذاتِ تعالیٰ متصور نیست وذاتِ تعالیٰ از صفات درہیچ وقت وحال جدا نہ لیکن بمقتضاے المرءُ مع من احبَّ محبِّ ذات را باذاتِ تعالیٰ معیّتے ست کہ از صفات آنجا ہیچ ملحوظ نیست پس انفکاکِ ذات از صفات در دیدِ محب ست کہ مثمرِ معیّت مذکورہ ہست وبس نہ در خارج ونفس الامر فائدہ (۲) مِن مکاتیبِ[2] شیخی وامامی قدّسنا اللہ تعالیٰ بسرّہ السامی این[3] کمال ناشی از کمالاتِ نبوّت ست وحصولِ این کمالات بالاصالۃ انبیا راست علیہم الصلوٰۃ والسلام وبہ تبعیّت ووراثت ہرکرا بنوازند فائدہ (۳) مِن مکاتیبِ[4] شیخی وامامی قدّسنا اللہ تعالیٰ بسرّہ السامی از حصولِ کمالاتِ نبوّت مربعضے افرادِ اُمّت رابطریق تبعیّت ووراثت لازم نمے آید کہ آن بعض نبی باشد یامساوات بانبی پیدا کند چہ حصولِ کمالاتِ نبوّت دیگرست وحصولِ منصبِ نبوّت دیگر چنانچہ تحقیق این معنی بہ تفصیل درمکتوباتِ قدسی آیاتِ حضرتِ ایشان ما قدّسنا اللہ تعالیٰ بسرّہ الاقدس مسطورست[5] فائدہ (۴) مِن مکاتیبِ المحبوبِ الصمدانی مجدّد الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ درمیانِ لطائفِ انسانی حظِّ وافر ازین کمالات بالاصالۃ عنصرِ خاک راست وسائر اجزاے انسانی چہ از عالمِ امر وچہ از عالمِ خلق ہمہ درین

---

[1] قولہ مرتبۂ سابع افراد ذات ست تعالیٰ وتقدس الخ مراد از ذات وصفات واسما دریجا آنست کہ در مرتبہ تعین علمی کائن اند نہ آنکہ در خارج ونفس الامر موجود اند چنانچہ این معنی نقل از حضرت امام ربانی رض در مکتوب صد وہشتاد وسیوم از جلد اول مکتوبات معصومی مصرح ست مؤلف رحمۃ اللہ علیہ پارہ ازان مکتوب در ہدایت نوزدہم ایراد خواہد نمود وزیادہ تر تفصیل این معنی کہ دران مکتوب مذکورست مؤلف آنرا نیاوردہ نمن بشاء فلیرجع الیہ ۱۲ مولانا ابوالسعد سلمہ اللہ تعالیٰ [2] یعنی مکتوب چہل وہفتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ ربہ [3] قولہ این کمال الخ اصل عبارت این ست واز گذشت اسم الباطن در جانب عروج کمالات نبوت در پیش ست علی تفاوت مراتب الانبیاء والرسل وحصول این کمالات بالاصالۃ الخ ۱۲ [4] یعنی مکتوب صد ونود ودوم از جلد اول ۱۲ مولانا [5] یعنی مکتوب دوصد وشصتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالسعد سلمہ اللہ تعالیٰ المصحح سلمہ ربہ

مقامِ تابعِ آن عنصرِ پاک اند و بطفیلِ او باین دولت مشرّف اند و چون این عنصر مخصوص به بشرست ناچار خواصِ بشر از خواصِ ملک افضل گشتند چه آنچه این عنصر را میسّر شده است هیچکس را میسّر نشده. درین سیر معلوم میگردد که کمالاتِ جمیعِ ولایات چه ولایتِ صغریٰ و چه ولایتِ کبریٰ و چه ولایتِ علیا همه ظلالِ کمالاتِ نبوت اند و آن کمالاتِ شبه و مثال اند مر حقیقتِ این کمالات را و لائح میگردد که نقطهٔ که در ضمنِ این سیر قطع میباید زیاده از جمیعِ کمالاتِ مقامِ ولایت ست پس قیاس باید کرد که جمیعِ این کمالات را چه نسبت بود بجمیعِ کمالاتِ ما تقدّم دریای محیط را نیز نسبتے ست بقطره درینجا آن نسبت هم مفقود ست مگر آنکه گوییم که نسبتِ مقامِ نبوّت بمقامِ ولایت همچو نسبتِ غیر متناهی بمتناهی سبحان الله جاہلے[1] ازین سرّ میگوید اَلْوَلَایَةُ اَفْضَلُ مِنَ النُّبُوَّةِ و دیگرے از عدمِ آگاهیِ این معامله در توجیهِ او میگوید وِلَایَةُ النَّبِیِّ اَفْضَلُ مِنْ نُبُوَّتِهٖ ؛ کَبُرَتْ کَلِمَةً تَخْرُجُ مِنْ اَفْوَاهِهِمْ فائده (۵) مِنْ مَکَاتِیْبِ[2] شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللهُ تَعَالٰی بِسِرِّهِ السَّامِیْ تا سیرِ سالک در اصول ست شوق و حلاوت و معرفت و درازیِ زبان در بیانِ اسرار و معارف و اثباتِ نسبتِ احاطه و سریان و اصالت و ظلّیت و مرآتیت و امثالِ آن گنجایش[3] دارد و چون معامله از اصول بالا رود و اصل را در رنگِ ظل واگذارد کَلَّ لِسَان[4] حاصل آید و نسبتِ مسطوره روباستتار آرد مَا لِلتُّرَابِ وَرَبِّ الْاَرْبَابِ و این معرفت و حلاوت منتفی گردد دران موطن اگر علم و التذاذ ست از بابتِ دیگرست امریست که تعبیر ازان بجهل و حیرت انسب ست مَنْ لَّمْ یَذُقْ لَمْ یَدْرِ نه آن جهل و نکارت که نصیبِ عوام ست امریست تا بآن متحقق نشود در نیابد و آن جهل و نکارت ست که هزاران

[1] یعنی کسیکه ازین راز ناواقف ست ۱۲ [2] یعنی مکتوب هشتاد و چهارم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمه الله تعالی [3] کما قال بعض العرفا من عرف الله طال لسانه ۱۲ [4] کما قال بعض المشائخ من عرف الله کلّ لسانه ۱۲ لمصححه سلمه ربه

مزیت بر علم و دانش دارد و آن خوف و حیرت است که بوجوه بر شوق و حلاوت راجح است
این اطلاق از قبیل مدح بما یشبه الذم است **فائده** (۶) من مکاتیب شیخی و امامی
قدس سنا الله تعالی بسره السامی در انتها نسبت باطن از درک دورتر می افتد و از
ظاهر بیگانه تر میگردد و وصف معشوقی او که ناز و استغنا از لوازم آنست بکمال میرسد
نسبت باطن هر چند بجهالت میکشد زیباتر بود قال الصدیق الاکبر رضی الله تعالی
عنه العجز عن درک الادراک ادراک این تعطش و نایافت ظاهر تا زمانی است که کارخانه
ظاهر برپاست و چون در آن خلل رسد و ندائے الرحیل در رسد نسبت باطن میدان خالی
یافته بصد آب و تابے پرده در جلوه ظهور آید و نیز چون موت از مقدمات قیامت است
شهود آنجا اتم و اکمل است و چون نوم را با موت اخوت و مناسبت است بعضے را در
حین نوم حالتے رو میدهد که شبیه حالت موت بود و بر بیداری تفوق داشته باشد و
چون معامله برزخ صغری بانجام رسد و برزخ کبری رو نماید و اجزاء منتشره را جمع سازند و
معامله از خلل وارهد در آن وقت دولت قرب بالاصالة بدن عنصری را باشد و بکمال عز و جاه
امام و پیشوائے لطائف عالم امرش گردانند و برعکس معامله دنیاوی که باطن در معاملات
قرب اصل است و ظاهر تابع آن ظاهر اصل بود و باطن تابع آن باشد نه بآن معنی که
نسبت از باطن سلب نموده بظاهر دهند و اورا تابع ظاهر گردانند بلکه باین معنی که باطن بنسبت
سابق متمکن بود و ظاهر را امرے دهند و قربے و منزلتے بخشند که باطن با وجود معامله خود
بشوق و آرزو تبعیت ظاهر خواهد و نسبت خود را در جنب نسبت او محو و متلاشی بیند
تنبیه بعضے کمل باشند که درین نشأه آن یابند که دیگران فردا یابند و امر و ظاهر شان را بر
باطن شان مزیت داده آنرا متبوع و این را تابع سازند و دنیائے شان را حکم آخرت دهند

آخرتِ آنہارا بران قیاس باید نمود کہ چہ حکم خواہد بود چنانچہ حضرتِ ایشان ما را بہ خطاب (دُنیائے ترا حکمِ آخرت دادیم) مُبشّر ساختہ اند باید دانست کہ قُربِ نبوّت بعالمِ خلق تعلّق دارد و قُربِ ولایت بعالمِ امر ہر کرا القُربِ نبوّت بنوازند این کمال درحقِ او ثابت شود مصرعہ این کار دولت ست کنون تا کرا رسد * فائدہ (۷) مِن مَکَاتِیبِ المحبُوبِ القمدانی مُجدّدِ الالفِ الثّانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ کمالاتِ نبوّت در مراتبِ صعُود ست و الصنا در عُروجاتِ نبوّت رو بہ حق ست سُبحانہٗ نہ آنچنانکہ اکثرے گمان بردہ اند کہ در ولایت رو بحق ست سُبحانہٗ و در نبوّت رو بخلق و ولایت در مراتبِ عُروج ست و نبوّت در مدارجِ نزول از اینجا توہم کردہ اند کہ ولایت افضل ست از نبوّت آرے ہرکدام ولایت و نبوّت را عُروجے ست و ہبوطے ست در عُروج ہر دو را رو بحق ست و در ہبوط رو بخلق غایۃ مافی الباب در مرتبۂ ہبوطِ نبوّت بکلّیت رو بخلق ست و در ہبوطِ ولایت بکلّیت رو بخلق نیست بلکہ باطنش بحق ست سُبحانہٗ و ظاہرش بخلق سرّش آنست کہ صاحبِ ولایت مقاماتِ عُروج را تمام ناکردہ نزول نمودہ ست لاجرم نگرانی فوق ہمہ وقت دامنگیرِ اوست و مانعِ توجہِ او بکلّیت بخلق بخلافِ صاحبِ نبوّت کہ مقاماتِ عُروج را تمام کردہ ہبوط فرمودہ است لہٰذا بکلّیتِ خود متوجہِ دعوتِ خلق ست بحق جلّ و علا۔ فافہم فانّ ہٰذہِ المعرفۃ الشّریفۃ و امثالہا مِمّا لا یتکلّم بہا احدٌ فائدہ (۸) مِن مَکَاتِیبِ المحبُوبِ القمدانی مُجدّدِ الالفِ الثّانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ باید دانست کہ در مراتبِ عُروج چنانچہ عنصرِ خاک از ہمہ بالاتر میرود در منازلِ ہبوط آن عنصر از ہمہ پایان تر فرود مے آید چرا پایان تر فرود نیاید کہ مکانِ طبعیِ آن از ہمہ پایان تر است و چون از ہمہ پایان فرود آید ناچار دعوتِ صاحبِ آن اتم بود و فائدہ آن اکمل باشد فائدہ (۹) مِن مَکَاتِیبِ المحبُوبِ الصّمدانی

مُجدّدِ الالفِ الثّانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ اے فرزند بشنو بشنو کہ انبیا علیہم الصلوٰۃ
والسلام دعوت را مقصور بعالمِ خلق ساختہ اند بنی الاسلام علیٰ خمسٍ و چون قلب را
مناسبت بعالمِ خلق بیشتر بود بہ تصدیقِ او نیز دعوت فرمودہ اند و از ماورائے قلب سخن
نفرمودہ اند و آنرا کالمطروح فی الطریق ساختہ اند و از مقاصد نشمردہ اند بلکہ نعمات
بہشت و آلامِ دوزخ و دولتِ دیدار و بیدولتی حرمان ہمہ وابستہ بعالمِ خلق ست و عالمِ
امر را بآن تعلق نیست دیگر عملیکہ فرض و واجب و سنت ست اتیانِ آن بقالب تعلق دارد
کہ از عالمِ خلق ست و آنچہ نصیبِ عالمِ امر ست از اعمالِ نافلہ است پس قربیکہ ثمرۂ ادائے این اعمال
ست باندازۂ اعمال خواہد بود پس ناچار قربیکہ ثمرۂ ادائے فرائض ست نصیبِ عالمِ خلق باشد و
و قربیکہ ثمرۂ ادائے نوافل ست نصیبِ عالمِ امر و شک نیست کہ نفل را باندازۂ فرض ہیچ
اعتدادے نیست کاشکے حکمِ قطرہ داشتے نسبت بدریائے محیط بلکہ نفل را باندازۂ سنت نیز
ہمین نسبت ست اگرچہ درمیانِ سنت و فرض نیز نسبتِ قطرہ و دریائے محیط ست پس
تفاوت درمیانِ ہردو قرب ازینجا قیاس باید کرد و مزیتِ عالمِ خلق را بر عالمِ امر ازین
تفاوت باید دانست **فائدہ (۱۰)** من مکاتیب المحبوب الصمدانی[1] مجدد الالف الثانی
رضی اللہ تعالیٰ عنہ علوم و معارف کہ مناسبِ مقامِ نبوت ست و ولایت آن نبوت شرائع
انبیاست علیہم الصلوٰۃ والسلام و چون در اقدامِ نبوت تفاوت ست در شرائع نیز
باندازۂ آن تفاوت اختلاف پیدا آمدہ است و معارفے کہ مناسبِ مقامِ ولایت اولیاست
شطحیات[2] مشایخ ست و علومیکہ از توحید و اتحاد خبر میدہد و از احاطہ و سریان انباء می نماید
و از قرب و معیت نشان بخشد و از مرآتیت و ظلیت اشعار فرماید و شہود و مشاہدہ اثبات کنند

معارفیکہ

بیناید

---

۱ یعنی مکتوب دو صد و شصتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ ۲ یعنی کلمات کہ بظاہر شریعت مخالف باشد ۱۲ مصحح سلمہ ربہ

بالجملہ معارفِ انبیا کتاب و سنت ست و معارفِ اولیا فصوص[1] و فتوحاتِ مکیہ است مصرع
قیاس کن ز گلستانِ من بہارِ مرا + ولایتِ اولیا پے بقربِ حق برد و ولایتِ انبیا نشان
اقربیتِ او تعالیٰ نماید و ولایتِ اولیا دلالت بشہود نماید و ولایتِ انبیا نسبتِ مجہول
الکیفیت اثبات فرماید و ولایتِ اولیا اقربیت را نشناسد کہ چیست و جہالت را نداند کہ
کدام ست و ولایتِ انبیا با وجودِ اقربیت قرب را عینِ بعد داند و شہود را نفسِ غیبت شمرد
فائدہ (۱۱) من مکاتیبِ شیخی و امامی[2] قدس سنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی شروعِ فناءِ
نفس در ولایتِ صغریٰ ست و کمالاتِ آن مربوط بولایتِ کبریٰ ست بلکہ باعتدالِ عناصر
اربعہ ست کہ وابستہ بکمالاتِ نبوت ست فائدہ (۱۲) من مکاتیبِ شیخی و امامی[3] قدس سنا
اللہ بسرہ السامی شہود و مشاہدہ بہ ظلال وابستہ است و درک و وصل تا جائیست کہ اصل
و چون معاملہ از ظلال بگذرد و اصل ہم در رنگِ ظلال در راہ ماند کار و بار بغیب الغیب افتد
معاملاتِ سابق ہباءً منثوراً گردد و ایمانِ شہودی بایمانِ غیب مبدل گردد و بجاے لذت
و حلاوت و اذواق بیمزگی ورود و حزن آید کان رسول اللہ صلی اللہ علیہ وسلم دائم
الحزن متواصل الفکر لذتِ این بزرگواران در طاعت محبوبست و بس و انسِ شان منحصر در
بندگی دیگران در لذتِ شہود متلذذ اند و بخیالِ وصال مغرور و ایشان از شہود چشم فرو بستہ
و این وصال را خیال تصور نمودہ بہ غیب کہ ہزاران مزیت بر شہود دارد آرمیدہ اند و کرامت
در بندگیِ او جست بر بستہ تحریمہ اولیٰ را کہ با امام دریابندہ از تجلیات و ظہورات میدانند و
خشوع و دوختنِ نظر بر سجدہ گاہ زیادہ از شہود و مشاہدہ تصور میفرمایند فائدہ (۱۳)
من مکاتیبِ شیخی و امامی قدس سنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی چون معاملہ از اصل بالا رود

[1] بدانکہ فصوص الحکم و فتوحات مکیہ ہر دو کتاب از تالیفات حضرت شیخ محی الدین ابن العربی ست ۱۲ [2] یعنی مکتوب ہشتاد و پنجم از جلد
ثانی ۱۲ مولانا سلمہ ربہ [3] یعنی مکتوب ہشتاد و ہفتم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ [4] یعنی مکتوب صد و سی و ہفتم از جلد ثالث ۱۲ مولانا

وَبِسَاطَتِ صِرف پیش آید مراتب کو تهی کند و فنا و بقا در راه مانند **فائده** (۱۴) مِنْ مَکَاتِیْبِ[۵۱] المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی الله تعالی عنه اے فرزند ولوله عشق و طنطنهٔ محبت و نعرہائے شوق انگیز و صیحه هائے دردآمیز و وجد و تواجد و رقص و رقاصی همه در مقامات ظلال ست و در اوان ظهورات و تجلیات ظلیه و بعد از وصول باصل حصول این امور متصور نیست محبت دران موطن بمعنی اراده طاعت ست چنانچه علما فرموده اند نه بمعنی زائد بران که منشأ ذوق و شوق ست چنانچه بعضے صوفیه گمان برده اند **فائده** (۱۵) مِنْ مَکَاتِیْبِ[۵۲] شیخی و امامی قدسنا الله تعالی بسره السامی نوشته بودند که چون[۵۳] معامله کمالات نبوت بذات بحت (صرف ۱۲) تعلق داشته باشد ترقی حقیقت کعبه و حقیقت قرآنی بر آن بچه صورت ست مجدد و باز کجا معلوم میشود که کمالات نبوت بذات بحت تعلق وارد و از فقیر که نقل کرده است فقیر هرگز نگفته است و در کلام حضرت ایشان قدسنا الله تعالی بسره الاقدس هم معلوم نیست آرے وصول باین کمالات[۵۴] بعد حصول ولایت سه گانه است و پس از عبور اسما و صفات و شیون و اعتبارات و تنزیهات و تقدیسات و بعد از ترقی از اسم الظاهر و اسم الباطن ست که در مکتوب[۵۵] بیان طریقه به تفصیل مذکور ست لیکن در ذات بحت بودن آن سخن ست **شعر** کَیْفَ الْوُصُوْلُ اِلٰی سُعَادَ وَدُوْنَهَا + قُلَلُ الْجِبَالِ وَدُوْنَهُنَّ حُیُوْفٌ + چگونه این معامله بذات صرف متعلق باشد و حالانکه

---

[۵۱] یعنی مکتوب سه صد و دوم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمه ربه [۵۲] یعنی مکتوب صد و سی از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمه ربه [۵۳] قوله که چون معامله کمالات نبوت بذات بحت تعلق داشته باشد الخ باید دانست که ذات و صفات الهیه را دو موطن ست یکے موطن خارجی و نفس الامری دوم مرتبه علم واجبی پس صفات و شیونات و اعتبارات که در ولایات سه گانه متجلی میشوند مراد ازان آنند که در مرتبه علم واجبی ثابت اند و در کمالات نبوت که ذات بحت متجلی میشود مراد ازان همان ذات ست که در مرتبهٔ علم متقرر ست نه ذات بحت خارجی و نفس الامری چنانچه عنقریب این مراد در بدایت نوزدهم از مکتوب صد و هشتاد و سوم جلد اول حضرت عروة الوثقی بوضوح خواهد پیوست ۱۲ مولانا سلمه ربه [۵۴] یعنی کمالات نبوت ۱۲ [۵۵] یعنی مکتوب دو صد و شصتم از جلد اول ۱۲ مولانا

حضرتِ ایشان در ہمان مکتوب حقیقتِ کعبہ را کہ عبارت از سُرادِقاتِ عظمت و کبریائیست
فوقِ کمالاتِ نبوّت نوشتہ اند و نصیبے ازان کمالات جزوِ ارضی را ثابت کردہ اند
و نصیبے از حقیقتِ کعبہ ہیئتِ وحدانی را کہ از مجموعِ عالمِ خلق و عالمِ امر بہم رسیدہ نوشتہ
اند و ایضاً در ہمان مکتوب مرتبۂ ذات را فوقِ این کمالات ثابت کردہ اند آنجا کہ نگارش
فرمودہ اند کہ ذات اللہ تعالیٰ ورائے این وجود و عدم ست **فائدہ** (۱۶) مِنْ مَکَاتِیْبِ
شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیْ **سوال** مرتبۂ کمالاتِ نبوّت فوقِ
مرتبۂ اسما و صفات و شیون و اعتبارات ست پس تفوّقِ حقیقتِ کعبہ و امثالِ آن کہ
اعتبارِ مسجودیت و جزآن دران ملحوظ ست بر کمالاتِ نبوّت بچہ معنی ست **جواب** این
شبہ تفصیلے میخواہد این قدر بدانند کہ مرتبۂ کمالاتِ نبوّت فوقِ آن اسما و صفات و شیون و
اعتبارات ست کہ در ولایتِ کبریٰ و علیا ثابت اند **فائدہ** (۱۷) مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ
الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ باید دانست کہ حصولِ این موہبت
یعنی کمالاتِ نبوّت در حقِ انبیا عَلَیْہِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ بالاصالۃ و بے توسّط و
بے تبعیت ست و در حقِ اصحابِ انبیا عَلَیْہِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ کہ بہ تبعیت و وراثت
باین دولت مشرّف گشتہ اند بتوسّطِ انبیاست عَلَیْہِمُ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ بعد از انبیا
و اصحابِ ایشان کم کسے باین دولت مشرّف گشتہ است ہرچند جائز ست کہ دیگرے را
نیز بہ تبعیت و وراثت باین دولت مُہتدی بسازند بیت فیضِ روح القدس ار باز مدد فرماید٭
دیگران ہم بکنند آنچہ مسیحا میکرد٭ انگارم کہ این دولت در کبارِ تابعین نیز پرتو انداختہ
است و در اکابرِ تبعِ تابعین نیز سایہ افگندہ بعد ازان رو باستتار آوردہ تا آنکہ نوبت

---

۱۵ یعنی مکتوب صد و پنجاہ و چہارم کہ بنام میر محمد اسحاق صدور یافتہ بطریق التقاط آوردہ ۱۲ ۲۵ یعنی مکتوب سہ صد و یکم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالسعد سلمہ اللہ تعالے

بالفِ ثانی از بعثتِ آن سرور علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات رسید درین وقت نیز آن دولت بہ تبعیت و وراثت در منصۂ ظہور آمدہ آخر را باوّل مشابہ ساختند ؎

اگر پادشہ بر درِ پیرزن + بیاید تو اے خواجہ سبلت مکن + والسلام علیٰ من اتبع الہدیٰ والتزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ وعلیٰ آلہ واصحابہ الصلوات والتسلیمات اتمہا واکملہا فائدہ (۱۸) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ صاحبِ این علوم و معارف مجددِ این الف ست کما لا یخفی علی الناظرین فی علومہ ومعارفہ التی تتعلق بالذات والصفات والافعال و تتلبس بالاحوال والمواجید والتجلیات والظہورات یعلمون ان ہؤلاء المعارف و العلوم وراء علوم العلماء ووراء معارف الاولیاء بل علوم ہؤلاء بالنسبۃ الی تلک العلوم قشر وتلک المعارف لبّ ذلک القشر واللہ سبحانہ الہادی بداند که بر سرِ ہر مائۃ مجددے گذشتہ است اما مجددِ مائۃ دیگرست و مجددِ الف دیگر چنانچہ درمیانِ مائۃ و الف فرق ست در مجددینِ اینہا نیز ہمانقدر فرق ست بلکہ زیادہ ازان و مجددِ الف آنست کہ ہرچہ دران مدت از فیوض بامتان برسد بتوسطِ او برسد اگرچہ اقطاب و اوتادِ آن وقت بوند و بدلا و نجبا باشند مصرعہ خاص کند بندہ مصلحتِ عام را + فائدہ (۱۹) من مکاتیب شیخی و امامی قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی

چون معاملہ از مراتبِ ظلال و اصول بالا رود و اصول را در رنگِ ظلال واگذارد و از کمالِ علو و تقدس تمیز تکبیرت و حبلِ انجامد معاملہ کہ بہ کلمۂ طیبہ مربوط بود بانجام رسد ذکرِ این کلمۂ مبارکہ دران موطن نتیجہ نہ بخشد ترقی در آنحضرت بہ نماز خصوص مفروضہ و تلاوتِ قرآن مجید بود علیٰ تفاوتِ الدرجات از حضرت ایشان ما قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ الاقدس

مُستمع گشته است که درین وقت اگر تکرار کلمهٔ طیبه را بعنوانِ آنکه لفظِ قرآن است نموده آید وابتدا بتعوذ کرده میشود نتیجه تلاوتِ قرآن مجید هم میدهد وَتُفِيدُ فَائِدَتَهُ

فائده (۲۰) مِنْ مَكَاتِيبِ شَيْخِي وَإِمَامِي[۱] قَدَّسَنَا اللّٰهُ بِسِرِّهِ السَّامِي ثُمَّ يَجِيءُ بَعْدَ ذٰلِكَ مَقَامٌ لَيْسَ لِلْعَمَلِ فِيهِ نَتِيجَةٌ وَلَا لِلِاعْتِقَادِ فِيهِ أَثَرٌ اَلتَّرَقِّي هُنَاكَ مَرْبُوطٌ بِمُجَرَّدِ التَّفَضُّلِ وَالْإِحْسَانِ

فائده (۲۱) مِنْ مَكَاتِيبِ شَيْخِي وَإِمَامِي[۲] قَدَّسَنَا اللّٰهُ تَعَالٰى بِسِرِّهِ السَّامِي این مقام بالاصاله مخصوص بانبیاءِ اُولی العزم ست عَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِيمَاتُ وازامّت تاکرا باین دولت بنوازند مصرعه باکریمان کارها دشوار نیست

فائده (۲۲) مِنْ مَكَاتِيبِ شَيْخِي وَإِمَامِي[۳] قَدَّسَنَا اللّٰهُ تَعَالٰى بِسِرِّهِ السَّامِي ثُمَّ يَأْتِي كَمَالٌ فَوْقَهُ يُرْتَقَى فِيهِ مِنَ التَّفَضُّلِ إِلَى الْمَحَبَّةِ فَالتَّرَقِّي فِي حُصُولِ هٰذَا الْكَمَالِ مَنُوطٌ بِالْمَحَبَّةِ الصِّرْفَةِ وَفِي الْمَحَبَّةِ أَيْضًا كَمَا لَانِ الْمُحِبِّيَّةُ وَالْمَحْبُوبِيَّةُ وَظُهُورُ كَمَالَاتِ الْمُحِبِّيَّةِ الذَّاتِيَّةِ بِالْإِصَالَةِ مَخْصُوصٌ بِالْكَلِيمِ عَلٰى نَبِيِّنَا وَعَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَكَمَالَاتُ الْمَحْبُوبِيَّةِ الذَّاتِيَّةِ أَوَّلًا مَخْصُوصَةٌ بِالْحَبِيبِ عَلَيْهِ وَعَلٰى آلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَتَمُّ الصَّلَوَاتِ وَأَكْمَلُ التَّحِيَّاتِ وَبِطُفَيْلِهِمَا ثَانِيًا لِغَيْرِهِمَا رَجَاءٌ مِنْ هٰذَيْنِ الْكَمَالَيْنِ

فائده (۲۳) مِنْ مَكَاتِيبِ شَيْخِي وَإِمَامِي قَدَّسَنَا اللّٰهُ تَعَالٰى بِسِرِّهِ السَّامِي سوالِ چهارم آنکه چون معامله عارف بتفضّل و یا محبّتِ صرف افتد دران مقام عارف را اعمالِ صوریه از ذکرِ لسانی وتلاوت وغیر آن سودمند وترقّی بخش هست یانه جواب سودمندست ورفعِ درجاتِ اُخروی مینماید وکفارتِ خطیاآت میکند وازالهٔ کدورات

(حاشیه: بابِ محبّت — ثانیًا)

[۱] یعنی از مکتوب صد وسی وهفتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمه ربه [۲] بدانکه این مضمون در مکتوب صد وسی وهفتم جلد اول از مکاتیب معصومی مذکورست ولیکن بعبارت عربی ودر مکاتیب مجددی در مکتوب پنجاهم از جلد ثانی نیز مذکورست فافهم ۱۲ مولانا سلمه ربه

[۳] یعنی مکتوب صد وسی وهفتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابوالسعد خان سلمه الرحمٰن

بَشَرِی وظُلُماتِ جسمانی میفرماید در حدیث ست اِنَّہٗ[۱] لَیُغَانُ عَلٰی قَلْبِی وَاِنِّی لَاَسْتَغْفِرُ
اللّٰہَ فِی یَوْمٍ وَلَیْلَۃٍ سَبْعِیْنَ مَرَّۃً لیکن ترقّی در آنمقام کہ واصلِ آن گشتہ ہست وابستہ
بایں اَعمال نیست بلکہ ترقی بہ محضِ فضل و یا محبّتِ صِرف ست عَلٰی تَفَاوُتِ الدَّرَجَاتِ فائدہ (۲۴)
مِنْ مَکَاتِیْبِ[۲] الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِی رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ و چون بِعِنَایَۃِ
اللّٰہِ سُبْحَانَہٗ وَصَدَقَۃِ نَبِیِّہٖ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ این سیر را یعنی سیرِ کمالات
نُبوّت را کہ عبارت از افرادِ ذات ست از اسماء و صفات و شُیُون و اعتبارات نیز بانجام
رسانید مشہود گشت کہ اگر بالفرض قدمِ دیگر در سیر افزاید در عدمِ محض خواہد افتاد اِذْ
لَیْسَ وَرَآءَہٗ اِلَّا الْعَدَمُ الْمَحْضُ آے فرزند ازین ماجرا در توہّم نیفتی کہ عنقا در شکار آمد و
سیمرغ در دام افتاد ؎ عنقا شکار کس نشود دام باز چین + کانجا ہمیشہ باد بدست ست
دام را + فَہُوَ سُبْحَانَہٗ بَعْدَ وَرَآءِ الْوَرَآءِ ثُمَّ وَرَآءَ الْوَرَآءِ ؎ ہنوز ایوان استغنا
بلند ست + مرا فکرِ رسیدن ناپسند ست این ورائیت نہ باعتبارِ وجودِ حُجُب ست
چہ حُجُب بتمام مرتفع (زائل) گشتہ ست بلکہ باعتبارِ ثبوتِ عظمت و کبریائیست کہ مانعِ ادراکست
و منافیِ وجدان فَہُوَ سُبْحَانَہٗ اَقْرَبُ فِی الْوُجُوْدِ وَاَبْعَدُ فِی الْوِجْدَانِ +

ہدایت یازدہم

ہدایت یازدہم مشتمل بریک فائدہ

در حقیقت کعبۂ ربّانی فائدہ (۱) مِنْ مَکَاتِیْبِ[۳] الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِی
رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ آرے بعضے از کُمّل مُرادان باشند کہ درونِ سرادقاتِ عظمت و کبریائی
بطفیلِ انبیاء عَلَیْہِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ ایشانرا جا دہند و محرمِ بارگاہ سازند

۱؎ یعنی ہر آئینہ پردہ کردہ میشود بر دل من و ہر آئینہ آمرزش میخواہم از خدا در روز و شب ہفتاد بار۔ اعلم ان سیاق الحدیث علیٰ ما فی المشکوۃ ہکذا واللّٰہ انی لاستغفر اللّٰہ واتوب الیہ فی الیوم اکثر من سبعین مرۃ رواہ البخاری وانہ لیغان علی قلبی وانی لاستغفر اللّٰہ فی الیوم مائۃ مرۃ رواہ مسلم ۱۲ ۲؎ یعنی مکتوب دوصد و شصتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ۳؎ یعنی مکتوب دوصد و شصتم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللّٰہ تعالٰی

فَعُومِلَ مَعَهُمْ مَا عُومِلَ مَعَهُمْ اے فرزند این معامله مخصوص ہیئت وحدانی انسانی ست
که از مجموعِ عالمِ خلق و عالمِ امر ناشی گشته است مع ذٰلک درین موطن نیز رئیس ہمه عُنصر خاکی
ست **فائده (۲)** مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِی رَضِیَ اللّٰهُ
تَعَالٰی عَنْهُ بدانکه کمالاتِ این مقامِ شگرف که مخصوص ہیئت وحدانی سالک ست مقامِ
ظہور سُرادِقاتِ عظمت و کبریائیست متعلق بحقیقت کعبهٔ ربّانیست **فائده (۳)** مِنْ
مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِی رَضِیَ اللّٰهُ تَعَالٰی عَنْهُ بدانکه ارباب
ولایت قلب گویند و مراد حقیقت جامعهٔ انسانی دارند که از عالمِ امر ست و بلسانِ صاحبِ
نبوت عَلٰی صَاحِبِهَا الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ قلب عبارت از مُضغه الیست که بصلاح آن
صلاحِ جسد مربوط ست و بفسادِ آن فسادِ جسد منوط کَمَا وَرَدَ فِی الْحَدِیْثِ اِنَّ فِیْ جَسَدِ
اٰدَمَ لَمُضْغَةً اِذَا صَلُحَتْ صَلُحَ الْجَسَدُ کُلُّهٗ وَاِذَا فَسَدَتْ فَسَدَ الْجَسَدُ کُلُّهٗ اَلَا وَ
هِیَ الْقَلْبُ و حقیقت جامعه چون بنهایة النهایة رسد و از ولایت خاصّه نصیب وافر
حاصل کند اگر نمایندگی مطلوب پیدا آرد ظاہر درو ظلّ مطلوب خواہد بود نه عینِ مطلوب
در رنگِ مرآت که ظاہر درو شبهِ شخص ست نه عینِ شخص بخلافِ مُضغه که برخلافِ مرآت
ظاہر درو عینِ مطلوب ست نه ظلّ او لہٰذا فرموده یَسَعُنِیْ قَلْبُ عَبْدِیَ الْمُؤْمِنِ این معامله
وراءِ طورِ نظر و فکر ست زنہار ازینجا حلول و تمکّن خیال نکنی که آن الحاد و زندقه ست
ہرچند عقلِ معاش باور نکند که عینِ یک شے در شے دیگر ظاہر شود و حلول و تمکّن آنجا نباشد
این از قصورِ عقل ست و قیاسِ غائب ست بر شاہد فَلَا تَکُنْ مِّنَ الْقَاصِرِیْنَ اے
برادر این مُضغه را ہرچه گوشت لَا یُعْبَأُ بِهٖ خیال نکنی که آن جوہر نفیس ست که خزائنِ اسرار

---

۵۱ الابہام للتفخیم والتعظیم نحو قوله تعالیٰ فغشیهم ما غشیهم ۱۲ ۵۲ یعنی مکتوب دو صد و شصتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمه ربه ۵۳ یعنی مکتوب بست و یکم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمه ربه ۵۴ یعنی در آمدن حق در خلق و قلب و سرایت کردن وے دران ۱۲ المصحح سلمه ربه

عالمِ خلق در وے مخزن گشتہ است ودفائن وخفایائی عالمِ امر در وے مدفون شدہ بازیادتِ معاملاتِ خاصہ کہ بہیئت وحدانی او منوط ست اول اجزاءِ عشرہ را بہ تصفیہ و تزکیہ وبجذبہ وسلوک وبفنا وبقا مزکی ومطہر ساختہ اند واز دنس تعلقاتِ ماسوائے آزاد گردانیدہ اند مثلاً قلب را از تقلب گذرانیدہ بتمکن رسانیدہ اند ونفس را از امارگی باطمینان آوردہ اند وجزوِ ناری را از سرکشی ونافرمانی باز داشتہ اند وخاک را از پستی وپست فطرتی ارتفاع دادہ اند علیٰ ھٰذا القیاس جمیع اجزائے او را از افراط وتفریط بحدِ اعتدال وتوسط آوردہ اند بعد ازان بمحض فضل وکرم این اجزا را ترکیب دادہ شخصِ معین ساختہ اند وانسانِ کامل گردانیدہ قلبِ آن شخص را کہ خلاصۂ اوست ومرکزِ وجودِ او بہ مضغہ تعبیر نمودہ اند فائدہ (۴) من مکاتیبِ شیخی وامامی قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی نوشتہ بودند کہ وصول بحقائقِ ثلثہ داخلِ تفضل ست یا نہ معاملہ این حقائق چونکہ فوقِ کمالاتِ نبوت ست باید کہ داخلِ تفضل باشد فائدہ (۵) عبدِ ضعیف گوید رحمۃ اللہ علیہ از این عبارتِ شریف مفہوم میشود کہ ہر معاملہ کہ فوقِ کمالاتِ نبوت باشد داخلِ تفضل باشد پس کسیکہ تنہا بحقیقتِ کعبۂ ربانی متصف شدہ باشد از مقامِ تفضل بہرہ مند باشد فائدہ (۶) عبدِ ضعیف گوید رحمۃ اللہ تعالیٰ علیہ کہ از زبانِ گوہر فشانِ حضرتِ پیر دستگیر شیخی وامامی قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی استماع یافتہ کہ در ہر مسجد ظہورِ حقیقتِ کعبۂ معظمہ است فائدہ (۷) من مکاتیبِ شیخی وامامی قدسنا اللہ بسرہ السامی سوال حضرتِ ایشان با قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی بر نگاشتہ اند کہ حقیقتِ کعبۂ ربانی فوقِ حقیقتِ محمدی ست از ینجا معلوم میشود ولازم مے آید کہ حقیقتِ کعبہ افضل باشد از حقیقتِ محمدی وحالانکہ آن سرور علیہ الصلوٰۃ والسلام افضلِ مخلوقات است لولاہ

حاشیہ: امور مخفیہ — جمع دفینہ — ودیعت — چرک — سنت

حاشیہ: لہ یعنی حضرت مولانا ... علیہ

لما خلقت الافلاک و لما اظہرت الربوبیۃ در شان اوست کما ورد جواب اولاً آنکہ حقیقت کعبہ ناشی از مقام معبودیت و مسجودیت ست و کمال آنسرور علیہ و علی آلہ الصلوٰۃ والسلام در مقام عبودیت و عابدیت ازینجا میتواند کہ حقیقت کعبہ ذات الٰہی جل سلطانہ بود کہ فی الحقیقت معبود و مسجود اوست یعنی حقیقتے کہ منشا معبودیت و مسجودیت این صورت گشتہ است و شک نیست کہ آن حقیقت ذات حق ست عز برہانہ پس اگر این حقیقت را تفوق و تفضل بر حقیقت محمدی بود چہ محذور ست و آنکہ میگویند کہ حقیقت ممکن کہ صورت کعبہ ست میباید کہ ممکن باشد واجب چگونہ بود جواب گوئیم کہ حقیقت شئے بطور این طائفہ علیہ نہ عبارت از ذات شئے و ما بہ الشئ ہو ہو است بلکہ عبارت از مبدأ فیوض وجودی و توابع وجودی اوست و آن شئے کالظل ست مراورا و مقرر قوم ست کہ حقیقت محمدی علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام تعین اول است کہ مسمی بوحدت ست و حقائق سائر ممکنات را کہ اعیان ثابتہ اند در تعین ثانی کہ مسمے بہ واحدیت ست اثبات مینمایند و این ہر دو تعین را وجوبی میگویند و قدیم میدانند قال فی مقدمۃ نقش الفصوص الممکن ہو الوجود المتعین فامکانہ من حیث تعینہ و وجوبہ من حیث حقیقتہ پس جائیکہ حقیقت کعبہ ربانی را در مراتب وجوب اثبات کردہ اند مبنی بر اصطلاح قوم ست و آنجا کہ نوشتہ اند کہ حقیقت ممکن البتہ ممکن ست بر اصطلاح قوم نیست تحقیق علیحدہ است و مقالہ مفردہ نوشتہ بودند کہ صورت کعبہ ہمین صورت ظاہر ست یا چیزے دیگر مخدوما حضرت ایشان قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہم الاقدس نوشتہ اند کہ صورت کعبہ عبارت از سنگ و کلوخ نیست چہ اگر فرضاً سنگ و کلوخ درمیان نباشد کعبہ کعبہ است و مسجود الیہ خلائق ست بلکہ صورت کعبہ با آنکہ از عالم خلق ست در رنگ

حقائقِ اشیا امر لیست مُبطن که از حیطهٔ حس و خیال بیرونست از عالمِ محسوسات ست و هیچ محسوس نہ و متوجه الیه ست مر اشیارا و هیچ در توجه نه هستی ست که لباسِ نیستی پوشیده است و نیستی ست که بکسوتِ هستی خود را وانموده در جهت بیجهت ست و در سمت بے سمت ست بالجمله این صورت حقیقت منشِ اعجوبه الیست که عقل در تشخیصِ آن عاجز ست و عقلا در تعیینِ آن حیران گویا نمونه از عالمِ بیچونی و بیچگونگی دارد و نشانه از بے شبهی و بے نمونی در پردۂ تعبیه است انتهی ثانیاً آنکه تفوقِ یک حقیقت بر حقیقتِ دیگر موجبِ افضلیت صاحب حقیقتِ اولیٰ بر حقیقتِ ثانیه نیست چنانچه بالا در تحقیقِ ولایتِ ملأ اعلیٰ ذکر یافت ثالثاً آنکه حضرتِ ایشان ما قدّسنا الله تعالیٰ بسرّه الاقدس نوشته اند حقیقت محمدی نهایتِ مقاماتِ نزولِ اوست صلی الله علیه وسلم از اوجِ تنزیه و تقدیس و حقیقتِ کعبه نهایتِ مقاماتِ عروجِ کعبه است زینهٔ اولِ عروجِ حقیقتِ محمدی را بر مرتبهٔ تنزیه حقیقتِ کعبه ست و نهایات عروجاتِ او را علیه و علیٰ اٰله الصلوات والتسلیمات غیر از حق سبحانه اطلاع ندارد پس برین تقدیر تفوق من جمیع الوجوه ثابت نشد افضلیت از کجا آید رابعاً آنکه پیغمبر ما علیه و علیٰ اٰله الصلوٰة والسلام مسمّیٰ ست بدو اسم محمد و احمد و هر کدام را ولایت علیحده است باعتبار وجودِ عنصری او وارشاد مر این عالمِ ظلمانی را نام مبارک او محمد ست صلی الله علیه وعلیٰ اٰله وسلم و ولایتِ این اسمِ مبارک ناشی ست از اسمِ الٰهی که مناسبت به تربیت این عالمِ سفلی دارد و مسمّیٰ ست بحقیقت محمدی و باعتبارِ وجودِ روحانی او که مربی عالمِ ملکوت در روحانیات ست و پیش از وجودِ عنصری با آن وجود نبی بود و باندازه آن فرموده علیه و علیٰ اٰله الصلوٰة

[یعنی قول حضرت ایشان ما — interlinear gloss] [جواب سوم — marginal gloss] [جواب چهارم — marginal gloss] [مرتبه — margin]

ا؎ یعنی جواب دوم از اصل سوال را ۱۲ ۲؎ چه میتواند که صاحب حقیقت تحتانی را عروجات بر حقیقت فوقانی شود و مراتب قرب دهد و صاحب حقیقت فوقانی محبوس حقیقت خویش بود و عروج از حقیقت خود نماید و مراتب قرب که مدار بر آن ست حاصل نکند ۱۲ ۳؎ که ولایت ملائکه فوق ولایت خواص بشر ست و فضل مر خواص بشر راست باعتبار عروج از حقائق که ملائکه را عروج از حقائق خود نیست ۱۲ مصحح

وَالسَّلَامُ كُنْتُ نَبِيًّا وَّ اٰدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَالطِّيْنِ نامِ پاکِ احمد ست و ولایتِ این نامِ پاک ناشی ست از شانِ جامع که مبدأ و اصل ست مرحقیقتِ محمدی را علی صاحبہا الصَّلوٰةُ وَالسَّلَامُ وَالتَّحِيَّةُ و مناسب ست مرتربیتِ آن عالمِ نورانی را که مسمّٰی ست بحقیقتِ احمدیّه و نیز معبّر ست بحقیقتِ کعبهٔ ربّانی و نبوّتیکه بنشأ عنصری تعلّق دارد باعتبارِ حقیقتین ست خصوصیّت بیک حقیقت ندارد و ربِّ او درین مرتبه آن شان ست و هم مبدأِ آن شان ولهذا دعوتِ این مرتبه اَتم آمد از دعوتِ سابقه چه آن دعوت مقصور بر عالمِ امر و روحانیان بود و دعوتِ این مرتبه شاملِ عالمِ خلق و امر ست و هر کدام ازین دو حقیقت بمنزلهٔ مکانِ طبعی اوست باعتبارِ هر دو اسمِ مبارک صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و فوقِ این دو حقیقت پیغمبر را صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهٖ وَسَلَّمَ عروجاتِ لَا تُعَدُّ وَلَا تُحْصٰى ست که نهایت آنرا علّام الغیوب داند و مدارِ فضل و مناطِ اصطفا و تفوّق بر آنست ازین تحقیق لائح گشت که حقیقتِ کعبه جزویست از حقیقتِ جامعهٔ او صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَعَلٰى آلِهٖ وَسَلَّمَ که جامع ست مرکمالاتِ جسمانی و روحانی و خلق و امر او را صَلَّى اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ وَعَلٰى آلِهٖ وَسَلَّمَ و نیز ظاهر شد که این تفوّقِ مناقش فیه فی الحقیقت تفوّق بعض کمالاتِ آنسرور ست بر بعضے دیگر او و تحقیقِ این معنی زیاده ازین ست و درین مختصر همین قدر اختصار افتاد فائده (۸) مِنْ مَكَاتِيْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِيْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِيْ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَنْهُ شانُ العلم هر چند تابعِ شانِ الحیوٰة ست امّا علم را در مرتبهٔ حضرتِ ذاتِ تعالٰى و تقدّس بعد از سقوطِ اعتبارِ صفات و شیون شائے نیست و گنجایشے که حیات را نه و بسائر صفات و شیون خود چه رسد مرتبه ایست در موطنِ تجرّد از جمیع نسب که غیر از اطلاق نور بر خود تجویز نمیفرماید

ملہ یعنی بودم پیغمبر در حال آنکه آدم میان آب و خاک بود رواه الترمذی و فی شرح السنة ولکن بالمعنی و لفظ الحدیث قالوا متی وجبت لك النبوة قال و آدم بین الروح والجسد رواه الترمذی قال انی عند اللّٰه مکتوب خاتم النبیین و ان آدم لمنجدل فی طینته الخ رواه فی شرح السنة ۱۲

مصحح سلمه اللّٰه تعالیٰ

انگارم کہ علم را نیز آنجا گنجایش ست نہ آن علم کہ آنرا حصولی یا حضوری گویند کہ آن با
ہر دو قسم خود تابعِ حیات ست آن علم بیچون و بیچگون ست در رنگِ حضرتِ ذاتِ تعالیٰ
و تقدّس و ہمہ شعور ست بیچون و بے اعتبارِ عالِم و معلوم و فوقِ آن مرتبہ مرتبہ ایست کہ
علم را در آن موطن در رنگِ سائرِ شیون گنجایش نیست آنجا ہمہ نور ست کہ اصلِ آن
شعور ست کہ بیچون و بیچگونست و چون ظلّ آن حضرت نورِ بیچون و بیچگون بود از
بیچونیِ اصل کہ عینِ نور ست چہ گوید و چہ تواند گفت و ہمہ کمالات چہ وجوبی و چہ امکانی
ظلالِ نور اند و بنور بر پا اند وجود ہم بنور موجود گشتہ است و مبدءِ آثار شدہ مرتبۂ اولیٰ
چون از مرتبۂ حضرتِ نورِ صرف رائحۂ انحطاط دارد و جامعِ شعور و نور ست مخبرِ صادق
علیہ و علی آلہ الصلوٰة والسلام آنرا مخلوق گفتہ است و تعبیر ازان گاہے بعقل فرمودہ آنجا
کہ گفتہ اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰہُ العَقْلَ[1] و گاہے آنرا بنور یاد فرمودہ و گفتہ اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللّٰہُ
نُوْرِیْ و مرتبۂ دوم کہ نورِ صرف ست و بہ لا تعیّن متعیّن آنرا ذاتِ بحت واحدیتِ مجرّدہ
در رنگِ دیگران خیال نکنی کہ آن نیز حجابیست از حجبِ نورانیہ صرف کہ اِنَّ لِلّٰہِ سَبْعِیْنَ[2]
اَلْفَ حِجَابٍ مِّنْ نُّوْرٍ وَّ ظُلْمَةٍ ہر چند تعیّن نیست اما حجابِ مطلوبِ حقیقی ست اگر چہ
آخرِین حجب بود و او تعالیٰ وراء الوراء است و این مرتبۂ علیا فوقِ تجلیاتِ ذاتیہ است
از تجلیاتِ فعل و صفت چہ گوید زیرا کہ تجلّی بے شوبِ تعیّن متصوّر نیست و این مقام فوقِ
جمیعِ تعیّنات ست اما منشاءِ آن تجلیاتِ ذاتیہ ہمان نورِ صرف ست و تجلّی بے توسّطِ (آئینگی)
او صورت بستہ نہ شد و لَوْلَاہُ لَمَا حَصَلَ التَّجَلِّیْ و حقیقتِ کعبۂ ربّانی انگارم کہ حضرتِ این
نور ست کہ مسجودِ جمیع آمدہ است و اصلِ جمیع تعیّنات شدہ است ہر گاہ ملاذ و ملجاءِ تجلیاتِ ربّانیت

نورانی

ثبوت

[1] بدانکہ در اول مخلوق روایات متعددہ آمدہ، در بعضے عقل و در بعضے قلم و در بعضے عرش و در بعضے نوری و در بعضے روحی ۱۲ از شرح علی قاری بر مشکوة
[2] رواہ ابن حبان فی صحیحہ عن ابن عمر رض الا و ظلمة ۱۲ از مشکوة لمصححہ سلمہ اللہ تعالےٰ

ذاتیہ این نور بود بہ مسجودیّت دیگران چہ ستایش او نماید و چون بکمالِ فضل و عنایتِ خداوندی جلّ سلطانہٗ عارفے را از ہزاران بوصولِ این دولت مشرف سازند و بفنا و بقا درین موطن سرافراز فرمایند تواند کہ بقا باین نور یافتہ از فوق و فوق الفوق حظِّ وافر دریابد از ینجا کسے توہّم نکند کہ خرقِ جمیع حُجُب از ذاتِ تعالیٰ وتقدّس در حقِ این عارف متحقِق گردد چہ آخرِ جمیع حُجُب این نور را گفتہ است +

ہدایت دوازدہم

درحقیقتِ قرآن مجید فائدہ (۱) من مکاتیبِ المحبوبِ الصمدانی مجددِ الالفِ الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد از مرتبۂ علیا نورِ صرف کہ آنرا این فقیر حقیقتِ کعبۂ ربّانی یافتہ است و نوشتہ مرتبہ ایست بس عالی کہ حقیقتِ قرآن مجید سبحانی ست جلّ شانہٗ کعبۂ معظمہ بحکمِ قرآنِ مجید قبلۂ آفاق گشتہ است و بدولتِ مسجودیّت ہمہ مشرف شدہ امام قرآن ست و ماموم پیش قدم کعبۂ معظمہ است این مرتبۂ مقدسہ مبدأ وسعتِ بیچون حضرتِ ذات تعالیٰ وتقدّس ست و نیز مبدأ امتیازِ بیچونی و بیچگونگی آن حضرت آن درجۂ علیا ست این مرتبۂ مقدسہ کہ آنرا حقیقتِ قرآن مجید گفتہ ام اطلاقِ نور نیز درین مرتبہ گنجایش ندارد و در رنگِ سائرِ کمالاتِ ذاتیہ نور نیز در راہ ماندہ آنجا غیر از وسعتِ بیچون و امتیازِ بیچگون ہیچ چیز را گنجایش نمیابد و کریمہ قَدْ جَآءَكُمْ مِّنَ اللّٰهِ نُوْرٌ اگر مراد از نور قرآن بود تواند بود کہ باعتبارِ انزال و تنزّل باشد چنانچہ کلمۂ قَدْ جَآءَكُمْ مِّنَ اللّٰهِ نُوْرٌ ایمائے بآن دارد فائدہ (۲) عبدِ ضعیف گوید رحمۃ اللہ علیہ کہ از زبانِ گوہر فشانِ معارف بیان مخدوم زادہ

---

۵۱ یعنی مکتوب ہفتاد و ہشتم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ ۵۲ یعنی اولا مراد از نور درین کریمہ پیغمبر ست یا اسلام واگر مراد الخ — بدانکہ این کریمہ واقع ست در سورۂ مائدہ و پارۂ لایحب اللہ ۱۲ ۵۳ یعنی حضرت خواجہ سیف الدین رحمۃ اللہ علیہ ابن حضرت ایشان خواجہ محمد معصوم قدس سرہ ۱۲ مصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ

ہدایت و سادہ محبوب ربانی سیف رحمانی سلمہ اللہ تعالیٰ ممنوع گردیدہ کہ علامت انکشاف انوار قرآن مجید غالباً ورود ثقلے ست بر باطن عارف گویا کریمہ انا سنلقی علیک قولاً ثقیلاً ایماءے باین معرفت دارد **فائدہ (۳)** من مکاتیب[1] شیخی و امامی قدس سنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی آزین بیان ساقط شد شبہ کہ ایراد کردہ اند کہ حقیقت قرآن ناشی از صفت یا شان کلام ست پس داخل ولایت کبریٰ بود تفوق آن از کمالات نبوت چہ صورت دارد زیرا کہ این معنی کہ مبدأ وسعت بیچون حضرت ذات تعالیٰ برتر از ولایت سہ گانہ و کمالات نبوت و حقیقت کعبہ است فافہم **فائدہ (۴)** من مکاتیب[2] شیخی و امامی قدس سنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی مذہب علماء اہل سنت و جماعت شکر اللہ تعالیٰ سعیہم در مسئلہ کلام آنست کہ حضرت حق سبحانہ و تعالیٰ از ازل تا ابد متکلم ست بکلام واحد بسیط حقیقی کہ تکثر و تفصیل را در ان گنجائے نیست میفرمایند کہ ہمان یک کلمہ بسیط امر و نہی ناشی گشتہ است و انہ ہمان کلمہ بسیط استفہام و تمنی و ترجی و اخبار و انشا و وعید و وعد صدور یافتہ است و ہمان کلمہ بسیط ست کہ فرقان و توریت نام یافتہ و بزبور و انجیل تفصیل گرفتہ حضرت ایشان را رضی اللہ تعالیٰ عنہ و ارضاہ را درین مقام مقالہ مفردہ است و تدقیق ست بعد تحقیق و آن آنست کہ در کلام الٰہی جل شانہ با وجود اجمال و عدم تجزی تفصیل ہم ثابت ست و وسعت و تمیز ہم کائن با وجود بساطت امر از نہی ممتاز ست و اخبار از انشا جدا چنانچہ در مرتبہ ذات تعالیٰ با وجود اجمال تفصیل و وسعت اثبات سے نمایم چہ وسعت و تفصیل نیز از صفات کمال ست قال اللہ تعالیٰ و تقدس واللہ واسع علیم باید دانست کہ اجمال و تفصیل کہ در آن

---

[1] یعنی مکتوب صد و بست و ہشتم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ ربہ [2] یعنی مکتوب شصت و ہفتم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ

مرتبۂ عُلیا اِثبات مے نمائیم نہ آن اِجمال و تفصیل ست کہ در فہمِ ما در آید و مُدرَکِ ما گردد کہ آن موجبِ تبعُّض و تجزّی ست تَعَالٰی عَنْ ذٰلِکَ عُلُوًّا کَبِیْرًا بلکہ در رنگِ ذات و صفات بیچون و بیچگون ست عَرَفْتُ رَبِّیْ بِجَمْعِ الْاَضْدَادِ این معرفت ہرچند ورائے طورِ عقل ست امّا مؤیَّد بکشفِ صحیح و اِلہامِ صریح ست و تمیزیکہ عُلمائے کرام نفیِ آن نمودہ اند تمیزیست کہ از قسمِ چون و چند ست کہ مُنافیِ بساطت ست

فائدہ (۵) مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیْ[۱]
چون لفظِ اجمال و وحدت را در آنحضرت مناسبت زیادہ ہست از لفظِ تفصیل چہ لفظِ تفصیل موہمِ تبعُّض و تجزّی ست بنا بران اجمال و وحدت را برائے اِطلاق بران حریمِ متعال اختیار نمودہ اند و اِلّا او تعالٰی ازین اجمال و تفصیل کہ مُدرَکِ ماست منزّہ و مُبرّاست و اگر وحدت و وُسعت بیچون گوئیم ہر دو ثابت اند فَافْہَمْ وَلَا تَکُنْ مِّنَ الْقَاصِرِیْنَ

ہدایت سیزدہم

در حقیقتِ صلوٰۃ فائدہ (۱) مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ[۲] فوق این مرتبۂ مقدّسہ مرتبہ ایست بس عالی کہ حقیقتِ صلوٰۃ ست کہ صورتِ آن در عالمِ شہادت بہ مُصلّیانِ اربابِ نہایت میسّر تواند بود کہ ایمائے باین حقیقتِ صلوٰۃ رفتہ باشد آنچہ در قصّۂ معراج آمدہ است کہ قِفْ یَا مُحَمَّدُ فَاِنَّ اللّٰہَ یُصَلِّیْ بلے عبادتیکہ شایانِ مرتبۂ تجرّد و تنزّہ بود مگر از مراتبِ وجوب پیدا گردد و از اطوارِ قِدَم بظہور آید فَالْعِبَادَۃُ اللَّائِقَۃُ بِجَنَابِ قُدْسِہٖ تَعَالٰی ھِیَ الصَّادِرَۃُ مِنْ مَرَاتِبِ الْوُجُوْبِ لَا غَیْرُ فَھُوَ الْعَابِدُ وَالْمَعْبُوْدُ درین مرتبۂ مقدّسہ کمال وُسعت

[۱] یعنی مکتوب شصت ہفتم از جلد اول ۱۲ [۲] یعنی مکتوب ہفتاد و ہفتم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ اللّٰہ تعالےٰ

وامتیاز بیچونست[1] فائدہ (۲) من مکاتیب شیخی وامامی قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی برین تقدیر شبہہ وارد میشود کہ مبدأ شئے را تقدم و تفوق بر شئے ست پس باید کہ حقیقت قرآنی مقدم باشد بر حقیقت صلوۃ و حالانکہ حقیقت صلوۃ را فوق حقیقت قرآنی نوشتہ اند جواب میتواند کہ این مبدئیت در جانب عروج سالک باشد یعنی شروع دسعت در مدارج عروج از حقیقت قرآنی ست وکمال آن در حقیقت فوقانی وباین معنی مبدئیت را تاخر ست جواب دیگر آنست کہ تفوق از طرفین ست بدو اعتبار حقیقت قرآنی چونکہ جزو حقیقت صلوۃ ست وجزرا تقدم بر کل ست و کل را فضل ست کہ مشتمل ست برین جزو واجزاء دیگر پس تفوق صوری جزراست و تفوق معنوی ورتبتی درینجا کل را بود فائدہ (۳) من مکاتیب[3] المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ اگر حقیقت کعبہ ہست جزو حقیقت صلوۃ ست واگر حقیقت قرآن ست ہم بعض اوکہ صلوۃ جامع جمیع کمالات مراتب عبادات ست کہ بہ نسبت اصل الاصل کاین ست[4] فائدہ (۴) من مکاتیب شیخی وامامی قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی حضرت ایشان ما قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ الاقدس در مکتوبات[5] قدسی آیات خود نوشتہ اند کہ التذاذے کہ در حین اداے صلوۃ دست میدہد نفس را دران اصلاً حظے[بہرہ] نیست در عین این التذاذ او در نالہ و فغان ست ونیز نوشتہ اند کہ رتبہ نماز در دنیا در رنگ رتبہ رؤیت[دیدِ حق جل مجدہٗ ۱۲] ست در آخرت[زیادہ ۱۲] فائدہ (۵) من مکاتیب[6] المحبوب

عبادات نیست

سبحانہ

[1] پس در حقیقت قرآنی مبدؤ وسعت ست واینجا کمال وسعت ۱۲ [2] یعنی مکتوب صد وچہلم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ ربہ [3] یعنی مکتوب ہفتاد وہفتم از جلد ثالث ۱۲ مولانا [4] یعنی مکتوب دو صد وبست وپنجم از جلد اول ۱۲ مولانا [5] یعنی در مکتوب صد وسی وہفتم از جلد اول مولانا [6] وقبل ازین نوشتہ اند التذاذ در عبادات در رفع کلفت در اداے آنہا از اجل نعم حق ست سبحانہ خصوصاً در اداے صلوۃ کہ غیر منتہی را میسر نیست علی الخصوص در اداے فرائض صلوۃ زیراکہ در ابتداء ونہایت باداء صلوۃ نافلہ تلذذ میسازند ودر نہایت النہایت این نسبت بفرائض منوط میگردد ودر اداے نوافل خود را بیکار میدانند کار عظیم نزد او اداے فرائض ست وبس [5] این کار دولت ست کنون تا کرا رسد ۱۲ [7] یعنی مکتوب دو صد وشصت ویکم از جلد اول ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالیٰ

الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ بعد الحمد والصلوٰۃ وتبلیغ الدعوات
معلوم اخوی اعزی ارشدہ اللہ سبحانہ وتعالیٰ باد کہ نماز رکن دوم ست از ارکان پنجگانہ اسلام
وجامعہ عبادات ست وجزوے ست کہ از جامعیت حکم کل پیدا کردہ ست وفوق جمیع
مقربات اعمال آمدہ دولت رؤیت کہ سرور عالمیان را علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام
در شب معراج در بہشت میسر شدہ بود بعد از نزول در دنیا مناسب این نشا آن
دولت ایشانرا در نماز میسر میشد ولہذا فرمودہ علیہ وعلی آلہ الصلوٰۃ والسلام اقرب
ما یکون العبد من الرب فی الصلوٰۃ وکمل تابعان اورا علیہ الصلوٰۃ والسلام ازان
دولت درین نشا در نماز حظ وافرست ونصیب کامل اگرچہ رویت نیست کہ این نشا
آنرا بر نتابد اگر نماز کردن نفرمودے نقاب از چہرہ مقصود کہ مے کشود وطالب را بمطلوب
کہ دلالت مینمود نماز ست کہ لذت بخش غمگسارانست نماز ست کہ راحت بیمارانست
ارحنی یا بلال رمزیست ازین ماجرا وقرۃ عینی فی الصلوٰۃ اشارت ست باین تمنا
اذواق ومواجید وعلوم ومعارف واحوال ومقامات وانوار والوان وتلوینات و
تمکینات وتجلیات متکیفہ وغیر متکیفہ وظہورات متلونہ وغیر متلونہ ہر چہ ازینہا در بیرون
نماز میسر شود وبے آگاہی از حقیقت نماز رو دہد نشائے آن ظلال وامثال ست بلکہ
ناشی از وہم وخیال مصلی کہ از حقیقت نماز آگاہ ست در وقت ادائے نماز گویا از نشائے
دنیوی مے برآید ودر نشائے اخروی مے درآید لاجرم درین وقت دولتے کہ مخصوص بآخرت ست

ف۱ یعنی بسبب جامع بودن نماز جمیع انواع عبادات را چنانکہ در جائے مقرر شدہ است با آنکہ نماز جزویست از اعمال حسنہ حکم کل پیدا کردہ الخ ۱۲ ف۲ یعنی نزدیکتر بودن بندہ مومن بہ پروردگار خود در نماز متحقق ست اخرجہ مسلم وابوداود والنسائی ولکن بلفظ وہو ساجد بدل فی الصلوٰۃ ۱۲ ف۳ یعنی راحت وسرور برسان بمن باقامت نماز اے بلال ۱۲ رواہ الدارقطنی فی العلل ۱۲ ف۴ یعنی خنکی وسردی وروشنی وراحت چشم در نماز متحقق ست رواہ النسائی والحاکم ۱۲ المصححہ سلمہ اللہ تعالےٰ

نصیبے ازان فرا میگیرد وحظے از اصل بے شائبۂ ظلیت بدست مے آرد چہ نشاءِ دنیوی مقصور بر کمالاتِ ظلی ست معاملہ کہ بیرونِ ظلال ست مخصوص بآخرت ست پس از معراج چارہ نبود وآن نماز ست در حقِ مومنان وآین دولت مخصوص باین امت ست کہ بہ تبعیتِ پیغمبر خود علیہ وعلیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات کہ در شبِ معراج از دنیا بآخرت رفت وبہ بہشت در آمدہ وبدولتِ رویت مشرف شدہ باین کمال مشرف گشتند وباین سعادت مستسعد شدند اَللّٰھُمَّ اجْزِہٖ عَنَّا مَا ھُوَ اَھْلُہٗ وَاجْزِہٖ عَنَّا اَفْضَلَ مَا جَزَیْتَ نَبِیًّا عَنْ اُمَّتِہٖ وَاجْزِ الْاَنْبِیَاءَ کُلَّھُمْ خَیْرًا فَاِنَّھُمْ دُعَاۃُ الْخَلْقِ اِلَی اللّٰہِ سُبْحَانَہٗ وَاِلٰی لِقَاءِ اللّٰہِ سُبْحَانَہٗ جمعے را ازین طائفہ کہ بحقیقت نماز آگاہ نساختہ اند وبکمالاتِ مخصوصہ آن اطلاع نہ بخشیدہ اند معالجاتِ امراضِ خود را از امورِ دیگر جستند وحصولِ مراداتِ خود را باشیاءِ دیگر مربوط ساختند بلکہ گروہے ازینہا نماز را دور از کار داشتہ مبنائے آنرا بر غیر وغیریت داشتند وصوم را از صلوٰۃ افضل انگاشتند صاحبِ[51] فتوحاتِ مکیہ میگوید کہ در صوم کہ ترکِ اکل وشرب ست بصفتِ صمدیت متحقق شدن ست ودر نماز بغیر وغیریت آمدن وعابد ومعبود دانستن وَھُوَ کَمَا تَرٰی مَبْنِیٌّ عَلٰی مَسْئَلَۃِ التَّوْحِیْدِ الْوُجُوْدِیِّ الَّذِیْ ھُوَ مِنْ اَحْوَالِ السُّکَّارٰی از عدم آگاہی حقیقتِ نماز ست کہ جمّ غفیر ازین طائفہ تسکینِ اضطرابِ خود را در پردہائے نغمہ مطالعہ مینمایند ومطلوبِ خود را از سماع ونغمہ وجد وتواجد جستند لاجرم رقص ورقاصی[52] دیدنِ خود گرفتند با آنکہ شنیدہ باشند مَا[53] جَعَلَ اللّٰہُ فِی الْحَرَامِ شِفَاءً بلے اَلْغَرِیْقُ یَتَعَلَّقُ بِکُلِّ شَیْءٍ وَحُبُّ الشَّیْءِ یُعْمِیْ وَیُصِمُّ اگر شمہ از حقیقتِ کمالاتِ صلوٰتیہ برایشان منکشف شدے ہرگز دم از سماع ونغمہ

---

[51] یعنی شیخ محی الدین بن العربی قدس سرہ ۱۲ [52] قولہ دیدن بفتحتین بر دو دال خو وعادت ۱۲ [53] رواہ الطبرانی بسند صحیح قالہ القاری فی شرح المشکوٰۃ ۱۲ لمصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ

نزدند و یادِ وجد و تواجد نکردند ای رفیق چون ندیدند حقیقت رہِ افسانہ زدند ای
برادر ہر قدر فرق کہ درمیانِ نماز و نغمہ ست ہمان قدر فرق میانِ کمالاتیکہ منشأ آن نماز ست
و کمالاتیکہ منشأ آن نغمہ ست بدان ثُمَّ العَاقِلُ تَکفِیهِ الاِشَارَةُ این کمالیست کہ بعد از
ہزار سال بوجود آمدہ و آخریتیست کہ برنگِ اوّلیت برآمدہ مگر ازینجا فرمودہ علیہ وعلیٰ
آلہ الصلوٰۃ والسلام اَوَّلُهُمْ خَيْرٌ اَمْ آخِرُهُمْ و نفرمودہ اَوَّلُهُمْ خَيْرٌ اَمْ اَوْسَطُهُمْ خَيْرٌ
چہ مناسبت آخر را باوّل بیشتر دیدہ کہ محلّ تردّد گشتہ و در حدیث دیگر فرمودہ علیہ
الصلوٰۃ والسلام کہ بہترین این امت اوّل اوست یا آخرِ او و درمیانِ او کدرست اے
در متأخرانِ این امت اگرچہ عُلوِّ نسبت ست امّا قلیل ست بل اَقَلّ و در متوسّطان ہرچند
نسبت بآن علوّیت نیست لیکن کثیر ست بل اکثر وَلِکُلٍّ وِجْهَةٌ کمیّةً وکیفیّةً امّا اقلّیتِ
آن نسبتِ متأخران را بدرجۂ عُلیا رسانیدہ و بہ سابقان مناسبت دادہ و مبشر ساختہ قَالَ
علیہ الصلوٰۃ والسلام اَلْاِسْلَامُ بَدَأَ غَرِیْبًا وَسَیَعُوْدُ کَمَا بَدَأَ فَطُوْبٰی لِلْغُرَبَاءِ
و شروعِ آخریتِ این امّت از بدایتِ الفِ ثانی ست از ارتحالِ آن سرور علیہ وعلیٰ
آلہ الصلوٰۃ والسلام زیرا کہ مُضیِّ الف را خاصیتیست عظیم در تغییرِ امور و تاثیر یست
قوی در تبدیلِ اشیا و چون درین امّت نسخ و تبدیل نبودہ ناچار نسبتِ سابقان بہمان
طراوت و نضارت در متأخران جلوہ گرشدہ است و تائیدِ شریعت و تجدیدِ ملّت در
الفِ ثانی فرمودہ گواہانِ عدل برین معنی حضرت عیسیٰ علیٰ نبیّنا وعلیہ الصلوٰۃ و
السلام و حضرتِ مہدی ست علیہ الرضوان و فیضِ روح القدس اگر باز مدد فرماید
دیگران ہم بکنند آنچہ مسیحا میکرد اے برادر این سخن بر اکثرِ خلائق گران ست و از افہام
اینہا دور و دور امّا اگر بہ بصرِ انصاف بنگرند علوم و معارفِ یکدیگر را موازنہ کنند و

صحت و سقمِ احوال را بمطابقتِ شریعت و عدمِ مطابقتِ آن ملاحظہ نمایند و تعظیم و توقیرِ شریعتِ نبوی و نبوت را ببینند کہ درکدام یکے بیشتر ست از استبعاد برآیند دیدہ باشند کہ فقیر در رسائل و کتبِ خود نوشتہ است کہ طریقت و حقیقت خادمانِ شریعت اند و نبوت افضل از ولایت ست اگرچہ ولایتِ آن نبی باشد و نوشتہ کہ کمالاتِ ولایت را نسبت بکمالاتِ نبوت ہیچ مقدارے نیست کاشکے حکمِ قطرہ داشتے نسبت بدریائے محیط و امثالِ این بسیار نوشتہ است خصوصاً مکتوبیکہ بنام فرزندی[۱] دربیانِ طریقت نوشتہ آمد آنجا ملاحظہ نمایند مقصود ازین گفتگو اظہارِ نعمتِ حق ست سبحانہ و ترغیبِ طالبانِ این طریق[۲] نہ تفضیلِ خود بر دیگران معرفتِ خدائے عزوجل برآنکس حرام ست کہ خود را از کافرِ فرنگ بہتر داند فکیف از اکابرِ دین

نظم

ولے چون شہ مرا برداشت از خاک	سزد گر بگذرانم سر ز افلاک
من آن خاکم کہ ابرِ نوبہاری	کند از لطف بر من قطرہ باری
اگر بر روید از تن صد زبانم[۳]	چو سوسن شکرِ لطفش کے توانم

بعد از مطالعۂ این مکتوب اگر شوقے بتعلّمِ نماز و حصولِ بعضے از کمالاتِ مخصوصۂ آن در شما پیدا شود[۴] و بے آرام سازد بعد از استخارہا متوجہِ اینجا شوند و گردند و شطرے از عمر بتعلّمِ نماز صرف نمایند واللہ سبحانہ الہادی الیٰ سبیل الرشاد والسلام علیٰ من اتبع الہدیٰ والتزم متابعۃ المصطفیٰ علیہ و علیٰ آلہ الصلوات والتسلیمات اتمہا و اکملہا

ہدایت چہاردہم

دربیانِ معبودیتِ صرف فائدہ (۱) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ مرتبۂ مقدسہ کہ فوقِ حقیقتِ صلوٰۃ ست استحقاقِ معبودیت

[۱] یعنی مکتوب دوصد و شصت از جلد اول ۱۲
[۲] طریقہ
[۳] سوسن گیاہیست کہ مثل زبان ست از غیاث ۱۲
[۴] آید

ہدایت چہاردہم مکتوب دو صد و نود و یکم

صِرف مرآن فوق را ثابت ست که اصل کل ست و ملاذ ہمه در آن موطن وسعت نیز کوتاہی
مینماید و امتیاز ہم در راہ میماند اگرچه بیچون بیچگونه باشد و منتہاے اقدام کمّل از انبیا
و اکابر از اولیا علیہم الصلوٰۃ والسلام اوّلاً و آخراً تا نہایت مقام حقیقت صلوٰۃ
ست که نہایت مرتبه عبادت عُبّاد ست و فوق آن مرتبه مقام معبودیت صرف ست
که ہیچکس را در آن دولت ہیچ وجه شرکت نیست تا قدم بالاتر نہد تا ہر جا که شوب عبادت
و عابدیت ست قدم را در رنگ نظر گنجایش ست چون معامله بمعبودیت صرف
رسد قدم کوتاہی کند و سیر بانجام رسد لیکن حمداً لله سبحانه که نظر را ازانجا منع
نفرموده اند و بقدر استعداد گنجایش داده ع بلا بودے اگر این ہم نبودے + گنجایش دارد
که در امر قِف یا محمد اشارتے باین کوتاہی قدم بوده باشد یعنی ساکن باش اے محمد
و قدم پیشتر منه که فوق مرتبه صلوٰۃ ست که از مرتبه وجوب صادر ست و مرتبه تجرّد و
تنزّہ حضرت ذات تعالیٰ و تقدّس ست قدم را آنجا جولانگاہی نیست و گنجایش نه و
حقیقت کلمه طیبه لا اله الا الله درین موطن متحقق میگردد و نفی آلہه غیر مستحقه اینجا
صورت مے بندد و اثبات معبود حقیقی که جز او مستحق عبادت نیست درین مقام حاصل
میشود و کمال امتیاز در میان عابدیت و معبودیت اینجا ہویدا میگردد و عابد از معبود کماینبغی
جدا میشود و معلوم میگردد که معنی لا اله الا الله نسبت بحال منتہیان لا معبود الا
الله ست چنانچه در شرع معنی آن کلمه قرار یافته لا موجود و لا وجود و لا مقصود
گفتن نسبت با بتدا و وسط ست و لا مقصود فوق لا موجود و لا وجود ست که در تحت
لا معبود الا الله ست باید دانست که در آن موطن ترقی در نظر و حدّت بصر وابسته
بعبادت صلوٰۃ ست که کار منتہیان ست عبادات دیگر مگر در تکمیل صلوٰۃ مدد فرماید و نقص

ف یعنی اگرچه آن وسعت و امتیاز بے مثل و بے کیف باشد کوتاہی مینماید و در راہ میماند ۱۲ صفحه سطر دہم

آنرا شاید تلافی کند از ینجا تواند بود کہ نماز را احسن لذاتہ گفتہ اند در رنگ ایمان و عبادات
دیگر را حسن لذواتہا نیست فائدہ (۲) من مکاتیب شیخی و امامی قدسنا اللہ تعالیٰ
بسرہ السامی اگر گویند کہ رؤیت بصری و مشاہدۂ قلبی ہر دو در دنیا واقع نیست پس
وصول نظری بآنحضرت بچہ معنی بود گوئیم کہ این نظر امریست بیکیف وراء رؤیت و
مشاہدہ تا بآن نرسی معنی آنرا ندانی گویا از قبیل متشابہات ست حضرت ایشان ما قدسنا
اللہ تعالیٰ بسرہ الاقدس برنگاشتہ اند کہ وصول نظری و وصول قدمی نہ بآن معنی
ست کہ آنجا شہود و مشاہدہ ست و یا قدم را آنجا گنجایش ست آنجا نور اگنجایش
نیست قدم چہ بود بلکہ وصولیست مجہول الکیف اگر در صورت مثالیہ منظر مرتسم گشت
وصول نظری میگویند و اگر بقدم وصول قدمی و الا نظر و قدم از آنحضرت و الہ حیرانست
سوال ہرگاہ نظر را از مرتبہ مقدسہ معبودیت صرف منع نفرمودہ باشند باید کہ رؤیت
در دنیا واقع شود و آن باجماع امت غیر واقع ست جواب حصول اصل شئ دیگرست
و نصیب از ان یافتن دیگر و ممنوع حقیقت اصل رؤیت ست کہ موعود بآخرت ست و در دنیا
البتہ واقع نیست چنانچہ حضرت ایشان رضی اللہ تعالیٰ عنہ نوشتہ اند کہ ہرچند
رؤیت نیست اما کالرؤیۃ ست فافہم فان کلامنا اشارۃ و بشارۃ ++

ہدایت پانزدہم

در بیان مرتبہ نزول کہ بحقوق حقیقۃ الحقائق متعلق ست بالتحقیقات اللائقہ فائدہ (۱)
من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ این ہمہ درجات

نسخہ: در آنحضرت

نسخہ: بوصول قدمی

نسخہ: الکیفیۃ

نسخہ: در آنحضرت

ہدایت پانزدہم محتوی بر ہفت فائدہ

۱ یعنی مکتوب صد و نود و سیم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ ۲ قولہ بوصول قدمی ہکذا بالبار فی المکتوب التاسع عشر بعد المائۃ من المکاتیب المعصومیۃ الخطیۃ و مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالیٰ رقم نمودہ کہ لنسخہ بوصول قدمی غلط ست صحیح و وصول قدمی ست یعنی بعطف ے وصول نظری و وصول قدمی ہذا واللہ اعلم و علمہ اتم ۱۲ ۳ یعنی مکتوب پنجاہ و چہارم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ۴ یعنی درجہ دوم و سوم و چہارم و پنجم و ششم المدرجہ ادنیٰ کہ قدم اہل اسلام راست پیش از تطہیر نفس خارج از درجات ولایت ست ۱۲ منہ

۱۲ سلمہ اللہ تعالیٰ

متابعتِ آنسرور علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام ہمہ بمقاماتِ عروج تعلق دارند و حصولِ ایشہا بصعود مربوط ست درجۂ ہفتم از متابعت آنست کہ تعلق بنزول و ہبوط دارد و این درجۂ سابعہ از متابعت جامعِ جمیع درجاتِ سابق ست زیراکہ درین موطن نزول ہم تصدیقِ قلب ست و ہم تمکینِ قلب و ہم اطمینانِ نفس ست و ہم اعتدالِ اجزاءِ قالب کہ از طغیان و سرکشی باز ماندہ اند درجاتِ سابق گویا اجزاءِ این متابعت بودہ اند و این درجہ ہمچو کل ست مر آن اجزا را درین مقام تابع بمتبوع بر نہجے شباہت پیدا میکند کہ گویا اسمِ تبعیت از میان برمیخیزد و امتیازِ تابع و متبوع زائل میگردد و چنان متوہم میشود کہ تابع در رنگِ متبوع ہرچہ میگیرد از اصل میگیرد گویا ہر دو از یک چشمۂ آب میخورند و ہر دو ہم آغوشِ یک کنار اند و ہر دو در یک بستر اند و ہر دو در رنگِ شیر و شکر اند تابع کجا و متبوع کدام و تبعیت کرا در اتحادِ نسبت نسبتِ تغایر گنجایش ندارد آنقدر ہست کہ خود را طفیلی میداند و وارثِ نبی میبیند علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام یا ناکہ تابع دیگر ست و طفیلی و وارث دیگر ہر چند کہ ہمہ در قطار[1] تبعیت اند ظاہرا در تابعِ حیلولت متبوع در کار ست و در طفیلی و وارث ہیچ حیلولتے[2] در کار نیست تابع اُولوش خور ست و طفیلی جلیسِ ضمنی بالجملہ ہر دو لتے کہ آمدہ است از برائے انبیا آمدہ است علیہم الصلوات والتحیات سعادتِ اُمتان است کہ بطفیلِ انبیا علیہم الصلوات والتسلیمات ازان دولت بہرہ یابند و از اُولوشِ ایشان تناول نمایند ؎ در قافلہ کہ اوست دانم نرسم + این بس کہ رسد ز دور بانگِ جرسم + فائدہ (۲) حصولِ این درجہ ثمرۂ لحوق ست بہ حقیقۃ الحقائق کہ حقیقتِ محمدیست علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام فائدہ (۳)

[1] قولہ قطار بالکسر شتران برابر رشتہ و بریک نسق روندہ و بفتح اول خطا است ۔ غیاث [2] بالفتح در میان دو چیز در آمدن و حائل شدن ۔ [3] از مؤلف رحمۃ اللہ علیہ ست شاید کہ (عبد ضعیف گوید رحمۃ اللہ علیہ از سہو کاتب ماندہ است ۔ مولانا ابو سعد سلمہ اللہ

من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ تحقیق این
مقام آنست کہ توسط آنسرور کائنات علیہ الصلوٰۃ والسلام بدو معنی تواند بود
یکے آنکہ او صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حائل وحاجب بود درمیان سالک ومطلوب دوم
آنکہ سالک بطفیل او وبتوسط تبعیت ومتابعت او علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام
بمطلوب واصل گردد ودر طریق سلوک پیش از رسیدن بحقیقت محمدی توسط
بہر دو معنی ثابت است وبعد از رسیدن بہ حقیقت الحقائق توسط بہ معنے
ثانیست گفتہ نشود کہ ازین عدم توسط اگرچہ بیک معنی بود قصورے بجناب حضرت خاتمیت
علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام لازم مے آید گوئیم کہ این عدم توسط مستلزم کمال
آنجناب است علیہ وعلیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام نہ مستلزم قصور زیراکہ کمال متبوع است
کہ تابع او بطفیل وتبعیت او بجمیع درجات کمال برسد وہیچ دقیقہ فرو نگذارد واین معنی
در عدم توسط کائن است نہ در وجود توسط کہ آنجا شہود بے پردہ است کہ اقصائے درجات
کمال است واینجا در پردہ پس کمال در عدم توسط بود وقصور در توسط از شوکت عظمت
مخدوم است کہ خادم او در ہیچ مقامے از وے تخلف نہ کند وبہ تبعیت او شریک دولت
ہمگنان او گردد وفی الحدیث علماء امتی کانبیاء بنی اسرائیل علیہ وعلیٰ آلہ
وعلیہم الصلوٰۃ والسلام رؤیت اخروی بے توسط وبے حیلولت امرے خواہد بود
ودر حدیث صحیح آمدہ است علیٰ صاحبہا الصلوٰۃ والسلام کہ بندہ چون بنماز داخل میشود
حجابیکہ درمیان بندہ وخدائے تعالیٰ است مرتفع میگردد واین معرفت از خواص معارف
لدنیہ این فقیر است ارباب ظواہر نزدیک است کہ عدم توسط را کہ کمال ایمانست کفر
دانند وقائل آنرا نادانستہ تضلیل کنند وتوسط را از کمال ایمان تصور نمایند وقائل آنرا

نقصے — ہمسران — ذکرہ الغزالی — زائل — ازدو

از کملِ تابعان بشمرند کُلُّ ذٰلِکَ لِعَدَمِ الدَّ رَکِ عَنْ حَقِیْقَۃِ الْحَالِ **فائدہ (۴)** مِنْ
مَکَاتِیْبِ[1] الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ **سوال** از تحقیقِ سابق
واضح گشت کہ دیگران را بہ طفیل و وراثت او عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہِ الصَّلٰوۃُ وَالسَّلَامُ وصولے بحقیقۃ
الحقائق والحاقے واتحادے بآن ثابت ست و شرکتے در کمالِ خاص او کائن پس برین
تقدیر فرق در میانِ متبوع و تابع و اصلی و طفیلی چہ بود و کدام مزیت باشد در متبوع و اصیل
کہ در تابع و طفیلی نیست **جواب** وصول و الحاقِ دیگران بدان حقیقت از قبیلِ الحاقِ خادم
ست بمخدوم و وصولِ طفیلی ست با صیل اگر واصل از اخصِّ خواصِ اُمت ست کہ اقلِ قلیل اند
خود خادم ست و اگر از انبیا ست عَلَیْہِمُ الصَّلَوَاتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ ہم طفیلی ست و خادم
کہ اُلُوش خور ست او را چہ شرکت ست بہ مخدوم و کدام عزت و آبرو ست او را در جنب او
و طفیلی ہر چند جلیس و ہم لقمہ است اما طفیلی طفیلی ست خادمان کہ با مکنۂ عالیہ بہ تبعیت
مخدوم میرسند و از اطعمۂ مخصوصۂ او اُلُوش میخورند و عزت و احترام مے یابند از بزرگیِ
مخدوم ست و از علوِ متابعتِ او ست گویا مخدوم را با وجودِ عزتِ ذاتی عزتِ دیگر
از راہِ الحاقِ خادمان پیدا میشود و ازدیادِ ارتفاعِ شانِ او مینماید پس تابعان را بمتبوع
چہ شرکت باشد و کدام مساوات متوہم میگردد **فائدہ (۵)** مِنْ مَکَاتِیْبِ[2] الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِی
مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ اطمینانِ نفس را بر حدِ کمال و بے تکلف بعد از
اعتدالِ اجزاءِ قالب ست **فائدہ (۶)** مِنْ مَکَاتِیْبِ[3] الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الْاَلْفِ
الثَّانِیْ رَضِیَ اللہُ تَعَالٰی عَنْہُ **سوال** ہرگاہ اجزاءِ قالب نیز بحدِ اعتدال آیند و از طغیان
و سرکشی باز مانند جہاد با اینہا چہ صورت دارد و در رنگِ نفسِ مطمئنہ جہاد از اینہا نیز مرتفع

افضل

باصل

---

[1] یعنی مکتوب صد و بست و دوم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ ربہ [2] یعنی مکتوب پنجاہم از جلد ثانی ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالے
[3] یعنی مکتوب پنجاہم از جلد ثانی ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالے لمصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ

گردد وحالانکہ مقرر ست کہ جہاد با نہا ہمیشہ برپاست جواب فرق ست درمیان
مطمئنہ واین اجزا چہ مطمئنہ صاحب استہلاک و اضمحلال ست وبعالم امر ملحق ست کہ
بکمال استہلاک وسکر متصف ست واین اجزا بواسطۂ اتیان احکام شرعیہ کہ مبنائے
آن بر صحو ست مناسبت باستہلاک وسکر ندارند و در استہلاک گنجایش مخالفت نیست
وآنکہ صحو دارد بواسطۂ مصالح ومنافع اگر در بعضے امور صورت مخالفت نماید گنجایش
دارد امید ست کہ این مخالفت بفضل خداوندی جل سلطانہ زیادہ از ترک استحباب و
ارتکاب کراہت تنزیہ بالا تر نرود[1] فائدہ (۷) ببین مکاتیب[2] شیخی وامامی قدس سنا
اللہ تعالیٰ بسرہ السامی پرسیدہ بودند کہ سبب چیست کہ در تسلیک طلاب بشارت بلحوق
بحقیقۃ الحقائق بعد وصول بحقائق ثلاثہ[3] میگوئی وحالانکہ این ہر سہ حقیقت داخل مراتب
وجوبیت وحقیقۃ الحقائق از حقائق امکانی حل این مقام باید نمود کہ خاطر این مسکین
مدتیست کہ مشوش ست مخدوما ہیچ[4] اشکال نیست در لحوق بحقیقۃ الحقائق ووصول بحقائق
ثلاثہ ہیچ ترتب وتوقف[5] نہ رواست کہ لحوق مذکور شود ووصول بحقائق میسر نیاید ونیز
میتواند بود کہ وصول صورت بندد ولحوق نشود چہ انبیا علیہم الصلوٰۃ والسلام از حقائق
خویش بحقیقت کعبہ فما فوقہا رسیدہ اند وحکم بر قدم ایشان ست از حقائق شان میتواند
کہ برسد وحقیقۃ الحقائق درمیان نیاید وبعد از وصول اگر بتوسط شیخ خود بحقیقۃ
الحقائق ملحق شود گنجایش دارد چنانچہ پیش از وصول ہم رواست کہ بآن حقیقت
برسد وانہ ہمین رہگذر ست آنچہ فقیر بہ بعضے از یاران بشارت لحوق بعد از وصول شان

---

۱ و ترک واجب فرض نرسد ۱۲ ۲ یعنی مکتوب سی و چہل و چہارم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ ۳ یعنی حقیقت کعبہ وحقیقت قرآن وحقیقت صلوٰۃ ۱۲ ۴ بدانکہ از کلام سائل دو امر مفہوم میشود یکے بعدیت لحوق از وصول دوم لزوم تحقق لحوق بعد از وصول وہر دو خلاف واقع ست زیرا کہ میتواند کہ لحوق بدون وصول متحقق گردد ونیز میتواند کہ با وجود تحقق وصول لحوق نشود فافہم ۱۲ ۵ یعنی وصول بحقیقۃ الحقائق موقوف نیست بر وصول بحقائق ثلاثہ ۱۲ تصحیحہ سلمہ اللہ تعالیٰ

بحقائق سہ گانہ دادہ است آین کلیہ نیست اتفاقیہ است بعد از وصول توجہ باین جانب واقع شدہ است والا قبل از وصول اگر توجہ شود میتواند کہ لحوق مذکور حاصل گردد آرے در بارۂ محمدی المشرب اگر لحوق بیش از وصول گفتہ شود گنجایش دارد چہ راہِ وصول او بحقائق لحوق ست بحقیقۃ الحقائق والعلم عند اللہ عز وجل۔

ہدایت شانزدہم

در تحقیق معنی تعینِ اول گفتہ اند کہ حقیقۃ الحقائق کہ حقیقتِ محمدی ست علیہ الصلوٰۃ والسلام و تعینِ اول حضرتِ ذات ست از مرتبۂ اطلاق **فائدہ** (۱) من مکاتیب[1] المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حقیقتِ محمدی علیہ الصلوٰۃ والسلام کہ ظہورِ اول ست حقیقۃ[2] الحقائق ست بآن معنی کہ حقائقِ دیگر چہ حقائقِ انبیاءِ کرام وچہ حقائقِ ملائکہ عظام علیہ وعلیہم الصلوٰۃ والسلام کالظلال اندمر اورا و او اصلِ حقائق ست*

ہدایت ہفدہم

در تعینِ وجودی **فائدہ** (۱) من مکاتیب[3] المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ آنچہ در آخر کار بکرم و فضل مکشوف ساختند آنست کہ تعینِ اول مر حضرتِ ذات را تعالیٰ وتقدس تعینِ حضرتِ وجود ست کہ محیطِ ہمہ اشیاست وجامعِ جمیعِ اضداد ست و خیرِ محض ست و کثیر البرکۃ ست حتی کہ اکثرے از مشائخِ این

[1] یعنی مکتوب صد و بست و دوم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ [2] قولہ حقیقۃ الحقائق الخ باید دانست کہ حقیقتِ شخص چنانچہ تعینِ وجوبی اوراگویند تعین امکانی او را نیز گویند پس حقیقت شخصے عبارت از تعین وجوبی ست کہ تعین امکانی آن شخص ظل آن تعین ست و آن تعین وجوبی اسمیست از اسماءِ الٰہی جل سلطانہ کالعلیم والقدیر والمرید والمتکلم وامثالہا وآن اسم الٰہی جل شانہ رب آن شخص ست و مبدء فیوض وجودی و توابع وجودِ او۔ ماخوذ از مکتوب دوصد و نہم از جلد اول مکاتیب مجددیہ بتغییر یسیر و زیادہ تحقیق این معنی را ازین مکتوب باید جست ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالیٰ

[3] یعنی مکتوب نود و سوم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ اللہ تعالیٰ

طائفۂ علیہ آنرا عینِ ذات گفتہ اند تعالیٰ و منع زیادتیِ آن بر ذات نمودہ سبحانہ
غایتِ دقت و لطافت دارد کہ چشمِ ہمہ کس او را نمیتواند دریافت و از اصل جدا نمیتواند
ساخت لہٰذا تعیّنِ او درین مدت مختفی ماند و از متعین متمیّز نگشت و جمّ غفیر آنرا
بخدائی پرستیدند و مطلوب و معبود ما ورائے آن نہ طلبیدند و مبدأ آثارِ خارجی او را دانستند
و تکوینِ حوادث یومی او را انگاشتند و این تمیزِ حق از ما دونِ حق دولتے بود کہ برائے
این فقیرِ واپس ماندہ ذخیرہ داشتہ بودند و این نفیِ مشارکتِ غیرِ معبود بمعبود سبحانہ
اُلوش ماندہ بود از انبیاء کرام علیہم الصلوٰۃ والسلام کہ از برائے این زلّہ بردارِ شان نگاہ
داشتہ بودند الحمد للہ الذی ھدٰنا لھٰذا وما کنا لنھتدی لولا ان ھدٰنا اللہ لقد
جاءت رسل ربنا بالحق **فائدہ (۲)** من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالف
الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ **سوال** تعینِ اوّل وجودی وجود او در خارج ست یا ثبوت
علمی دارد و بس و ہیچ کدام ازین تردید درست نمے آید چہ در خارج نزدِ این بزرگواران
جز ذاتِ احد تعالیٰ موجود نیست و دران خارج از تعینات و تنزلات نامے و نشانے
نہ و اگر ثبوتِ علمی گوئیم لازم آید کہ تعینِ علمی از وے سابق باشد و آن خلافِ مقرر ست
جواب گوئیم در نفس الامر ثابت ست و اگر ثبوتِ خارجی ہم بگوئیم باین معنی کہ در ماورائے
علم ہم او را ثبوتے ہست نیز گنجایش دارد واللہ سبحانہ اعلم

فائدہ و موجدِ ۱؎ مسکین

۲؎ ۳؎ ۴؎ ۵؎ ۶؎

ہدایتِ ہژدہم

در تعینِ حُبّی **فائدہ (۱)** من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی

برائے ہدایتِ ہژدہم در تعینِ حُبّی

۱؎ قولہ زلّہ آنچہ از طعام برائے کسے نگاہ دارند و پس خوردہ طعامیکہ مردم فرومانہ از جائے بردارند ۱۲ ۲؎ یعنی مکتوب نود و سوم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلمہ ربہ ۳؎ بیان عدم درستگی شق اول ست ۱۲ ۴؎ پس وجود تعین اول در خارج چگونہ متصور گردد ۱۲ ۵؎ بیان عدم درستگی شق ثانی ست ۱۲ ۶؎ یعنی مکتوب صد و بست و دوم از جلد ثالث مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالےٰ

اللہ تعالیٰ عنہ حقیقتِ محمدی عَلَیہِ وَعَلیٰ آلِہِ الصَّلوٰۃُ وَالسَّلَامُ کہ حقیقت الحقائق ست آنچہ در آخرِ کار بعد از طیِ مراتبِ ظلال برین فقیر منکشف گشتہ است تعینِ و ظہورِ حُبّی ست کہ مبدأ ظہورات و منشأ خلقِ مخلوقاتست در حدیثِ قدسی کہ مشہور ست آمدہ است کُنْتُ[1] کَنْزًا مَخْفِیًّا فَاَحْبَبْتُ اَنْ اُعْرَفَ فَخَلَقْتُ الْخَلْقَ لِاُعْرَفَ اول چیزے کہ ازان گنجینۂ مخفی بر منصۂ ظہور آمدہ حُبّ بودہ است کہ سببِ خلقِ خلائق گشتہ اگر این حُبّ نمی‌بود در ایجاد نمی‌کشود و عالم در عدم راسخ و مستقر می‌بود بحرِ حدیثِ قدسی[2] لَوْلَاکَ لَمَا خَلَقْتُ الْاَفْلَاکَ را کہ در شانِ خاتم الرسل واقع ست عَلَیہِ وَعَلیٰ آلِہِ الصَّلوٰۃُ وَالسَّلَامُ اینجا باید جُست وحقیقتِ لَوْلَاکَ لَمَا اَظْهَرْتُ الرُّبُوبِیَّۃَ را درین مقام باید طلبید سوال صاحبِ[3] فتوحاتِ مکیہ تعینِ اول کہ حقیقتِ محمدیست حضرتِ اجمالِ علم را گفتہ است وتو در رسائلِ خود تعینِ اول را تعینِ وجودی گفتہ و مرکزِ آنرا کہ اشرف و اسبقِ اجزاء اوست حقیقتِ محمدی قرار دادہ و تعینِ حضرتِ اجمال را ظلّ این تعینِ وجودی انگاشتہ و اینجا می‌نویسی کہ تعینِ اول تعینِ حُبّی ست و آن حقیقتِ محمدیست وجہِ توفیق درمیانِ این اقوال چیست جواب ظلِ شے[4] بسیارست کہ خود را باصلِ شے وانماید و سالک را بخود گرفتار میسازد پس آن دو تعینِ[5] ظلال تعینِ اول اند کہ در وقتِ عروج بر عارف باصلِ تعینِ اول کہ تعینِ حُبّی ست ظاہر گشتہ سوال تعینِ وجودی را ظلِ تعینِ حُبّی گفتن چگونہ راست آید وحالانکہ وجود را بر حُب سبقت ست چہ حُب فرعِ وجودست جواب این فقیر در رسائلِ[6] خود تحقیق کردہ است کہ حضرتِ حق سبحانہ وتعالیٰ

[1] قال علی القاری معناہ صحیح مستفاد من قولہ تعالیٰ وما خلقت الجن والانس الا لیعبدون ای لیعرفونی کما فسرہ ابن عباس ۱۲ [2] اشارت بحدیث مروی از ابن عباس رضہ کہ دیلمی در مسند الفردوس آوردہ ۱۲ [3] یعنی شیخ محی الدین ابن عربی ۱۲ [4] یعنی گاہے ظلِ شے باصلِ شے مشتبہ میگردد و سالک بسبب این اشتباہ ظل را عین ے انگارد ۱۲ [5] یعنی تعین حضرت اجمال و تعین وجودی ۱۲ [6] قولہ این فقیر در رسائل خود الخ چنانچہ از مکتوب دوم و سوم از جلد دوم واضح و روشن ست و در مکتوب دو صد و سی و چہارم از جلد اول زیادہ ازین تحقیق و تدقیق فرمودہ

بذاتِ خود موجود ست نہ بوجود و ہمچنین صفاتِ ثمانیۂ او تعالیٰ بذاتِ واجب موجود اند
جَلّ شَانُہٗ نہ بوجود کہ وجود بلکہ وجوب را نیز دران مرتبہ گنجایش نیست کہ وجوب و
وجود ہر دو از اعتبار انست اوّل اعتبارے کہ پیدا شد برائے ایجادِ عالم حُبّ بودہ است
بعد ازان اعتبارِ وجود کہ مقدّمۂ ایجاد ست چہ حضرتِ ذات را جَلّ سُلطَانُہٗ بے اعتبارِ
این حُبّ و بے اعتبارِ این وجود از عالم و ایجادِ عالم استغناست اِنَّ اللّٰہَ لَغَنِیٌّ عَنِ
الْعٰلَمِیْنَ نصِ قاطع ست و تعیُّنِ علمی جُملی را ظِلِّ آن دو تعیُّن گفتن باعتبارِ آنست کہ
آن دو تعیُّن باعتبار حضرتِ ذات ست تعالیٰ بے ملاحظۂ صفات و درین تعیُّن ملحوظ صفت
ست کہ کالظِّل ست مر ذات را عزّ شَانُہٗ **فائدہ (۲)** مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِی
مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِی رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ **سُوال** ترقّی از حقیقتِ محمّدی کہ تعیُّنِ حُبّی و
حقیقۃ الحقائق ست و حقیقتے از حقائقِ ممکنات فوقِ آن نیست جائز ست یا نہ و تو در رسائلِ
خود نوشتۂ کہ ترقی از حقیقتِ محمّدی واقع شد حقیقتِ این معاملہ چیست **جواب** جائز
نیست زیرا کہ فوقِ آن مرتبہ مرتبۂ لاتعیُّن ست کہ وصول و الحاق متعیِّن بآن محال ست
وصول و الحاقِ بے کیف گفتن مجرّد تفوّہ ست کہ پیش از رسیدن بحقیقتِ معاملہ بآن
تسلّی نمودہ مے آید اما بعد از وصول بحقیقت کار حکم بعدمِ وصول و الحاق لازم کہ ریب را در آنجا
شائبہ نیست و آنکہ نوشتہ ام کہ ترقی از حقیقتِ محمّدی واقع شد مراد ازان حقیقت ظِلّ
آن حقیقت بودہ است کہ عبارت از اجمالِ حضرتِ علم گفتہ اند و معبّر بوحدت کردہ در ان وقت
اشتباہِ ظِلّ بود باصل و چون بمحضِ فضلِ خداوندی جَلّ سُلطَانُہٗ ازان ظِلّ و از سائرِ
ظلال مخلصی میسّر شد دانست کہ ترقی ازان حقیقت الحقائق واقع نیست بلکہ جائز نہ کہ قدم

ـــــــــــــــ

۱؎ بدانکہ این کریمہ واقع ست در سورۂ عنکبوت در پارۂ امن خلق ۱۲ ۲؎ یعنی مکتوب صد و بست و دوم از جلد ثالث ۱۲ مولانا ۳؎ یعنی ترقی از حقیقت محمّدی جائز نیست از جہت آنکہ فوق حقیقت محمّدی مرتبہ لاتعین ست کہ الخ ۱۲ ۴؎ یعنی محض سخن گفتن ست بزبان بدون

ازانجا برداشتن و پیش نہادن قدم در وجوب ماند نیست و از امکان بر آمدن کہ محال عقلی ست و شرعی

ہدایت نوزدہم

در بیانِ فوقِ تعینِ حُبّی فائدہ (۱) من مکاتیبِ شیخی و امامی قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ السامی آخرین چیزیکہ حضرتِ ایشان ما قدسنا اللہ تعالیٰ بسرہ الاقدس نوشتہ اند مکتوبیست کہ قبیلِ آخرینِ مکتوباتِ جلدِ ثالث ست متصل آن بنامِ مولانا حسن دہلوی و دران مکتوب فوقِ تعینِ وجودی تعینِ حُبّی اثبات نمودہ اند و ترقی ازان منع فرمودہ اند روزانہ در تحریرِ این معارفِ علیہ بودہ اند شبانہ آنحضرت را تپ گرفتہ کہ روزِ ہشتم ازان تپ ارتحال نمودند بعد از ارتحالِ آنحضرت آن نوشتہ در معرضِ ظہور آمد و مخلصان بشرفِ مطالعہ آن مشرف گشتند و نقل ازان برداشتند بعد از تحریرِ این معارفِ سنیہ در شدائدِ مرضِ موت نیز معارف و اسرارِ کثیرہ بیان نمودند و وصایا فرمودند از جملہ آن اسرار آن بود کہ شبے کہ صباحِ آن رحلت خواہند فرمود یا شبِ پیشِ آن و حضرتِ مخدومی میان جیو سلمہ اللہ تعالیٰ نیز دران وقت حاضر بودند و مرض در غلبہ و ضعف بر کمال بعدہ فرمودند مرا بنشانید بندہ در کنارِ خویش آن قدوۂ کبار را بنشاند خیلیہ بارِ مبارکِ آنحضرت برین ذرّہ بمقدار بود ازان بار امیدوارم کہ چہ قسم بارِ خوشگوار بروزگار این خاکسار آورد و چہ نوع عالی اسرار ذو استتار برین دل افگار بیارد القصہ آن عالیحضرت فرمودند کہ داعیِ وصالِ لایزال در سرِّ من ندا داد کہ سلطان مطلب در مرغ ہمت بلند پرواز من رو بآستانۂ قدس نہاد تا رسید جائیکہ رسید ازان بارگاہِ عالیجاہ ندا شنید کہ سلطان در خانہ نیست بعد ازان معلوم شد کہ این مقامِ حقیقتِ کعبۂ ربانی ست بماورای آن

ہدایت نوزدہم نحوی برچہار فائدہ بود

۵۱ یعنی مکتوب صد و ہشتاد و سوم از جلد اول ۱۲، مولانا سلمہ ربہ ۵۲ یعنی مکتوب صد و بست و دوم از جلد ثالث ۱۲ ۵۳ آنجا کہ فرمودہ اند اول اعتباریکہ پیدا شد از برائے ایجاد عالم حب ست بعد ازان اعتبار وجود کہ مقدمہ ایجادست الخ ۱۲، ۵۴ یعنی سزاوار اخفا ۱۲ مصحح

بشتافتم و عروج نمودم تا بمقامِ صفاتِ حقیقیّه[1] که موجودند بوجودِ زائد رسیدم این
مقامِ صفات وراءِ صُورِ علمیّه صفاتست که در مرتبۂ تعینِ علمی کائن ست و وراءِ صُورِ
صفاتست که در مرتبۂ تعینِ وجودی و تعینِ حِسّی ست از ین مقام نیز متوجه فوق
گشتم تا باصولِ این صفات که شیونِ ذاتیه اند و مجردِ اعتبارات اند در ذاتِ عزّ شانه
واصل شدم و شما هر دو برادر در هر مقام با من همراه اید از ینجا بالفوق بردند و بذاتِ بحت
که مجرد ست از نسب و اعتبارات رسانیدند و حضرتِ مخدومی را فرمودند که تو بعلاقۂ امامتِ من
درینجا با من همراهی چه در ایّامِ این مرض امامتِ آنحضرت ایشان میکردند و فقیر[2] را فرموده
بودند که در مسجد همراهِ یاران نماز بخوانند و امامت کند این بی پر و بال جهتِ امتثال با جماعۂ
یاران در مسجد نماز خوانده باقی اوقات در خدمت میگذراندم بالجمله این حقیر را از راهِ دیگر
بوصولِ این درجۂ قصوی اشارت نمودند **مؤلّف** گوید که مراد از راهِ دیگر اصالت ست
و در همان مجلس یا مجلسِ دیگر در همین مرضِ موت فرمودند که حصولِ این درجۂ کمال و وصول
باین رتبۂ متعال منوط به تلبّس بکلامِ مجیدِ سبحانی ست بطفیل و توسطِ قرآن باین نسبت
ممتاز گشته ام هر حرفی را از حروفِ قرآنی دریای می یابم که موصلِ کعبۂ مقصود ست و
درین اثنا آن بیت را که حضرتِ شیخ ابوسعید ابوالخیر به مجردِ شنیدنِ آن از راهِ دور بزیارتِ قائل
آن رفته بودند[3] که اینست ؎ اندر غزلِ خویش نهان خواهم گشت + تا بر لبِ تو
بوسه زنم چونش بخوانی + بر زبانِ شریف آوردند و ذوقها نمودند بعد ازان فرمودند
که مناسبِ ما نحن فیه چنین باید گفت ؎ اندر سخنِ دوست نهان خواهم گشت +

گشتن نسخه
به در نسخه
گشتن نسخه

---

[1] یعنی صفات ثمانیه حقیقیه از حیات و علم و قدرت و ارادت و کلام و سمع و بصر و تکوین ١٢ [2] یعنی درباب این فقیر (خواجه محمد معصوم) حضرت ایشان فرموده بودند که الخ ١٢ [3] در نفحات آورده که روزے قوالے در پیش شیخ این بیت میخواند ؎ اندر غزل خویش الخ شیخ گفت این بیت که گفته است گفتند عماره گفت برخیز تا بزیارت وے شویم شیخ با جمعے بزیارت وے شدند الخ ١٢ لمصححه سلمه ربه

تا بر لبِ او بوسہ نم چونش نخواند + سخنِ محب کجا بلبِ محبوب رسد چنانچہ سخن او را با او قرب و منزلت ست آن سخن او و با و توان رسید نہ از سخنِ خود کہ سخنش کوتاہ و در راہ ست این فقیر گوید مَنْ عَرَفَ اللّٰہَ کَلَّ لِسَانُہٗ آنرا گواہ ست ع پس سخن کوتاہ باید والسّلام **فائدہ** (۲) مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیْ درین مقام دو سوال وارد ست **سوالِ اوّل** آنکہ آن عالی حضرت[51] در مکتوبیکہ اخیر اخیر نوشتہ اند متصل باین مرض چنانچہ بالا گذشت بر نگاشتہ اند کہ ترقی از تعیّنِ اول کہ تعیّنِ حُبّی ست واقع نیست کہ فوق آن لاتعیّن ست در آنجا قدم نہادن از امکان برآمدنست و بوجوب متحقق گشتن کہ محال ست و این عروجاتے کہ واقع شدہ ہمہ فوقِ تعیّنِ حُبّی ست وجہ آن چہ باشد **جواب** میتواند کہ ممنوع وصولِ قدمی باشد و آنچہ مسطور[52] شد وصولِ نظری بود وَحِیْنَئِذٍ فَلَا مُنَافَاۃَ مانا کہ این معنی را از آنحضرت در ہمان مجلس استفادہ نمودہ ست[53] **سوالِ دوم** آنکہ از بعضے عبارات آنحضرت مستفاد میشود کہ حقیقتِ کعبہ فوق اعتبار شیون و صفات ست[54] و از ما سبق خلافِ آن مفہوم گشت **جواب** مراد از صفات و شیون کہ حقیقتِ کعبہ را از ان تفوّق ست صُورِ علمیہ صفات ست کہ در مرتبہ تعیّن علمی جملی ثبوت دارند چہ در اصطلاحِ قوم مقامِ صفات و شیون عبارت از ہمین صُورِ علمیہ تفصیلیہ ست چنانچہ اجمالِ این مرتبہ را مرتبہ ذات میگویند و تجلّی آنرا تجلّی ذات میدانند و نیز مراد از ان صفات حصص تفصیل مرتبہ تعیّن وجودیست کہ حضرت ایشان باثباتِ این تعیّن ممتاز اند و نزد حضرت شیخ محی الدین بن عربی و تابعانِ او قَدَّسَ اللّٰہُ اَسْرَارَھُمْ این مرتبہ ہر مرتبہ لاتعیّن و مرتبہ اطلاقِ ہیت[ذات] تعالے چہ فوق تعیّنِ علمی

[51] یعنی مکتوب صد و ہشتاد و سوم از جلد اول ۱۲ [52] یعنی مر حضرت ایشان مارا ۱۲ [53] چنانچہ در مکتوب دوصد و شصتم از جلد اول تصریح این معنی فرمودہ اند ۱۲ [54] و از بعضے عبارات آنحضرت مفہوم میشود ۱۲ [55] یعنی نزدِ این صفات حقیقیہ کہ موجود اند بوجود زائد از حقیقت

لمصححہ سلمہ اللّٰہ تعالیٰ ۱۲ اطلاق صفات بر صور علمیہ تفصیلیہ در بعض عبارات آنحضرت مبنی بر اصطلاح قوم است فافہم ۱۲

جملی که تعینِ اول ست نزدِ شان مرتبهٔ لاتعین ست و وجودِ بحت و نزدِ ما این مرتبه که مرتبهٔ وجودِ بحت ست تعین موصوف ست و تعینات صفات نیز درین مرتبه ثابت ست که از جملهٔ آن تعینات تعینِ علمی ست لیکن چون علم اجمعِ صفاتست در آنجا نیز در رنگِ وجود صفات و شیوناتِ ذاتیه کائن ست و آنرا نیز در رنگِ وجود دو مرتبه است مرتبهٔ اجمال که آنرا دیگران تعینِ اول و حقیقتِ محمدی میدانند و مرتبهٔ تفصیل ازین تحقیق لائح گشت که تعینِ علمی جملی تعینِ اول صفتِ علم ست که از صفاتِ حقیقیه زائده است نه تعینِ اول حضرتِ ذاتِ تعالی بلکه در تعینِ اول بودنِ آن مر صفتِ علم را نیز سخن ست چه فوقِ تعینِ وجودی دران مکتوب اخیر تعینِ حبی اثبات کرده اند که در آنجا نیز اجمال و تفصیل ست **فائده (۳)** مِن مَکَاتِیبِ شَیخِی وَ اِمَامِی قَدَّسَنَا اللهُ تَعَالٰی بِسِرِّهِ السَّامِی وَمِمَّا یَنبَغِی اَن یُّعلَمَ اَن لَّیسَ مَعنَی التَّعَیُّنِ عِندَنَا اَنَّ الحَقَّ عَزَّ وَجَلَّ تَنَزَّلَ فَصَارَ رُحبًا اَو وُجُودًا بَل مَعنَی التَّعَیُّنِ الصُّدُورُ لِاَنَّهُ الاَلیَقُ بِالتَّنزِیهِ وَالاَنسَبُ بِلِسَانِ الاَنبِیَاءِ عَلٰی اَجمَعِهِم عُمُومًا وَ عَلٰی خَاتِمِهِم خُصُوصًا الصَّلَوَاتُ وَالتَّسلِیمَاتُ وَالتَّحِیَّاتُ وَالبَرَکَاتُ **فائده (۴)** مِن مَکَاتِیبِ المَحبُوبِ الصَّمَدَانِی مُجَدِّدِ الاَلفِ الثَّانِی رَضِیَ اللهُ تَعَالٰی عَنهُ سُوال این تعینِ حبی که تعینِ اول ست و حقیقتِ محمدیست عَلَیهِ وَعَلٰی اٰلِهِ الصَّلَوٰتُ وَالتَّسلِیمَاتُ ممکن ست یا واجب حادث ست یا قدیم صاحبِ فصوص تعینِ اول را که حقیقتِ محمدی گفته است و تعبیر ازان بوحدت کرده و همچنین تعینِ ثانی را که واحدیت گفته است و اعیانِ ثابته که آن را حقائقِ ممکنات گوید دران مرتبه اثبات نموده هر دو تعین را تعینِ وجوبی میگوید قدیم میداند و سه تنزلِ دیگر را که روحی و مثالی و جسدی بود تعینِ امکانی گفته است

له یعنی مکتوب هشتاد و پنجم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمه الله تعالی ۲ه یعنی مکتوب صد و بست و دوم از جلد ثالث ۱۲ مولانا ۳ه یعنی شیخ محی الدین بن العربی قدس سره ۱۲ مصححه سلمه الله تعالی

مُعتقدِ تو درین مسئلہ چیست جواب نزدِ فقیر ہیچ تعیّن و متعیّن نیست کہ دم التعیّن
بود کہ لاتعیّن را متعیّن سازد واین الفاظ موافق مذاقِ حضرتِ شیخ محی الدین و تابعانِ
اوست قَدَّسَ اللہُ تعالیٰ اَسرارَھُم در عباراتِ این فقیر چنین الفاظ کہ واقع شود از
قبیلِ صَنعتِ[1] مُشاکلت باید دانست بہر حال گوئیم کہ این تعیّن تعیّنِ امکانی ست و
مخلوق و حادث ست قَالَ عَلَیْہِ الصَّلوٰۃُ وَالسَّلَامُ اَوَّلُ مَا خَلَقَ اللہُ نُوْرِیْ و در
احادیثِ دیگر تعیّنِ وقتِ خلقتِ آن نور ہم آمدہ ست چنانچہ فرمودہ قَبْلَ[2] خَلْقِ السَّمٰوٰتِ
بِاَلْفَیْ عَامٍ وَ اَمْثَالِہٖ و ہرچہ مخلوق ست و مسبوق بعدم ست ممکن ست حادث و چون
حقیقۃ الحقائق کہ اسبق الحقائق ست مخلوق و ممکن گشت حقائقِ دیگران بطریقِ اَوْلیٰ
مخلوق خواہند بود و امکان و حدوث خواہند داشت عجب ست کہ شیخ قُدِّسَ سِرُّہٗ
حقیقتِ محمدی را بلکہ حقائقِ جمیعِ ممکنات را کہ اعیانِ ثابتہ گفتہ است از کجا حکم بوجوبِ
شان میکند و قدیم میداند و التزامِ خلافِ قولِ پیغمبر مینماید عَلَیْہِ وَعَلیٰ آلِہِ الصَّلوٰۃُ وَالسَّلَامُ
ممکن باجزاءِ خود ممکن ست و بصورت و حقیقتِ خود ممکن تعیّنِ وجوبی حقیقتِ ممکن
برائے چہ بود حقیقتِ ممکن البتہ باید کہ ممکن باشد کہ ممکن را باواجب تعالیٰ ہیچ اشتراکے
و انتسابے نیست غیر ازآنکہ ممکن مخلوقِ اوست و او تعالیٰ خالقِ او و شیخ چون در میان
واجب و ممکن تمیز نمیکند و خود میفرماید لِعَدَمِ التَّمَیُّزِ بَیْنَہُمَا اگر واجب را ممکن گوید
و ممکن را واجب باک ندارد اگر معذور[3] دشتہ فرمایند کمالِ کرم و عفو ست رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا
اِنْ نَّسِیْنَا اَوْ اَخْطَأْنَا سوال تو در رسائلِ خود در میانِ واجب تعالیٰ و ممکن نسبت

آن نسخہ

---

۱ یعنی ذکر الشیء بلفظ غیرہ لوقوعہ فی صحبتہ ۱۲ ۲ یعنی آفرید خدا نور مرا پیش از آفریدن آسمانہا بدو ہزار سال قولہ وامثالہ یعنی مانند
این روایت روایات دیگر اندرین باب نیز آمدہ ۱۲ ۳ یعنی اگر از جنابِ قدس خداوندی شیخ ابن عربی را اندرین قول واعتقاد معذور
دارند و مواخذہ نفرمایند کمالِ کرم وعفوِ حق ست تعالیٰ وتقدس ۱۲ المصحح سلمہ اللہ تعالیٰ

اصالت و ظلیت اثبات کردہ و ممکن را ظل واجب تعالیٰ گفتہ، و نیز واجب تعالیٰ را باعتبار اصالت حقیقت ممکن کہ کالظل اوست نوشتہ و معارف کثیرہ بران متفرع ساختہ اگر باین اعتبار شیخ قدس سرہ نیز واجب تعالیٰ را حقیقت ممکن گوید چہ محذور لازم مے آید و چرا ملام بود جواب این قسم علوم کہ اثبات ظلیت نماید در میان واجب تعالیٰ و ممکن و شرع بہ ثبوت اینہا وارد نشدہ ہمہ از معارف سکریہ است و از نارسائیت بحقیقت معاملہ ممکن چہ بود کہ ظل واجب باشد تعالیٰ و واجب تعالیٰ را چرا ظل بود کہ ظل موہم تولید بمثل ست و منبی از شائبہ عدم کمال لطافت اصل ہر گاہ محمد رسول اللہ را از لطافت ظل نبود خدائے محمد را صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم چگونہ ظل بود موجودات در خارج بالذات و بالاستقلال حضرت ذات ست تعالیٰ و صفات ثمانیہ حقیقیہ او تعالیٰ و تقدس و ماسوائے آن ہر چہ باشد بایجاد او تعالیٰ موجود گشتہ ست و ممکن و مخلوق و حادث ست و ہیچ مخلوق ظل خالق خود نیست و غیر از مخلوقیت ہیچ انتسابے بخالق تعالیٰ و ماورائے آن نسبت کہ شرع بآن وارد ست ندارد و آین علم بظلیت عالم سالک را در راہ بسیار بکار مے آید و کشان کشان باصل مے برد و چون بکمال عنایت منازل ظلال را طے کردہ باصل برسد بمحض فضل او تعالیٰ میابد کہ این اصل ہم حکم ظل داشتہ ست و شایان مطلوبیت نبودہ کہ بداغ امکان متسم ست و مطلوب ماورائے حیطہ ادراک و وصل و اتصال ست

رَبَّنَآ اٰتِنَا مِنْ لَّدُنْكَ رَحْمَةً وَّهَيِّئْ لَنَا مِنْ اَمْرِنَا رَشَدًا ۱ھ

ہدایت بیستم

دربیان قطع منازل و رسیدن باصل خود و مراتب نزول فائدہ (۱) من مکاتیب

سلہ قولہ موہم بضم میم و کسر ہا بوہم انداز ندہ و تولید یعنی زایانیدن یعنی قول بثبوت ظل مر حق را سبحانہ و تعالیٰ اندرین وہم اندازد کہ حق سبحانہ از خود مثل خود زایانیدہ ست تعالیٰ اللہ عن ذلک علوا کبیرا لیس کمثلہ شیء وہو السمیع البصیر ۵۲ یعنی مکتوب دو صد و نود دوم از جلد اول ۱۲

شیخی[۱] و امامی قدسنا اللہ تعالی بسرہ السامی عارفیکہ قطع منازل وصول
نمودہ باصول خود رسیدہ است چون خواہند کہ ویرا بعالم بازگردانند و بنزول بجہت
ہدایت و ارشاد مشرف سازند نورے از اشعات (شعاعہائے) انوار قدم در قلب وے کہ در حریم
غیب ہویت ست مے نہند و بقائے بآن نور کہ مستفاد از مرتبۂ وجوبست میدہند
تا آنکہ این عارف بتمام خود بآن نور متلون میشود و بصبغ الٰہی جل جلالہ منصبغ میگردد
و طالبان را نیز بہمان رنگ مے برآرد تا زمانیکہ این عارف بقید حیات این جہانی مقید ست
و بہ تعلقات بدنی متعلق بہمان شعلۂ مودع خرسند ست و بجزئی از کلی قانع و بحکم
المجاز قنطرۃ الحقیقۃ در مجاز نیز چون عشق بکمال الکمال رسد و عاشق در خود نشانی
از معشوق یابد و آثار معشوق در خرابۂ عاشق ظاہر آید میتواند کہ بہمان نشان خورسند
شود و از معشوق اعراض نماید چنانچہ از مجنون عامری مے آرند کہ وقتے لیلی نزدیک وے
شد گفت الیک عنی فان حبک شغلنی عنک نظم گفت رو رو کہ آنچنانم من
کہ بجز عشق تو ندانم من * عشق تو اے نگار فرزانہ * آنچنان کرد در دلم خانہ
کہ ترا ہم نماند گنجائی * بعد ازین خوش ترم بہ تنہائی * بر سر اصل سخن رویم و گوئیم
کہ آنچہ از عارف مرجوع درین نزول مقصود بود چون بانجام رساند و وقت وصال وے
در رسد و از رفاقت بدن کہ مدتے بآن الفت گرفتہ بود اعراض نماید و ندائے اللّٰہم[۲]
الرفیق الاعلی برآرد و این زبان بر وفق الموت جسر (بل) یوصل الحبیب الی الحبیب
بکلیت خود متوجہ جناب قدس عظمت جلالت گردد و از تنگنائے شہود جزئی وارستہ

---

[۱] مضامین این مکتوب ماخوذ اند از مکتوب دوازدہم از جلد ثانی حضرت مجدد رض در انجا بتفصیل تمام مرقوم ست و توضیح زیادہ تر ازین ۱۲

[۲] ای اللہم الحقنی بالرفیق الاعلی والمراد بہ الملائکۃ المقربون او العباد الصالحون بالمعنی الاعم او النبیون او الحق سبحانہ او الجنۃ او حظیرۃ القدس وقیل غیر ذلک ۱۲ منہ صحیحہ سلمہ اللہ تعالی

بعرصۂ شہودِ کلّی تبختر نماید باید دانست کہ ملائکۂ کرام علیٰ نبیّنا وعلیہم
السّلامُ ہرچند مشاہدِ اصل اند وہمیشہ شہودِ کلّی دارند امّا شہودیکہ انسان را درین
مرتبہ میسّر گشتہ است فوق شہودِ ملک ست بلکہ شہودیکہ عارف را در دنیاست ہرچند
جزئی ست امّا خصوصیّتے دارد کہ ملک را نیست وآن آنست کہ شہودِ جزئی انسان
را کالجزء ساختہ اند وانسان را از نفسِ خود گذرانیدہ بآن جزئی بقا بخشیدہ اند ومشاہدۂ
ملک ازینچنین ست کہ وے از بیرون نظارہ مینماید واز شہودِ خود چیزے بدست آرد
شَتَّانَ مَا بَیْنَ الْمُشَاھَدَتَیْنِ بشنو بشنو آنچہ بالا مذکور شد کہ شہودِ انسان جزئیست
در مرتبۂ اولیٰ ست از مراتبِ نزول اگر شمّہ از خصائصِ مراتبِ نزول کہ بشر بآن
ممتاز ست در معرضِ بیان آرد وکمالاتِ مختصّہ واسرارِ مخفیۂ انسان را کہ افضل
خلائق ست جلوہ گر سازد نزدیک ست کہ نزدیکان دوری جویند وواصلان راہِ ہجر
پویند ؎ وَمِنْ بَعْدِ ھٰذَا مَا یَدِقُّ صِفَاتُہٗ ٭ وَمَا کَتْمُہٗ اَحْظٰی لَدَیْہِ وَاَجْمَلُ ٭
وَالسَّلَامُ عَلٰی مَنِ اتَّبَعَ الْھُدٰی **فائدہ** (۲) مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ
الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ اِعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰہَ سُبْحَانَہٗ وَتَعَالٰی اَظْھَرَ عَلٰی اَنَّ
فِی الْکَائِنَاتِ نُقْطَۃً ھِیَ مَرْکَزُ الْعَالَمِ الظِّلِّیِّ وَتِلْکَ النُّقْطَۃُ اِجْمَالُ جَمِیْعِ الْعَالَمِ
وَالْعَالَمُ بِتَمَامِہٖ تَفْصِیْلُ ذٰلِکَ الْاِجْمَالِ وَتِلْکَ النُّقْطَۃُ کَالشَّمْسِ فِی السَّمَاءِ بِھَا یَتَنَوَّرُ
مَا فِی الْاٰفَاقِ فَکُلُّ مَنْ یَتَّصِلُ اِلَیْہِ الْفَیْضُ مِنْہُ سُبْحَانَہٗ یَکُوْنُ بِتَوَسُّلِ تِلْکَ النُّقْطَۃِ
وَتِلْکَ النُّقْطَۃُ مُحَاذِیَۃٌ لِنُقْطَۃِ غَیْبِ الْھُوِیَّۃِ وَتِلْکَ النُّقْطَۃُ کَائِنَۃٌ فِیْ مَرْتَبَۃِ النُّزُوْلِ
فَمَا لَمْ یَکُنِ النُّزُوْلُ فِیْ ھٰذِہِ الْمَرْتَبَۃِ مِنَ الْھُبُوْطِ وَالْاَسْفَلِیَّۃِ لَا یَکُوْنُ الْعُرُوْجُ اِلٰی
تِلْکَ الْمَرْتَبَۃِ الْمُسَمَّاۃِ بِغَیْبِ الْھُوِیَّۃِ وَھٰذَا النُّزُوْلُ لِلدَّعْوَۃِ وَالتَّکْمِیْلِ وَفِیْ ذٰلِکَ

فی مرتبۃ

التُّزُولِ الَّذِی یَکُونُ بِمَرْتَبَۃِ تِلْکَ النُّقْطَۃِ یَتَخَیَّلُ کَاَنَّ التَّوَجُّہَ اِلَی الْعَالَمِ وَالظَّھْرَ اِلَیْہِ سُبْحَانَہٗ وَظَھَرَ اَنَّ ھٰذَا التَّوَجُّہَ اِلَی الْعَالَمِ وَالْاِنْقِطَاعَ عَنْہُ سُبْحَانَہٗ اِنَّمَا ھُوَ اِلَی الْمَوْتِ فَاِذَا جَاءَ وَقْتُ الْوِصَالِ نَعَکَسَ الْحَالُ فَفِی ھٰذِہِ النَّشْاَۃِ الْفِرَاقُ وَالشَّوْقُ مِنَ الْجَانِبَیْنِ وَالْمُلَاقَاۃُ اِنَّمَا یَکُوْنُ بَعْدَ الْمَوْتِ فَظَھَرَ مَعْنَی حَدِیْثِ الْقُدْسِیِّ[1] اَلَا طَالَ شَوْقُ الْاَبْرَارِ اِلٰی لِقَائِیْ وَاَنَا اِلَیْھِمْ لَاَشَدُّ شَوْقًا **وَاعْلَمْ** اَنَّہٗ مَعَ تَحَقُّقِ التُّزُوْلِ فِیْ ھٰذِہِ الْمَرْتَبَۃِ لَیْسَ بَیْنَ السَّالِکِ وَبَیْنَ اللّٰہِ سُبْحَانَہٗ حِجَابٌ بَلِ الْحُجُبُ کُلُّھَا مَفْقُوْدَۃٌ وَلٰکِنَّ التَّوَجُّہَ اِلَیْہِ سُبْحَانَہٗ مَفْقُوْدٌ بَلِ التَّوَجُّہُ ثَمَّہٗ بِتَمَامِہٖ اِلَی الْخَلْقِ فَھٰذَا مَقَامُ الدَّعْوَۃِ وَقَدْ یَقَعُ التُّزُوْلُ مِنْ تِلْکَ النُّقْطَۃِ الَّتِیْ ھِیَ مَرْکَزُ دَائِرَۃِ الْعَالَمِ الظِّلِّیِّ اِلَی النُّقْطَۃِ الَّتِیْ ھِیَ مَرْکَزُ دَائِرَۃِ الْعَدَمِ وَھُوَ مَقَامُ الْکُفْرِ بِاللّٰہِ تَعَالٰی وَالْاِنْکَارِ عَنْہُ سُبْحَانَہٗ وَعَنْ اَنْبِیَائِہٖ صَلَّی اللّٰہُ عَلَیْھِمْ وَسَلَّمَ وَعَنْ اٰیَاتِہٖ تَعَالٰی وَیَقَعُ الْعُرُوْجُ عَنْ تِلْکَ النُّقْطَۃِ اِلٰی مَرْکَزِ دَائِرَۃِ الْاَصْلِ الَّتِیْ ھِیَ دَائِرَۃُ مَقَامِ الْاَنْبِیَاءِ عَلَیْھِمُ السَّلَامُ وَتِلْکَ النُّقْطَۃُ الَّتِیْ ذَکَرْنَاھَا ظُلْمَانِیَّۃٌ غَایَۃَ الظُّلْمَۃِ فَالتُّزُوْلُ فِیْ ذٰلِکَ الْمَقَامِ لِتَنْوِیْرِہٖ وَاِشْرَاقِہٖ اَمْرٌ عَظِیْمُ الْقَدْرِ وَمُقَابِلُھَا نُقْطَۃُ الْاِسْلَامِ وَھِیَ النُّقْطَۃُ الَّتِیْ یَقَعُ الْعُرُوْجُ اِلَیْھَا بَعْدَ ھٰذَا التُّزُوْلِ الظُّلْمَانِیِّ وَمِصْبَاحُ تِلْکَ النُّقْطَۃِ الظُّلْمَانِیَّۃِ کَلِمَۃُ لَا اِلٰہَ اِلَّا اللّٰہُ وَالسَّلَامُ **فائدہ (۳)** مِنْ مَکَاتِیْبِ[2] شَیْخِیْ وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ تَعَالٰی بِسِرِّہِ السَّامِیْ بَعْدَ الْحَمْدِ وَالصَّلٰوۃِ وَاِرْسَالِ التَّحِیَّاتِ میرساند مکتوب[3] مرغوب کہ متضمن اذواق علیہ واحوال سنیہ بود رسید خوشوقت ساخت وسبب فرحت دل وراحت جان گردید نوشتہ بودند کہ باوجود نسبت محبوبیت واسرار متعلقہ آن جانب تکمیل وارشاد

---

[1] اعلم ان معنی ہذا الحدیث صحیح مطابق لحدیث من تقرب الی شبرا تقربت الیہ ذراعا الحدیث ۱۲ [2] یعنی در حصہ سی ودوم از جلد ثالث ۱۲ مولانا [3] یعنی مکتوب حضرت شیخ خواجہ سیف الدین فرزند پنجم عروۃ الوثقی خواجہ محمد معصوم قدس اللہ تعالی سرہما ۱۲ لمصححہ سلمہ ربہ

روز افزونست چرا روز افزون نبود کہ افضلِ محبوبان سَرورِ دین و دنیاست و نیز جانبِ
اِرشاد و تکمیل درویے عَلَیہِ وَعَلیٰ اٰلِہٖ اَفضَلُ الصَّلَوٰاتِ وَاَکمَلُ التَّحِیَّاتِ از ہمہ زیادہ
تر بود مرقوم نمودہ بودند کہ بعضے اوقات بمباشرتِ اُمورِ مُباحہ نزول واقع میشود و
تا تشبّث بآن ننماید معاملۂ تکمیل زبون مے افتد یعنے اِرتکاب بعضے رُخَص و مُباحات
تقویتِ جانبِ بشریّت میکند کہ مُمِدِّ تکمیل ست و اِرتکابِ عزیمت و مُستحب پرورشِ
جانبِ ملکیّت مینماید و از کمالاتِ بشریت و دعوت حظے ندارد و اَولیاءِ مرجوعین
تکمیلِ ہر دو جانب میکنند و ملکیت را با بشریت جمع ساختہ اند این اکابر بمرادِ حق
جلّ وَعَلا قائم اند شعر لِاَنِّیْ فِی الْوِصَالِ عُبَیْدُ نَفْسِیْ ٭ وَفِی الْھِجْرَانِ مَوْلیٰ لِلْمَوَالِیْ ٭
بیت ہجر یکہ بود مرادِ محبوب ٭ از وصل ہزار بار خوشتر ٭ مضمونِ حدیث ست
اِنَّ اللّٰہَ کَمَا یُحِبُّ اَنْ یُّؤْتیٰ بِعَزِیْمَۃٍ یُحِبُّ اَنْ یُّؤْتیٰ بِرُخْصَۃٍ باید دانست
مُباح کہ مقرون بہ نیتِ صالحہ شود داخلِ مُستحبات میگردد و رخصت عزیمت میشود
نَوْمُ الْعُلَمَآءِ عِبَادَۃٌ شنودہ باشند علی الخصوص مُباح کہ بامرِ او تعالیٰ بوقوع آید
داخلِ فرائض و واجبات میگردد چنانچہ این معنی بہ تفصیل از مکتوباتِ جلد ثانی حضرتِ
ایشان واضح و لائح ست فائدہ (۴) مِنْ مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ
الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالیٰ عَنْہُ فضائل و کمالاتِ رُجوع بسیار ست صاحبِ توجّہ نسبت
بصاحبِ رُجوع قطرہ ایست نسبت بدریائے محیط این رُجوع از فضائلِ نبوّت ست و
آن توجّہ از آثارِ ولایت شَتَّانَ مَا بَیْنَہُمَا اما فہم ہرکس باین کمال نرسد فائدہ (۵)
عبدِ ضعیف گوید رَحِمَہُ اللّٰہُ سُبْحَانَہٗ روزے این فقیر در خدمتِ پیرِ دستگیر عرض نمود

---

۵۱ چنگ در زدن ۱۲ ۵۲ و تمامہ سہ و شغلی بالحبیب بکل حال ٭ احب الی من شغلی بحالی ۱۲ ۵۳ یعنی خوابِ دانشمندان بعبادت ست
و این قول تلمیح بحدیث مرفوع کہ غزالی در احیا آوردہ بزیادت والفہ تسبیح یعنی و دم او تسبیح ۱۲ ۵۴ یعنی مکتوب دو صد و ہشتاد و دوم از
جلد اول ۱۲

که استماع یافته که حضرت مجدّدِ الف ثانی رضی اللهُ تعالیٰ عنهٗ میفرمودند که قرأتِ بعضے سُوَرِ قرآنی مُثمِرِ عُروج میشود و قرأتِ بعضے مُنتِجِ نزول و التماس تعیینِ آنها کرد فرمودند که حضرت مُجدّدِ الف ثانی میفرمودند که هرگاه سُورهٔ الم نشرح میخوانم همچو نزول واقع میشود که چنانچه کلوخ از بالا مے افتد و سُوره که مُثمرِ عُروج باشد بالفعل بخاطر نیست امّا سوره سبّح اسم در عُروج دخلے عظیم دارد +

خاتمه در بیانِ بعضے خصائص

فائده (۱) مِن مَکاتیبِ المحبوبِ الصّمدانی مُجدّدِ الالفِ الثّانی رضی اللهُ تعالیٰ عنهٗ بدانند که چنانچه حضرتِ حق جلّ و علا ذاتِ خود را دوست میدارد همچنین صفات و افعالِ خود را نیز دوست میدارد و هر کدام ازین افرادِ محبّت دو اعتبار دارند مُحِبّیّت و محبوبیّت ظهورِ کمالاتِ محبوبیّتِ ذاتیه در حضرتِ حبیب الله ست صلّی اللهُ تعالیٰ علیهِ وعلیٰ اٰلهٖ وسلّم و ظهورِ کمالاتِ مُحِبّیّتِ ذاتیه در حضرتِ کلیم ست علیٰ نبیّنا وعلیهِ الصّلوٰةُ والسّلامُ و ظهورِ محبوبیّتِ اسما و صفات در انبیاءِ دیگر متحقّق ست علیهمُ الصّلوٰاتُ والبرکاتُ در رنگِ مُحِبّیّتِ آن و چون اسما و صفات و افعال را ظلال ست ظهورِ محبوبیّتِ ظلالِ اسما و صفات در اولیاءِ محبوبین کائن[2]

فائده (۲) مِن مکاتیبِ المحبوبِ الصّمدانی مُجدّدِ الالفِ الثّانی رضی اللهُ تعالیٰ عنهٗ ذاتِ حضرتِ حق سبحانهٗ و تعالیٰ فی حدِّ ذاته جمیل ست و حُسن و جمالِ ذاتی او را ثابت ست نه آن حُسن و جمال که مکشوف و مُدرَکِ ما گردد و در تعقّل و تخیّلِ ما درآید مع ذلک در آنحضرت مرتبه الیست اقدس که این حُسن و جمال هم از غایتِ عظمت و کبریائیِ آن بآن مرتبه نمیتواند رسید

---

[1] یعنی مکتوب بست و هشتم از جلد ثانی و لیکن بطریقِ انتخاب ۱۲ مولانا سلّمه ربه [2] در رنگِ مُحِبّیّتِ آن ظلال که در اولیاءِ مریدین و محبّین متحقّق هست ۱۲ [3] یعنی مکتوب نود و چهارم از جلد ثالث ۱۲ مولانا سلّمه الله تعالےٰ

[حاشیه: ن میفرمودند — ن چنان همچو — ن گویا — ن درخاطر — خاطر بزرگ عقل و فهم قاصر است]

بحسن و جمال متصف نیستو اند ساخت تعینِ اول کہ تعین وجودیست تعین آن کمال و جمال ذاتیست و ظلِ اول آنہا و ازان مرتبۂ اقدس کہ کمال و جمال را ہم آنجا گنجایش نیست در آن مرتبہ تعین ہیچ کائن نیست کہ او از غایت عظمت و کبریائی بہیچ تعین متعین نمیگردد۔ در کدام آئینہ درآید او۔ مع ذٰلک سرے و نشاۂ از آن مرتبۂ اقدس در مرکز دائرۂ این تعین اول ودیعت نہادہ اند و نشانے از آن بے نشان آنجا تعبیہ نمودہ اند چنانچہ تعین اول منشاء ولایت خلیلی ست آن سر و آن نشاۂ کہ در مرکز این تعین نہادہ اند منشاء ولایت محمدیست علی صاحبہا الصلوٰۃ والسلام و آن حسن و جمال ذاتی کہ تعین اول ظل آنہاست شباہت بصباحت دارد کہ در عالم مجاز از قبیل حسن خد و جمال خال ست و آن سر و نشاۂ کہ در مرکز ودیعت نہادہ اند مناسبت بملاحت دارد کہ ورائے رشاقت قد و صباحت خد ست و ورائے حسن چشم و جمال خال امریست ذوقی تا ذوق ندہند در نیابد شاعرے گوید ؎ آن دارد آن نگار کہ آنست ہرچہ ہست۔ آنرا طلب کنید حریفان کہ آن کجاست۔ ازین بیان تفاوت درمیان این دو ولایت دریاب ہرچند ہر دو از قرب حضرت ذات تعالیٰ و تقدس ناشی میگردند اما مرجع یکے کمالات ذات ست و مآل دیگرے صرف ذات تعالےٰ

فائدہ (۳) من مکاتیب المحبوب الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ

حضرت پیغمبر علیہ وعلی آلہ الصلوات والتسلیمات مسمی بدو اسم ست و ہر دو اسم مبارک او در قرآن مجید مسطور ست فرمود محمد رسول اللہ و نیز فرمود در حکایت بشارت روح اللہ اسمہ احمد و ہر کدام این دو اسم مبارک را ولایت علیحدہ است

ظلِ اول آن مرتبہ قدس کہ کمال

کنند

خوبروی
رخسار
نیکوئی
نمکینی
پیدا
عیسٰی علیہ السلام

۱ یعنی مکتوب نود و ششم از جلد ثالث ۲ مولانا سلمہ ربہ ۳ الاضافۃ ہنا للتشریف کما فی ناقۃ اللہ و بیت اللہ قال اللہ تعالیٰ وکلمتہ القاہا الی مریم وروح منہ کما قال وسخر لکم ما فی السموات وما فی الارض جمیعا منہ۔ لمصححہ سلمہ اللہ تعالیٰ

ولایتِ محمدی ہر چند ناشی از مقامِ محبوبیّتِ اوست علیہ الصلوٰۃ والسلام امّا آنجا محبوبیّتِ صرف کار نیست بلکہ ممتزج از نشأۂ محبّیت نیز دارد اگرچہ آن مزج او را بالاصالۃ ثابت نباشد امّا مانعِ مقامِ محبوبیّتِ صرف ست و ولایتِ احمدی ناشی از محبوبیّتِ صرف ست کہ شائبۂ محبّیت ندارد آین ولایت از ولایتِ سابق پیش قدم ست و بیک مرحلہ بمطلوب نزدیکتر ست و بہ محب مرغوب تر چہ محبوب ہر چند در محبوبیّت تمامتر بود استغنا و بے نیازیِ او کاملتر باشد و در نظرِ محب زیباتر در آید و رعناتر نماید و بیشتر محب را بخود منجذب سازد و شیفتہ و والہ تر گرداند

نہ تنہا آفتم زیبائیِ اوست ٭ بلائے من زناپروائی اوست ٭ مراد از بلا افراطِ عشق ست کہ مطلوبِ عاشق ست سبحان اللہ احمد عجب اسمیست سامی کہ مرکب از کلمۂ مقدسۂ اَحد ست و از حلقۂ حرفِ میم کہ از غوامضِ اسرارِ الٰہیست جلّ شانہٗ در عالمِ بیچون و گنجایش ندارد کہ در عالمِ چون تعبیر از آن بسرِّ مکنون بغیر از حلقۂ میم توان کرد اگر گنجایش میداشت حضرتِ حق سبحانہٗ و تعالیٰ بآن تعبیر میفرمود آحد اَحد ست کہ لاشریک لہ است و حلقۂ میم طوقِ عبودیت ست کہ بندہ را از مولیٰ متمیز گردانیدہ است پس بندہ ہمان حلقۂ میم ست و لفظِ اَحد از برائے تعظیمِ او آمدہ ست و اظہارِ اختصاصِ او کردہ علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام ع چو نام این ست نام آور چہ باشد ٭ بعد از ہزار سال کہ آنرا تاثیرے نہادہ اند در تغیرِ امورِ عظام معاملۂ آن ولایت باین ولایت کشید و ولایتِ محمدی بولایتِ احمدی انجامید و کار و بار از دو طوقِ عبودیّت بیک طوق رسید و بجائے طوقِ نخستین حرفِ الف کہ رمزے از ربّ اوست متمکن گشت تا محمد احمد شد علیہ و علیٰ آلہ الصلوٰۃ والسلام بیانش آنست کہ دو طوقِ عبودیّت عبارت از دو حلقۂ میم ست

حاشیہ: پیدا۔ آمیزش۔ بلکہ۔ آمیزش۔ دیگر۔ زیبائی۔ سرکشتہ۔ بزرگ۔ پوشیدہ۔ محمدی۔ احمدی۔ ازین بزرگترین وقتیکہ عمر بنا مع احمد یعنی ... نامور ... بجز ... نام آور ... بادشاہ

که در اسمِ مبارکِ محمد اندراج یافته است تواند بود که آن دو طوق اشارت بدو تعیّن او باشد علیه وعلیٰ آلهٖ الصلوٰة والسلام یکے ازان دو تعیّن جسدی بشری ست و دوم تعیّن روحی ملکی و در تعیّنِ جسدی هر چند بواسطهٔ عروضِ موت فتور رفته بود و تعیّنِ روحی قوت گرفته امّا اثرِ آن تعیّن باقی مانده بود هزار سال بایست تا آن اثر نیز زائل شود و نشانے ازان تعیّن نماند و چون هزار سال آخر آمد و اثرے ازان تعیّن نماند یک طوقِ عبودیت ازان دو طوق گسسته شد و زوالے و فنائے بآن طاری گشت و الفِ الوهیت که آنرا در رنگِ بقا باللّٰه توان گفت بجائے آن نشست ناچار محمد احمد گشت و ولایتِ محمدی بولایتِ احمدی انتقال فرمود پس محمد عبارت از دو تعیّن آمد و احمد کنایت از یک تعیّن باشد و بس پس این اسم بحضرتِ اطلاق اقرب باشد و از عالم دورتر سوال فنا و بقا که مشایخ قرار داده اند و ولایت را بآن مربوط ساخته بچه معنی ست و این فنا و بقا که در تعیّنِ محمدی گفته شد بکدام معنی جواب فنا و بقا که ولایت بآن مربوط ست فنا و بقاءِ شهودی ست اگر فنا و زوال ست باعتبارِ نظر ست و اگر بقا و ثبات ست هم باعتبارِ نظر آنجا صفاتِ بشری را استتار ست نه زوال و فنائے این تعیّن نه اینچنین ست بلکه اینجا صفاتِ بشری را زوالِ وجودی متحقق ست و انخلاع از جسدی بروحی کائن و در جانبِ بقا اینجا نیز هر چند بنده حق نشود و از بندگی نه برآید امّا بحق نزدیکتر مے افتد و معیت بیشتر پیدا میکند و از خود دورتر گشته احکامِ بشری ازوے مسلوب تر میگردد باید دانست که این عروجِ محمدی که مربوط بانتفاءِ صفاتِ بشری ست هر چند کار و بار او را علیه وعلیٰ آلهٖ الصلوٰة والسلام بالاتر برد و بذروهٔ[له] علیا رسانید و از کشاکشِ غیر و غیریت وارهانید امّا معامله بر امتانِ او علیه وعلیٰ آلهٖ الصلوٰة والسلام تنگ تر گشت و نورِ هدایتِ او که بواسطهٔ مناسبتِ بشریت بود کمتر شد و توجهیکه بحالِ

[له] بالضم وبالفتح بلندی کوه و سر کوه ۱۲

این واپس ماندگان داشت قلّت پیدا کرد و بکلیّت متوجہ قبلۂ حقیقی گشت واے بر آن
رعایا کہ بادشاہ بحالِ شان نپردازد و بکلیّت بمحبوبِ خود متوجہ شود آز ینجاست کہ بعد از
ہزار سال ظُلُماتِ کفر و بدعت مُستولی گشتہ است و نورِ اسلام و سُنّت نقصان پیدا کردہ[1]
رَبَّنَا اَتْمِمْ لَنَا نُوْرَنَا وَاغْفِرْ لَنَا اِنَّکَ عَلٰی کُلِّ شَیْءٍ قَدِیْرٌ **فائدہ (۴)** مِنْ مَکَاتِیْبِ شَیْخِیْ[2]
وَاِمَامِیْ قَدَّسَنَا اللّٰہُ بِسِرِّہِ السَّامِیْ عِلْمِ ممکن چونکہ بحصولِ صورتِ معلوم ست در نفسِ
عالِم و موجبِ تأثُّرِ عالِم ست بمعلوم لاجرم سببِ تلوُّن و تغیُّرِ عالِم ست کہ مُستلزمِ نقص
ست و علمِ واجب تعالیٰ از کیفیّتِ حصول مُنزّہ و مُبرّا است پس اگر علمِ عارفِ کامل
بحکمِ تَخَلَّقُوْا بِاَخْلَاقِ اللّٰہِ ازین قبیل بود و از تأثُّر و تغیُّر وارہد و از نقص بکمال آید مستبعد
نبود و درین وقت خطرات و حدیثِ نفس باشد و ہیچ ازان تأثُّر و تغیُّر نبود کما فِی الْکَلَامِ
النَّفْسِیِّ الْقُدُسِیِّ الْقَائِمِ بِذَاتِہٖ تَعَالٰی این معرفت از معارفِ غریبہ است و از اسرارِ خفیہ
فائدہ (۵) عبدِ ضعیف گوید رَحْمَۃُ اللّٰہِ تَعَالٰی سُبْحَانَہٗ عَلَیْہِ کہ ہمین سرّ ست کہ در بیانِ
فناءِ قلبی در تحقیقِ رفعِ خطرۂ دماغ وعدۂ بیانِ آن در خاتمہ رفتہ بود **فائدہ (۶)** مِنْ
مَکَاتِیْبِ الْمَحْبُوْبِ الصَّمَدَانِیْ مُجَدِّدِ الْاَلْفِ الثَّانِیْ رَضِیَ اللّٰہُ تَعَالٰی عَنْہُ بخاطر بود کہ شمّہ از[3]
صَباحت و مَلاحت کہ در حدیثِ نبوی آمدہ است اَخِیْ یُوْسُفُ اَصْبَحُ وَاَنَا اَمْلَحُ بنویسد
عَلَیْہِمَا الصَّلَوٰتُ وَالتَّسْلِیْمَاتُ و برمز و اشارت درین باب سخن گوید اما دید کہ رمز و اشارت
در اَدائے مقصود قاصر ست و مُستمعان در فہمِ آن عاجز حروفِ مقطّعاتِ قرآنی ہمہ رموز[4]
و اشارات ست بحقائقِ احوال و دقائقِ اسرار کہ درمیانِ مُحب و محبوب کائن ست لیکن
کیست کہ آنرا دریابد علماءِ راسخین کہ حکمِ خدّام و غلمانِ حبیبِ ربّ العالمین دارند و خدّام را

قلب

[1] و احتیاج بمجدد این دور افتادہ ۱۲ [2] یعنی مکتوب صد و پنجاہ و ششم از جلد اول ۱۲ مولانا سلمہ ربہ [3] یعنی مکتوب صدم از جلد ثالث ۱۲ مولانا ابو السعد سلمہ اللہ تعالے [4] مانند الٓمّ حٰمٓ صٓ قٓ نٓ الٓمّٓصٓ وغیرہا ۱۲ المصحح سلمہ اللہ تعالیٰ

جائز ست کہ بر بعضے اسرارِ خفیہ مخدوم اطلاع بود بلکہ بہ تبعیتِ مخدوم با خادم ہم جائز
ست کہ معاملات درمیان آید و بطریقِ اُلُوش شریکِ دولتِ خاصہ مخدوم گردد امّا اگر شمّہ
ازان اظہار نماید خائن بود و سرِ خود را برباد دہد و قطع البلعوم[1] کہ ابوہریرہ فرمودہ است
در حقِ او صادق آید یضیق[2] صدری ولا ینطلق لسانی نقدِ وقت ست ربنا اغفر لنا
ذنوبنا و اسرافنا فی امرنا وثبت اقدامنا وانصرنا علی القوم الکفرین والسلام علیکم
وعلی سائر من اتبع الھدی والتزم متابعۃ المصطفی علیہ الصلوات والبرکات العلی وعلی
الہ واصحابہ البررۃ التقی + + +

مسکۃ الختام لہدایۃ الانام فی بعض خصائص المحبوب

الصمدانی مجدد الالف الثانی رضی اللہ تعالی عنہ **فائدہ (۱)** من مکاتیب شیخی[3]
وامامی قدسنا اللہ تعالی بسرہ السامی الحمد للہ وسلام علی عبادہ الذین اصطفی
مخدوما در کتابتِ اخیر مندرج بود کہ در مشافہہ ہم ذکرِ بعضے از معارفِ خاصہ حضرت مجدد
الف ثانی رضی اللہ تعالی عنہ بآن درویش نمودہ میشود مثلِ گذشتن از معارفِ توحیدی
و بالا رفتن از مقامِ جذبہ و سلوک بے تکلف بتسلیم و تصدیق مینماید اے عزیز ما بہ التفاضل
آنحضرت کہ فقیر نوشتہ بود امورِ دیگر ست کہ دیدۂ عقل و وہم در ادراکِ آن خیرہ و قاصر ست
و زبانِ خیال در تبیانِ آن لال ست و این کمال کہ شما در معرضِ بیان آوردید رتبہ ایست پائین تر
از نہ نہایۂ صعودِ آن کمالات و مزایا بلکہ این کمال را کہ از کمالاتِ ولایت ست نسبت بآن
کمالات کہ متفرع بر کمالاتِ نبوت ست ہیچ اعتبارے و اعتدادے نیست کالشئی حکمِ قطرہ داشتے

---

[1] یعنی بریدہ شود حلقوم مجری الطعام وہذا قطعۃ من حدیث طویل رواہ البخاری ۱۲ [2] یعنی تنگ میشود سینۂ من و جاری نمی گردد زبان من اشارت ست بکریمہ سورۂ شعرا کہ حکایت ست از قول حضرت کلیم علیہ وعلی نبینا الصلوات والتسلیمات ۱۲ [3] یعنی مکتوب صد و ہشتادم از جلد اول کہ بنام جامع علوم ظاہری و باطنی شیخ محمد یحیی صدور یافتہ در ذکر خصائص حضرت مجدد الف ثانی رض ۱۲ لمصححہ

نسبت بدریائے محیط این کمال از قبیل علوم لائق الاظہارست و آن امور از اسرار لازم الاستتار است[۱۲] معلوم ست که علوم را با اسرار چه نسبت ست و معامله که بخلقت آنحضرت قدس سرہ وابستہ است جداست و اسرار و دقائق و نازکیها که در ذات[۱] و صفات نوشته اند[مجدد الف ثانی ۱۲] و تحقیقات و مقالات مفرده که بیان فرموده اند علیحده و معاملات اصالت و تخمیر طینت[۲] از بقیه خلقت خاتم الرسل علیه و علی آله الصلوٰة و السلام را خود چه بیان نماید[است ۱۲] و از ولایت آنحضرت که ناشی از مقام محبّیت و محبوبیت ذاتیست چه نشان دهد و از حقیقتهائے هویت که خصوصیت با یشان دارد و آن حقیقت مخزن رحمتهائے نامتناهی ست که یک چشمهٔ آن درین نشاء بهن گشته و چشمه دیگر بنشاء دیگر ذخیره شده و صفت رحمن و ارحم الراحمین هم ازان حقیقت انباع[ذا نبع ۱۲] یافته است و ایضاً ترقی از تعین اول اثبات نموده اند و دیگران ازان منع نموده اند[ن] و منتهائے[منتهی ۱۲] سیر و سلوک را تا اینجا گفته[اند ۱۲] و فوق آن مرتبهٔ اطلاق و لاتعین و ذات بحت تصور نموده که سیر و سلوک[حضرت ایشان ما مشایخ دیگر ۱۲] و علم و معرفت را دران حضرت ممتنع دانسته[اند ۱۲] و حضرت ایشان چندین مراتب و تعینات از گذشت آن اثبات فرموده اند و تعین اول را بمراحل ازان بالا برده بلاتعین خود چه رسد و دقائق حقیقت محمدی و حقیقت قرآنی و حقیقت کعبهٔ ربانی و حقیقت صلوٰة و حقیقتے که فوق این حقائق ست که آنحضرت به بیان آن ممتاز اند در مکتوبات مسطورست و کمالات حقیقت ولایت محمدی و ولایت ابراهیمی و ولایت موسوی و ولایت احمدی[محرر دمذکور ۱۲] و کمالات انبیا و خصوصیات رسل و مزایائے اولو العزم[نا] و مبادی تعینات هر کدام ازین بزرگواران و خصوصیت حضرت روح الله و حضرت مهدی موعود و مبادی تعینات ملاء اعلیٰ[او] و ولایت حضرت صدیق و مبدا تعین او رضی الله تعالیٰ عنه که بیان فرموده اند تا کجا نویسد علیٰ نبیّنا و علیٰ سائر الانبیاء و الملائکة و الاولیاء الصلوات و التسلیمات و علیٰ اتباعهم و همچنین تفاوت اقدام و اصلان

---

[۱] یعنی در ذات حق و صفات حق جل و علا حضرت مجدد الف ثانی قدس سره نوشته اند ۱۲

باز فرموده

[۲] یعنی غیر بعض کل حضرت ایشان از بعضیه ۱۲

اولی العزم

بحقیقتِ صلوٰۃ و مزیتِ انبیا در ینجا وصفوفِ اربعۂ این بزرگواران علیہم التحیات
وخصوصیتِ انبیا کہ اسامی مُتبرکہ آنہا در قرآنِ مجید مسطور ست علیہم الصلوات وآنکہ مقامِ
آن سرور را علیہ السلام برہمہ این مقامات سروریست ونصیبے کہ آنحضرت را ازین مقام ثابت
ست ونصیبِ حضرتِ مہدیِ موعود ازان ومنشا اصالت وولایتِ خود واصالت حضرتِ
مہدی علیہ الرضوان تا کجا شرح دہد ودر مرضِ موت اسرار ودقائق کہ بیان فرمودہ اندو
کمالاتِ اہلِ بیتِ آنسرور علیہ الصلوٰۃ والسلام وبعضے از خدماتِ شائستہ خود نسبت بایشان
بچہ طریق معقول سازد وحقائقِ قیومیت ودقائقِ مقامِ خلّت ومزایائے محبت واسرارِ صباحت
وملاحت وامتزاجِ این دو حسن مطالعہ نمودہ باشند واسرارِ مقطعات کہ دریا لا رمزے ازان
گذشتہ دریائیست بے پایان کہ در گفت وشنود نیامد و سربستہ رفتند وآنچہ نوشتہ اند کہ
کہ مکشوفاتِ خود را برابرِ معارفِ آنحضرت میداند سخن در فہمِ معارفِ آنحضرت ست بلکہ در فہمِ
اصطلاحِ شیخ محی الدین ابن عربی قدس سرہ میرود کہ بمراحل ازان دور ست برابری بآن
جستن خیالِ محض ست کہ از نادانی وخام خیالی ست بسا نادان کہ از روئے جہلِ مرکب اعتماد بر
بعضے وقائعِ خود ہا نمودہ در توہماتِ فاسدہ افتادند ومردم را از راہ بردند ضلّوا فاضلّوا
ضاعوا فاضاعوا برابری جستن فرعِ ادراک بلکہ فرعِ تصور ست کہ بوقوع نیامدہ برابری کجا
ومساوات کو ۵ بخواب اندر مگر موشے شتر شد فائدہ (۲) من خطبۃِ دفترِ الثالث من
مکاتیبِ المحبوبِ الصمدانی مجدد الالفِ الثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ حبذا وقت وحالِ
آن ناظرانِ سلیم البال کہ چون سوادِ نظر برین مداد کہ سوادِ اعظمِ اسرار وحکم ست بکشایند
بإعلامِ ربانی ازان مدادِ امدادِ حضور یابند وازان سوادِ سویدائے دل را پُر نور وخوشتاب
مآلِ آن قاریانِ مستقیم الاحوال کہ چون لسانِ شان آشنائے این شگرفِ قلزم گردد بالہامِ سبحانی

جانِ شان در شکرِ شکر و سکرِ سکر گم گردد و مرحبا مر آن ہمجنسانِ پاک نہاد و مستعدانِ
نیک اعتقاد را کہ چون از غایتِ دقت و غموض جمالِ این نکات و رموز کہ ورا طورِ عقل ست
بریشان پردہ نکشاید بر عدمِ یافت و قصورِ دریافتِ خویش راجع داشتہ راہِ صدق و نیاوبان
دکسے را از ایشان جز ایشان نداند گویان ہمہ را مسلّم دارند و نقدِ ثمراتِ سعادتِ ابدیہ از ان
بدست آرند ذٰلِكَ لِمَنْ خَشِيَ رَبَّهٗ واحسرتا بران خوانندگانِ کج بین و شنوندگانِ
سخن چین کہ آنچہ ازین مُلہماتِ غیبیہ بفہمِ شان درآید و موافقِ طبعِ شان آید بر مہارتِ
قال و تحتِ خیالِ صاحبِ این مقال راجع دارند و آنچہ ازین بیان چنین چنان نیابند از
کوتاہیِ نظر زبانِ خویش را دراز کنند و بحکم اَلْمَرْءُ لَا يَزَالُ عَدُوًّا لِّمَا جَهِلَ جنگِ جنگ
ساز کنند ندانستہ اند کہ این طائفۂ علیہ در اظہارِ این اسرارِ خفیہ درمیان نیند و ایشان
نیند این ہمہ الحان زِ مطرب ست اللہ سبحانہٗ اِخوانِ ما را السرائرِ غیبِ خویش و اسرارِ غیب
پاکدلانِ صفا کیش بینا گرداناد و از قیدِ کید و غل و غلِ مخلصانِ عالم آن سر کہ برپائے
دل و گردنِ خاطر دارند مخلصی بخشاد **فائدہ** مِن کلامِ شیخی و امامی قدّسنا اللہ تعالیٰ
بسرّہِ السّامی حضرتِ حق سبحانہٗ و تعالیٰ امثالِ ما مہجوران را ایمانے باین معانی دہاد
و شربے ازین مشرب روزی کناد بالنبیِّ وَ اٰلِهِ الْاَمْجَادِ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ الصَّلَوَاتُ وَ
الْبَرَكَاتُ اِلٰی يَوْمِ التَّنَادِ **تاریخِ اتمام** بعد از اختتامِ این رسالہ برکات
انجام بعضے اصحابِ فیض و الہام تاریخِ اتمام مناسبِ نامِ این خجستہ فرجام چنین گفتند
الحق کہ رسالہ ما کنز الہدایات آمدہ فَحَمْدًا لِلّٰهِ سُبْحَانَهٗ عَلٰی ذٰلِكَ وَعَلٰی جَمِيْعِ نَعْمَائِهٖ وَالصَّلٰوةُ
وَالسَّلَامُ عَلٰی اَفْضَلِ رُسُلِهٖ وَسَيِّدِ اَنْبِيَائِهٖ وَعَلٰی اٰلِهٖ وَاَصْحَابِهٖ وَاَحْبَابِهٖ وَجَمِيْعِ الْاَنْبِيَاءِ وَ
الْمُرْسَلِيْنَ وَعَلَی الْمَلٰئِكَةِ الْمُقَرَّبِيْنَ وَعَلٰی اَهْلِ الطَّاعَةِ اَجْمَعِيْنَ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

کحل الجواہر

بسم اللہ الرحمٰن الرحیم

اَلحَمدُ لِلّٰہِ وَسَلَامٌ عَلٰی عِبَادِہِ الَّذِینَ اصْطَفٰی اَمَّا بعد چون سالک از حجاب ہستی و خویشتن پرستی بیرون آید و دیدۂ باطن او بکحل الجواہر معرفت مکتحل گردد آیاتے[1] کہ در نفس او بحکم آیۂ کریمہ وَفِیٓ اَنفُسِکُمْ اَفَلَا تُبصِرُونَ ای وَفِی اَنفُسِکُم اٰیَاتٌ عَظِیمَۃٌ اَفَلَا تُبصِرُونَ بِبَصَرِ البَصِیرَۃِ مُودَعْ ست مُشاہدہ نماید بعد ازان بمقتضائے مَن عَرَفَ نَفسَہٗ فَقَدْ عَرَفَ رَبَّہٗ بار در بارگاہ قدس یابد برخے از حقائق وآیات کہ در قالب انسانی تعبیہ[2] نمودہ اند مذکور میشود بگوش ہوش استماع نمایند باید دانست کہ انسان کہ عالم صغیر عبارت ازان ست مرکب از اجزاء عشرہ ہست کہ اصول آنہا در عالم کبیر ست و عالم کبیر عبارت از مجموعۂ کائنات ست چہ خلق[3] و چہ امر پنج ازان عالم خلق ست کہ نفس و عناصر اربعہ باشد و پنج ازان عالم امر ست کہ قلب و روح و سر و خفی و اخفی ست و چنانچہ اصول اربعہ عناصر در عالم خلق موجود ست ہمچنین اصول لطائف خمسۂ مذکورہ در عالم امر کہ عبارت از فوق عرش ست و بلامکانیت معروف متحقق ست و فوق عرش مجید و تحت اصول دیگر اصل قلب ست و لہذا قلب را برزخ[4] درمیان عالم خلق و عالم امر فرمودہ اند چہ منتہائے عالم خلق عرش مجید ست باین وجہ عرش را نیز برزخ گفتہ اند و رو بامر دارد و فوق اصل قلب اصل روح ست و فوق آن اصل سر ست و فوق آن اصل خفی ست و فوق آن اصل اخفی ست و چون حق جل و علا خواست کہ انسان را بمقتضائے حکمت بالغہ خود باین نوع ترکیب دہد بعد از تسویۂ قالب ہریک را ازین لطائف

[1] یعنی نشانہائے کرامت ۱۲ [2] یعنی پوشیدہ نہادہ اند ۱۲ [3] قال اللہ تعالیٰ الا لہ الخلق والامر ۱۲ [4] برزخ حائل در واقع میان دو چیز ۱۲ لمصنفہ

خمیسه تعلقی و تعشقی باین عنصر جسمانی داده از فوق عرش فرود آورده بمقام خاص
که هریک را بآن مقام مناسبت بوده متمکن ساخته لطیفهٔ قلب را در مضغه[1] که تهِ پستانِ
چپ ست و قلب صنوبریش خوانند جائے داده اند و صنوبری لقبش برائے آن
کرده اند که وے مانند ثمرهٔ صنوبر[2] مقلوب ست و اصل الاصل این لطیفه صفتِ اضافیهٔ
حق ست که عبارت از فعل و تکوین ست و کمال این لطیفه آنست که در فعلِ حق جلّ
وعلا فانی و مستهلک گردد و بهمان فعل بقا یابد و این زمان سالک خود را[3] مسلوب
الفعل خواهد یافت و افعالِ خود را منسوب بحق جلّ وعلا خواهد کرد و فنائے قلب
و تجلّی فعلی کنایت ازهمین ست و نشان و برهان وے آنست که تعلقِ علمی و حبی
بغیر حق جلّ وعلا نماند و قلب ماسوائے حق را مطلقاً و راساً فراموش سازد
بحدیکه اگر سالها یاد کند و تکلف نماید یک لحظه یاد ماسوا نتواند کرد و درین هنگام
چنانچه علمِ اشیا از وے زائل شود محبتِ اشیا بطریقِ اَولیٰ رخت بربسته باشد
و چون سالک بفنائے قلب مشرف شد داخلِ جماعتِ اولیا گشت و این فنائے
قلب بے قطع دائرهٔ امکان که عبارت از مرکز[4] فرش تا عرش تا منتهائے عالم
امر باشد و بے قطع مراتبِ عشره[5] که صوفیهٔ علیه بیان کرده اند صورت نه بندد
و نورِ قلب را زرد فرموده اند و ولایتِ این لطیفه زیر قدم حضرتِ آدم علیٰ
نبیّنا وعلیه الصلوٰة والسلام ست و هرکه آدمی المشرب باشد وصول او بجناب
قدس از همین لطیفه خواهد بود مگر بکوشش پیرِ کامل و صاحب این مشرب را



[1] یعنی پاره گوشت ۱۲ [2] درخت صنوبر چلغوزه و سرو ناز ۱۲ [3] بلکه همه خلائق را ۱۲ [4] بدانکه نیمه دائرهٔ امکان از زمین تا بعرش ست و نیم دیگر بالائے عرش ست ۱۲ [5] که اول شان توبه ست و آخر شان رضا و این شان انابت و زهد و ریاضت ست و ورع و قناعت ست و توکل و تسلیم ست و صبر ۱۲ منه سلمه الله تعالیٰ

اِستعدادِ وُصولِ یک درجہ از درجاتِ پنجگانۂ ولایت خواہد بود مگر بقسیرِ قاسرے و لطیفۂ روح کہ الطف از قلب ست مناسبے استان زیادہ بود ویرا بجانبِ راست در تہ پستان جائے دادہ اند و اَصل الاصل این لطیفہ صفاتِ ثبوتیہ حق ست ویک گام بحضرتِ ذات از فعل نزدیک تر ست سالک بعد از وصول بفناءِ این لطیفہ کہ مربوط ست بتجلی صفاتی صفاتِ خود را از خود مسلوب خواہد یافت بلکہ منسوب بجنابِ قدس خواہد داشت و نورِ این لطیفہ را سُرخ فرمودہ اند و ولایتِ این لطیفہ زیرِ قدمِ حضرتِ نوح و حضرتِ ابراہیم ست علیٰ نبیّنا وعلیہما الصلوٰۃ والسلام وہر کہ نوحی و ابراہیمی المشرب باشد راہِ وے بجنابِ قدس از ہمین لطیفہ خواہد بود اما بعد از قطعِ مراتبِ قلب و صاحبِ این مشرب را استعدادِ دو درجہ از درجاتِ ولایتِ پنجگانہ است الا بقسیرِ قاسرے و لطیفۂ سِر کہ الطف از روح ست ویرا نزدیک وسطِ سینہ جانبِ روح اندک بالا جائے دادہ اند و اَصل الاصل این لطیفہ شیوناتِ ذاتیہ ست کہ یک گام بحضرتِ ذات نزدیک تر اند و حصولِ فناءِ این لطیفہ مربوط بتجلی شیوناتِ ذاتیہ ست و نورِ این لطیفہ را سفید نشان دادہ اند و ولایتِ این لطیفہ زیرِ قدمِ حضرتِ موسیٰ ست صلوات اللہ علیٰ نبیّنا وعلیہ وہر کہ موسوی المشرب باشد وصولِ او بجنابِ قدس از ہمین لطیفہ خواہد بود اما بعد از قطعِ لطائفِ سابقہ و صاحبِ این مرتبہ را استعدادِ حصولِ سہ مرتبہ است از ولایتِ پنجگانہ الا بقسیرِ قاسر و لطیفۂ خفی کہ از سِر الطف ست ویرا نزدیک وسطِ سینہ جانبِ قلب اندک بالا جائے دادہ اند و اَصل الاصل این لطیفہ از صفاتِ سلبیہ تنزیہیہ ست کہ فوقِ شیوناتِ ذاتیہ اند و حصولِ فناءِ این لطیفہ بوصول بہمان صفات ست و نورِ این لطیفہ را سیاہ تعین نمودہ اند و ولایتِ این لطیفہ زیرِ قدمِ حضرتِ عیسیٰ است علیٰ نبیّنا وعلیہ الصلوٰۃ والسلام وہر کہ زیرِ قدمِ حضرتِ

عیسےٰ است راہ وے بجنابِ قدس ازہمین لطیفہ خواہد بود اما بعد از قطع لطائفِ سابقہ الا بقسرِ من القاسر وصاحبِ این مشرب را استعدادِ چہار درجہ از درجاتِ ولایتِ پنجگانہ خواہد بود و لطیفۂ اَخفیٰ کہ اَحسن و اَجمل لطائفِ عالمِ اَمرست و اَقرب است بحضرتِ ذات و مناسبتِ تمام بحضرتِ اجمال دارد ویرا در وسطِ حقیقی سینہ جائے دادہ اند و اصل الاصل این لطیفہ مرتبہ است کالبرزخ درمیانِ تنزیہ و درمیانِ احدیتِ مجردہ و فنائے این لطیفہ ہم مربوط بتجلی ہمان مرتبۂ مقدسہ ہست و نورِ این لطیفہ نفیسہ را نورِ سبز بیان فرمودہ اند و ولایتِ این لطیفہ شریفہ زیر قدمِ حضرتِ رسالت پناہ صلی اللہ تعالیٰ علیہ وسلم ست وصاحبِ این مرتبۂ عالی را بالذات استعدادِ حصولِ تمام مراتبِ پنجگانہ ولایت ست آرے از زبانِ الہام ترجمانِ حضرتِ قطب الاقطاب سلّمہ ربہ شنیدم کہ حضرتِ مجددِ الفِ ثانی رضی اللہ تعالیٰ عنہ روزے چنین گوہر فشاندند کہ اداءِ صلوٰۃ صبح در وقتِ غلس ثمرۂ فنائے اخفیٰ میدہد باید دانست کہ عروجِ لطائفِ خمسہ عالمِ امر تا اثر اُولیٰ ست کہ ولایتِ کبریٰ ست وآن متضمن سہ دائرہ ویک قوس ست وچون ازان دائرہ بعالمِ بالاتر رود بدائرۂ اصل الاصل سیر افتد و معاملہ بانفس خواہد بود ونفس بحصولِ فنائے اتم وبقائے اکمل وشرحِ صدر واسلامِ حقیقی وبحصولِ اطمینان وارتقاءِ مقامِ رضا مشرف خواہد شد بعد ازین سیر در ولایتِ علیا افتد و معاملہ باسہ عنصر یعنی ناری وآبی وہوائی خواہد فتاد واگر ازینجا بفضل اللہ تعالیٰ ترقی واقع شود سیر در کمالاتِ نبوت واقع شود ومعاملہ بجزوِ ارضی خواہد افتاد وازینجا اگر ترقی واقع شود خواہ در کمالاتِ رسالت وخواہ در حقائقِ ثلثہ یعنی حقیقتِ کعبہ وحقیقتِ قرآن وحقیقتِ صلوٰۃ معاملہ باہیئتِ وحدانی از مجموعِ اجزاءِ عشرہ عالمِ خلق وامر بعد از حصولِ کمالاتے کہ مذکور شدہ خواہد افتاد

غلس بفتحتین تاریکی آخر شب ۱۲

وبعد ازان معاملہ از عقل و فہم ما و شما بر تر ست اللہ تعالےٰ بمحض عنایت بے غایت خویش ازین کمالات بہرہ تمام عنایت فرماید اِنَّہٗ تعالیٰ قَرِیْبٌ مُجِیْبٌ بِحَمْدِ اللہِ سُبْحَانَہٗ و بطفیل حضرت عالی درجات قدس اللہ سِرَّہُ العزیز ہم باین مراتب مذکورہ و معاملات دیگر کہ نسبت باین معاملات کالسماء من الارض بودہ بمقدار استعداد بل فوق الاستعداد کرامت فرمودہ این ذرہ را از خاک مذلت برداشتہ ہمعنان آفتاب ساختہ شکر این مراتب را اگر ہزار سال بصد ہزار زبان ادا و اظہار نماید یکے از ہزار بر منصۂ ظہور نہ آرد فَلِلّٰہِ الْحَمْدُ وَالْمِنَّۃُ کَمَا یَلِیْقُ بِشَانِہٖ وَبِحُرْمَتِہٖ وَالسَّلَامُ عَلیٰ رَسُوْلِہٖ وَاٰلِہٖ وَصَحْبِہِ الْبَرَرَۃِ التُّقٰی اظہار این قسم سخنان اگرچہ موہم افتخار و مباہات ست اما موجب اِظْہَارُ النِّعْمَۃِ مِنَ الشُّکْرِ لَاسِیَّمَا عِنْدَ الْاَحِبَّاءِ الْمُخْلِصِیْنَ الْمُطَّلِعِیْنَ عَلَی الْاَسْرَارِ الْمُشْتَاقِیْنَ لِلْاِرْشَادَاتِ الْاَخْیَارِ مقولہ چند مرقوم نمودہ شد رَبَّنَا لَا تُؤَاخِذْنَا اِنْ نَّسِیْنَا اَوْ اَخْطَأْنَا بِحُرْمَۃِ سَیِّدِنَا وَمَوْلَانَا مُحَمَّدِنِ النَّبِیِّ الْاُمِّیِّ الْعَرَبِیِّ صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَعَلٰی اٰلِہٖ وَسَلَّمَ تَسْلِیْمًا کَثِیْرًا کَثِیْرًا ۱ھ منقول از کتب خانہ حضرت مولانا و مرشدنا شیخ المشایخ حضرت مولانا الحافظ الحاج القاری عبد اللہ شاہ ابو الخیر دہلوی اَدَامَ اللہُ ظِلَّہٗ عَلیٰ رُؤُسِ الْعَالَمِیْنَ [1]

وجودش ہمہ خیر آمد بدید	باین شکل خیر مجسم کہ دید
فقد چشم لطفش بناقص اگر	کند کامل دہر از یک نظر

[1] مقولہ صحیح است سلمہ اللہ تعالیٰ عن جمیع البلیات والآفات آمین یا رب العلمین

رسالہ مولانا نور الدین عبد الرحمن جامی قدس سرہ در بیان ذکر خفی

سررشتۂ دولت ای برادر بکف آر	وین عمر گرامی بخسارت مگذار
دائم ہمہ جا با ہمہ کس در ہمہ حال	میدار نہفتہ چشم دل جانب یار

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بدان أفناك الله تعالى عنك وأبقاك به كه حاصل طريقه حضرت خواجه بزرگوار وخلفاء ایشان قدس الله أسرارهم بعد از تصحیح عقیده وتطبیق آن بعقاید سلف صالح رضوان الله تعالى عليهم أجمعين واتيان باعمال صالحه واتباع سنن ماثوره واجتناب از محظورات ومکروهات دوام حضور ست مع الحق سبحانه على مر الأوقات من غير فترة وتشتت عزيمة واين حضور را چون ملکه نفس سالک گردد وملکۀ وی شود مشاهده خوانند و طریقه وصول بدین دولت بر سه گونه است اول طریقه ذکر ست که بحضور قلب کلمه طیبه لا اله الا الله را تکرار کند ودر طرف نفی جمیع محدثات را بنظر عدم وفنا مطالعه کند ودر طرف اثبات وجود حق سبحانه را بنظر قدم وبقا مشاهده نماید ودر وقت تکرار کلمه زبان را بکام چسپاند وبدل صنوبری که متعلق قلب حقیقی ست متوجه گردد ونفس خود را درون کشد وبقوت تمام بگوید بر وجهی که اثر آن بدل رسد واز ان متاثر گردد بی آنکه اثر وی بر ظاهر پیدا آید که اگر کسی بالفرض پهلوی وی نشسته باشد نباید که ازان آگاه نشود ودر جمیع اوقات مستغرق آن ذکر گرداند و هیچ شغل ازان باز نماند چه از رفتن و آمدن

وچه از گفتن و شنیدن و چه در خفتن و خاستن و اگر بواسطهٔ بعضے اشغال درین
تکرار فتورے واقع شود میباید که چشمِ دلِ وے بآن باشد و بالکلیه ازان غافل نگردد
و اگر پیش از صبح در تکرارِ این کلمه مبالغه کند امید ست که برکتِ آن بتمام روز برسد
و همچنین پیش از خواب کردن اگر دران معنی مبالغه نماید امید ست که برکتِ آن بتمام
شب برسد و شک نیست که چون برین تکرار مواظبت نماید در بعضے اوقات ویرا
کیفیّتِ بیخودی و بے شعوری که مقدمهٔ جذبه هست حاصل خواهد آمد میباید که خود را بآن
کیفیّت دهد و آن مقدار که تواند آنرا نگاه دارد و چون آن کیفیت روئے در نقصان
در آرد بسرِ تکرار باز آید و چون این معنی مرّةً بعد اُخرے بحصول پیوندد امید ست که
ویرا ملکه حاصل شود که اگرچه آن کیفیّت بالفعل حالِ وے نباشد و حالِ وے مندرج در علم
گردد امّا هرگاه که خواهد باندک توجّهے بآن حال متحقّق تواند گشت و حبسِ نفس را اگر
مزاج بآن وفا کند دران یک نفس زدن سه بار یا پنج بار یا هفت بار بآن مقدار که
تواند کلمه را تکرار کند در نفیِ خواطر و حصولِ کیفیتِ بیخودی دخلے تمام ست و وجدانِ
حلاوتِ عظیم برآن مترتّب. دوم طریقهٔ توجّه و مراقبه است که آن معنیِ بیچون
و بیچگونه را که از اسمِ مبارک الله مفهوم میگردد بے توسّطِ عبارتِ عربی و عبری و
فارسی و غیرِ آن ملاحظه نماید و باین نگهداشت بجمیعِ مدارک و قواے متوجّهِ قلبِ
صنوبری گردد و برین معنی مداومت نماید و در نگهداشتِ آن تکلّف کند تا آن زمان
که کلفت از میان برخیزد و چون این معنی پیش از تصرّفِ جذبه در وجودِ سالک بتعذّرے
تمام دارد مے شاید که معنے مقصود را بصورتِ نورے بسیط و محیط بجمیعِ موجوداتِ علمی
و عینی در برابرِ بصیرت دارد و بآن بجمیعِ قواے و مدارک متوجّهِ قلبِ صنوبری گردد

تا آن زمان که آن صورت از میان خیزد و مقصود بران مترتب گردد ؎ در کون و مکان نیست عیان جز یک نور • ظاهر شده آن نور بانواع ظهور • حق نور و تنوع ظهورش عالم توحید همین ست و دگر وہم و غرور • سیوم طریقۂ رابطہ است به پیرے که بمقام مشاهده رسیده باشد و به تجلیات ذاتیه متحقق گشته دیدار وے بمقتضائے هُمُ الَّذِينَ اِذَا رُاُوا ذُکِرَ اللّٰه فائدۂ ذکر دهد و صحبت وے بموجب هُم جلساءُ الله نتیجۂ صحبت مذکور بخشد پس چون دولتِ دیدار چنین عزیزے دست دهد و اثر آن در خود بیابد چندانکه تواند آنرا نگهدارد و اگر دران معنی فتورے واقع شود باز بصحبت وے مراجعت نماید تا ببرکتِ آن آن معنی پرتو اندازد و همچنین مرّة بعد اخرے تا آن زمانیکه آن کیفیت ملکۂ وے گردد و اگر چنان عزیز غائب باشد صورت ویرا برابر گرفته بجمیع قوائے ظاهری و باطنی متوجه قلب صنوبری گردد و هر خطره که درآید نفی کند تا آن کیفیت غیب و بیخودی روے نماید و به تکرارِ این معامله ملکه گردد و هیچ طریق ازین اقرب نیست بسیار باشد که چون مرید را قابلیتِ آن باشد که پیر در وے تصرف کند در اول صحبت ویرا بمرتبۂ مشاهده رساند و چون دریافتِ چنین عزیزے درین روزگار اَعَزّ مِنَ الکِبرِیتِ الاَحمَر ست میباید که بیکے ازان دو طریقه که پیشتر مذکور شد اشتغال نماید و از بیانِ این طرقِ ثلاثه معلوم شد که توجه بقلب صنوبری که در عرفِ این طائفه آنرا وقوفِ قلبی خوانند در جمیع اوقات ضروری ست و حضرتِ خواجه قدّس الله تعالیٰ سرّہ آنرا از لوازم مے شمردند مِن اَسرارِ الحضرتِ المولویّة ؎ مانند مرغے باش هان بر بیضۂ دل پاسبان • کز بیضۂ دل زایدت مستی و ذوق و قهقهه • ؎ رو بر دل نشین کان دلبر خرگهے •

---

[۱] نوع نوع شدن ۱۲ [۲] یعنی خیار و برگزیدگان حق تعالیٰ آن کسانند چون دیده شوند یاد کرده شود و بیاد آید حق جل و علا و این قول اشارت ست بحدیثے که مروی ست درین باب ۱۲ [۳] یعنی عزیز تر ست از گوگرد سرخ که اکسیر باشد ۱۲ [۴] خرگهے بکسر خا ر معجمه و بفتح آن بمعنی خوشحال ۱۲

وقتِ سحر آید یا نیم شبے باشد + امّا وقوفِ زمانی که عبارت از محاسبهٔ اوقات ست
که بتفرقه میگذرد یا بجمعیّت و وقوفِ عددی که ملاحظهٔ عددِ ذکر ست که نتیجه میدهد
یا نه لازم نیست و مے شاید که در اثنایِ یکے ازین طرق ثلاثه انوار و واقعات رونمودن
گیرد و میباید که از ان اعراض نموده بمقصودِ حقیقی اشتغال نماید و از سخنانِ حضرتِ
خواجه است قدّس سرّهٔ که واقعه علامتِ قبولِ طاعت ست و بس از واقعه حاصلے
نیست ع چو غلامِ آفتابم همه زآفتاب گویم + نه شبم نه شب پرستم که حدیثِ
خواب گویم + میباید که چون حق سبحانه وتعالیٰ توفیقِ اشتغال باین طریقهٔ رشیق
دولتمندے گرداند خود را بآن مشهور نسازد و علم نگرداند و بقدرِ امکان در اخفاءِ آن کوشد
واز محرم و نامحرم پنهان دارد ع از درون شو آشنا و از برون بیگانه وش +
اینچنین زیبا روش کم میبود اندر جهان + و بعضے ازین طائفه گفته اند که لطیف ترین حجابے
این طریقه را صورتِ افاده و استفاده است که اربابِ علم را میباشد میباید که خود را بآن
مستور سازند واز نظرِ خلق دور اندازند چنان معلوم شده که کتبِ مطوّله متداوله که طلب
داشته شده است از انجا میلِ ایشان بتحصیل و تکمیلِ علوم میشود نمیتوان گفت که تحصیلِ
علوم مکن امّا میباید که بر وجهے باشد که از مقصودِ حقیقی مانع نیاید و از توجّهِ خاطر
بآن جانب غافل نگرداند که در نفسِ آخر که ناصیهٔ ملک الموت ظاهر گردد علوم همهٔ
معارفِ مکتسبه از یکدر فرو خواهند ریخت و آنچه باقی ماند جز تحقّق بسرّ وحدت و
محبّتِ مطلوبِ حقیقی که با حقیقتِ انسانیت متّحد شده باشد نخواهد بود درویشے را
گفتند فلان مغرور بکمالاتِ دهمیهٔ خود میگوید که مرا هیچ مرده و زنده احتیاج نمانده
است آن درویش گفت سبحان الله این چه غلظتِ طبع و کثافتِ حجاب است و

مبتدا[۱۲] خبر[۱۲] روگردانیده سالک رشید[۱۲] نادر[۱۲] رغبت پیشانی[۱۲] درشتی سطبری[۱۲]

عدم تنبه بمرض مزمن که سهلترین صورتی از صور معالجات آن آنست که محاسن و
سبلت را که عمر در افزایش و آرایش آن گذرانیده بمقراض اعراض از عز و جاه بمرتبه
ابرو رساند و عمامهٔ کبیره را که صورت بار هستی که بر گردن خود نهاده بر روس کنیزکان و
پیرزنان قسمت نماید و ثیاب فاخره را بکارخانهٔ مخنثان فرستد و ژند در پوشد و سر برهنه
زنبیلی جوز در گردن کرده محله ها و بازارها گردد و آنرا مزد دست کودکان گرداند تا بضرب
سیلی آن هستی را از سر وی بیرون برند باشد که ضخامت جلد هستی وی کاهش و گدازش یابد
و بصلاحیت دخول در سم الخیاط حقیقت فقر متحقق گردد و با وجود این همه روی مذلت
بر خاک عجز و نیاز نهد و از ظلمت هستی و رعونت خود پرستی پناه جوید شاید که حق سبحانه
و تعالی بعنایت بی علت خود ازین حجاب کثیف غلیظش خلاصی و مناصی ارزانی دارد
چه میتواند بود که ازین معامله حجاب رعونتی زاییده شود که از اول کثیف تر باشد دیگر میباید
که از صحبت اضداد اجتناب نماید بتخصیص از صحبت جماعتی که از نور ایمان دور اند و
بظلمات طبیعت مسرور و دعوی فیض دهی و نوربخشی کنند و در لباس فقر و ادعاء علم و
صناعت عمر در کذابی و مرائی و قلابی گذرانند اعاذنا الله و جمیع المسلمین من خبث
عقائدهم و شر مکائدهم و این رباعی بیکی از خلفاء سلسلهٔ خواجها منسوبست ؎
با هر که نشستی و نشد جمع دلت ۔ و ز تو نرمید زحمت آب و گلت ۔ زنهار ز صحبتش گریزان
میباش ۔ ورنه نکند روح عزیزان بحلت ۔ گفتن و نوشتن امثال این سخنان نه طریقهٔ فقرا
بود اما چون از جانب اخلاص شام در وقتی رسید باعث بر تقریر و تحریر این معانی
شد ؎ با این همه بیحاصلی و هیچکسی ۔ درمانده بپارسائی و بوالهوسی ۔ دادیم نشان ز گنج
مقصود ترا ۔ گر ما نرسیدیم تو شاید برسی ۔

احوالِ کرامت مآلِ حضرتِ امام ربانی مجددِ الفِ ثانی قدس سرہٗ

منتخب از جواہرِ علویہ مؤلفہ حضرت شاہ رؤف احمد قدس سرہٗ خلیفہ حضرت شاہ غلام علی قدس سرہٗ خلیفہ حضرتِ میرزا جان جانان قدس سرہٗ

بسم اللہ الرحمن الرحیم

گوہر سی و یکم دراحوالِ امام العرفا حجۃ الاتقیاء فریدِ العصر وحیدِ الدہر الامام الربانی مجددِ الالف الثانی ابو البرکات بدرالدین حضرت الشیخ احمد السرہندی الفاروقی الاویسی الرحمانی

نسبِ شریف ایشان بامیر المومنین عمرِ فاروق رضی اللہ تعالیٰ عنہ بہ بست وہشت واسطہ میرسد[۵۱] در فروع وعبادات مذہبِ حنفی داشتند و در اعتقادات فی الجملہ مجتہد بودند وولادت باسعادتِ آنجناب درسن نہ صد وہفتاد ویک ست (۹۷۱) در ایامِ شیرخوارگی حضرتِ شاہ کمال کیتھلی قادری کہ جذبِ قوی داشتند زبانِ خود رابدہنِ شریفِ ایشان داشتند وگفتند[۵۲] این طفل مانندِ من بزرگ خواہد شد حضرتِ ایشان در مدتِ قلیلہ حفظِ قرآن مجید نمودہ تحصیل علوم از حضرتِ والدِ ماجدِ[۵۳] خود ودیگر علماءِ سرہند ساختند ودر بلدہ سیالکوٹ رفتہ بعض کتبِ معقول از مولانا کمال کشمیری بخواندند وکتبِ حدیث را از شیخ یعقوب کشمیری سند داشتند ونیز حضرتِ ایشان اجازتِ تفسیر

۵۱ نسبِ شریفِ شان بہ بیست و پنج واسطہ بحضرت امام ربانی مجدد الف ثانی میرسد ۱۲ ۵۲ کہ این طفل عمر دراز خواہد یافت وعالم عامل وعارف کامل خواہد شد ومثل من از دہن او بسیار خواہند برآمد ۱۲ زبدۃ المقامات ۵۳ یعنی شیخ عبد الاحد قدس سرہ ۱۲

المصحح سلمہ اللہ تعالیٰ

واحدی را با جمیع مؤلفاتش چون بسیط و وسیط و اسباب نزول و نیز تفسیر بیضاوی
را با جمیع مصنفاتش چون منهاج الوصول و الغایة القصوی و غیرهما و صحیح امام بخاری
را با جمیع تالیفات او چون ثلاثیات و ادب مفرد و افعال العباد و تاریخ و غیر ذلک
و نیز مشکوٰة تبریزی و شمائل ترمذی و جامع صغیر امام سیوطی و قصیدهٔ بردهٔ بوصیری
را و حدیث مسلسل بالاولیة که الراحمون یرحمهم الرحمٰن قال الله تبارک و
تعالیٰ ارحموا من فی الارض یرحمکم من فی السماء از عالم ربانی قاضی بهلول
بدخشانی رحمه الله تعالیٰ یافتند و کتب صوفیه مانند تعرف و عوارف و فصوص الحکم
و غیره از والد ماجد خود سند نمودند و در عمر هفده سالگی بحضور والد خود بدرس علوم
ظاهری و تعلیم طریقهٔ چشتیه سرگرم بودند اما شوق نسبت نقشبندیه داشتند چون
در سن یکهزار و هفت جناب والد ماجد ایشان حضرت مخدوم عبد الاحد ازین عالم
رحلت فرمودند بارادهٔ حج بیت الله سفر نموده در دهلی رسیدند آنجا بحضرت خواجه
محمد باقی بالله ملاقی شدند خواجه فرمودند که حج کردن سعادت دارین ست اما اقل یک
ماه یا یک هفته اگر در صحبت ما مانید چه مانع ست حضرت ایشان اقامت فرمودند انوار صحبت
و انظار رحمت حضرت خواجه در باطن ایشان کارگر شد در طریقهٔ نقشبندیه بیعت نمودند
حضرت خواجه تلقین ذکر نمودند و توجه بقلب فرمودند هر روز بلکه ساعت ساعت ترقی در باطن
ایشان پیدا شد در دو ماه نسبت نقشبندیه که دوام توجه و حضور و آگاهی ست بی
غیبت حاصل شد و علوم و کشوف صوفیه بی نهایت ظاهر شد بحضرت خواجه عرض نمودند
خواجه فرمودند که ایشان از اکمل مردانند و این سرعت سیر نشان از آنست و دران روزها
بیکی از مخلصان نوشته اند که شیخ احمد نام مردیست از سرهند کثیر العلم قوی العمل روزے

له یعنی امام ابی الحسن علی بن احمد الواحدی النیشاپوری المتوفی سنه ثمان و ستین و اربعمائه ۱۲ لمصححه سلمه الله تعالیٰ

چند با فقیر نشست و برخاست کرده بسیار عجائب از روزگارِ اوقاتِ او مشاهده نمود
بآن ماند که چراغے شود که عالمها ازان روشن گردد الحمد لله احوالِ کاملهٔ او مراۃ الیقین
پیوسته و این شیخ مشار الیه برادران و اقربا دارد همه مردم صالح و از طبقهٔ علما اند چندے
را دعاگو ملازمت کرده از جواهرِ علویه دانسته استعدادهائے عجیب دارند فرزندان آن
شیخ که اطفال اند اسرارِ الٰهی اند بالجمله شجرهٔ طیبه اند انبتها الله نباتاً حسناً و فقرائے
باب الله اند دلهائے عجیب دارند و نیز حضرت خواجه میفرمودند که شیخ احمد آفتابیست
که مثلِ ما هزاران ستارها در سایهٔ او گم اند مثلِ ایشان درین وقت زیرِ فلک نیست و
مثلِ ایشان چند کس درین امت گذشته اند و ایشان درین وقت از کُمّلِ محبوبان اند
خواجه حسام الدین پیغمبر صلی الله علیه وسلم را در منام دیدند که آنحضرت صلی الله علیه
وسلم مدح حضرتِ ایشان مینمودند و میر محمد نعمان در واقعه دیدند که آنحضرت صلی الله
علیه وسلم میفرمایند هر که مقبولِ شیخ احمد ست مقبولِ ماست و هر که مردودِ شیخ احمد
ست مردودِ ماست و نیز حضرتِ شیخ احمد جام و همچنین دیگر اکابر بشارت بظهورِ
ایشان داده اند چنانچه در برکاتِ احمدیه و حضرات القدس مفصلاً مسطور ست حضرتِ
ایشانِ ما سه مرتبه از سرهند بخدمتِ حضرتِ خواجه رسیدند مرتبهٔ اول بشارتِ حصولِ
دولتِ کمال و تکمیل و ترقیات در مدارجِ قرب فرموده مرتبهٔ دوم اجازتِ ارشاد و
افادهٔ طالبان داده خلعتِ خلافت عنایت فرمودند و بعضے اصحاب خود را بجهتِ
تربیت حوالهٔ ایشان کرده رخصت نمودند مرتبهٔ سیوم حضرتِ خواجه بمسافتِ دو
پرتابِ تیر باستقبال آمده بردند و فرمودند که وقتِ عزیمتِ هندوستان در استخاره
دیدم که طوطیِ رعنا شیرین سخن آمده بر دستِ ما نشست و ما آب دهانِ خود را در منقارِ او کردیم

و آن طوطی در دہانِ من شکر ریخت چون این واقعہ را بمولانا خواجگی امکنگی رسانیدم فرمودند
طوطی جانورِ ہندی ست در ہندوستان از دامانِ شما عزیزے بوجود آید کہ عالمے ازو
منور گردد و شما را نیز از وے بہرہ رسد و آن این را بحالِ حضرت ایشان دانستند و نیز فرمودند کہ
چون بشہر سرہند رسیدیم در واقعہ نمودند کہ در جوارِ قطب فرود آمدہ و از حلیۂ آن قطب
نیز آگاہ گردانیدند صباحِ آن روز بدریافت درویشان و گوشہ نشینانِ آن بلدہ رفتیم
جماعہ را کہ دیدیم نہ ایشان را بران حلیہ یافتیم و نہ آثار و حالتِ قطبیت از ہیچ یک معاینہ
نمودیم گفتیم شاید کسے از اہلِ این شہر قابلیتِ این معنی داشتہ باشد کہ بعد ازین بظہور آید
ہمان روز کہ شما را دیدیم ہمہ حلیۂ شما را موافق یافتیم و ہم نشانِ قابلیت در شما مشہود
گشت و نیز دیدیم کہ مشعلِ کلان مثلِ آفتاب در شہر سرہند افروختہ ایم و مشاہدہ میشد
کہ ساعت بساعت نورِ آن مشعل افزون میگشت و مردم چراغہا ازان روشن مینمایند
این را نیز اشارت بمعاملۂ شما میدانیم و نیز فرمودند کہ این تخمِ پاک را از زمینِ سمرقند و بخارا
آوردیم و در زمینِ پُر برکت آئینِ ہند کشتیم الحمد للہ کہ بعنایتِ الٰہی شجرۂ طیبہ
اَصلُہا ثابتٌ و فرعُہا فی السماءِ ظاہر شد پس حضرت خواجہ تربیتِ طالبان حوالۂ
ایشان فرمودند و حضرت ایشان بحضورِ حضرتِ خواجہ حلقۂ توجہ مینمودند از توجہاتِ
ایشان کارِ سنین بساعت محسوس میگشت پس منصبِ ارشادِ خواجگان بایشان
مسلّم شد آوردہ اند کہ آوازۂ ارشادِ ایشان بجہان و جہانیان رسید گلبانگِ ہدایت
بلند بعالم و عالمیان گردید کوسِ قطبیت بنامِ ایشان زدند و نقارۂ غوثیت باسمِ آن
جناب نواختند انوارِ ولایت و برکات و ظہورِ کرامات و خرقِ عادات از ایشان آن
قدر ظاہر گردید کہ از تحریر و تقریر بیرون ست و کشفِ مقاماتِ قربِ الٰہی بر آنجناب

بمرتبۂ رسید کہ از بیان و تبیان افزونست عالَمے عالَم غریقِ لُجۂ غفلت بساحلِ شہود و
حضور افتاد و جہان جہان راہ گم کردہ ضلالت بشاہراہ رسیدند علما و فضلا از اقصائے
بلاد چون مور و ملخ بخدمتِ ایشان مے شتافتند و مشایخ وقت ترک شیخت
کردہ بصُحبتِ آن مرکزِ دائرہ کمالاتِ قطبیت مُفتخر بودند بالجملہ آنحضرت در وقتِ خود قبلۂ
روزگار و کعبۂ جمیع دیار بودند بلکہ وصولِ معارجِ ہدایت و حصولِ مدارجِ ولایت بعالَم
و عالمیان از مشرق تا مغرب و از جنوب تا شمال از وقتِ ظہورِ ایشان تا قیامِ قیامت
بتوسّطِ شریف ایشان ست و معاملۂ ایشان ورائے طورِ عقل و فکر ست بعد از ہزار سال
از ارتحالِ محبوبِ ذوالجلال صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَسَلَّمَ ایشان مُجدِّدِ الفِ ثانی آمدہ اند و عُلماءِ
وقت بمجدّد بودنِ آنجناب اقرار کردند چنانچہ مُلّا عبدالحکیم سیالکوٹی رح نوشتہ کہ شما مجدّدِ
الفِ ثانی اید و حدیث مَثَلُ اُمَّتِیْ کَمَثَلِ الْمَطَرِ لَا یُدْرٰی اَوَّلُھُمْ خَیْرٌ اَمْ اٰخِرُھُمْ
اشارت بوجودِ باجودِ آنجناب میتواند شد پیغمبر صَلَّی اللہُ عَلَیْہِ وَاٰلِہٖ وَسَلَّمَ فرمودہ اند کہ بر سر
ہر مائۃ مجدّدے مے آید کہ دین را از سرِ نو تازہ نماید بدانند کہ بر سرِ ہر مائۃ مجدّدے گذشتہ
است اما مجدّدِ مائۃ دیگرست و مجدّدِ الف دیگر و چنانچہ در میانِ مائۃ و الف فرق ست
در میانِ مجدّدِ اینہا نیز ہمان قدر فرق ست بلکہ زیادہ ازان و مجدّد آنست کہ ہر چہ دران
مدّت از فیوض و برکات بامّتان برسد بتوسّطِ او برسد اگرچہ اقطاب و اوتاد و ابدال و نجباءِ
آن وقت بوند ؎ خاص کند بندہ مصلحتِ عام را، و دین را تجدید نماید و معارفِ
جدیدہ آرد پس از حضرتِ ایشان ماظلامِ کفر و بدعت بانوارِ ایمان و سنّت مُبدّل گردید و
عمادِ ایمان و عرفان استحکام یافت و بلادِ اسلام از خلفائے ایشان پُر رشد و معارف
جدیدہ را کہ حق سبحانہٗ و تعالٰی ایشان را عنایت فرمودہ ہزاران علما و فضلا بواسطہ و بیواسطہ

کشفاً و وجداناً وانمودند بمثابتے کہ اشتباہے دران نماند انکار آن بجز از کور باطن نیاید و آن معارف قبل ازیشان ہیچ یکے از علماء امت بیان نساختہ و طریقہ حضرت ایشان ما اتباع سنت و ترک بدعت ست و ذکر خفی و پرداخت حضور کہ پرتو مرتبہ احسان ست و برین بنا کوشکہاے تیار ساختہ اند بیان آن درین مختصر گنجایش ندارد کتب این خاندان ازان مملو اند و اہل نسبت این طریقہ میدانند آنجناب در واقعہ دیدہ کہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وسلم ایشان را مجتہد علم کلام ساختند و امیر المومنین علی مرتضی رضی اللہ تعالی عنہ را دیدند کہ ایشان میفرمایند آمدم تا علم سموات ترا بیاموزم و حضرت شاہ سکندر خرقہ شاہ کمال کیتھلی موافق وصیت آوردہ چون آنجناب پوشیدند روح پاک حضرت غوث اعظم قدس سرہ تشریف آوردہ و انوار نسبت قادریہ بر ایشان غلبہ کرد در دل خود گفتند کہ ما تربیت یافتہ حضرات نقشبندیہ ایم عجب ست کہ این نسبت بر من غلبہ کرد دیدند کہ حضرت خواجہ نقشبند با خلفائے خود آمدہ برابر حضرت غوث نشستند و فرمودند کہ احمد از ماست بمرتبہ کمال و تکمیل بتربیت ما رسیدہ حضرت شاہ کمال کیتھلی فرمودند کہ از طفولیت مورد عنایات ماست و فیض از من گرفتہ درین گفتگو مشایخ چشتیہ و سہروردیہ و کبرویہ رسیدند و قطع مباحثہ کردند و ہمہ ہا نسبت خود القا کردند و خلافت و اجازت دادند روزے حضرت ایشان را الہام شد کہ غَفَرْتُ لَکَ وَلِمَنْ تَوَسَّلَ بِکَ بِوَاسِطَۃٍ اَوْ بِغَیْرِ وَاسِطَۃٍ اِلٰی یَوْمِ الْقِیٰمَۃِ و نیز مامور شدند کہ این بشارت را بمردمان بگو میفرمودند ہر کہ داخل طریقہ ما شد یا خواہد شد بواسطہ یا بے واسطہ ہمہ را در نظر من در آوردند و اسم و مولد و مسکن اینہا نمودند اگر خواہم ہمہ را بیان کنم و ہمہ را بمن بخشیدند میفرمودند روزے بر روح یکے از فرزندان خود طعامے تیار کردہ بودم و در قبول آن متردد بودم کہ اِنَّمَا یَتَقَبَّلُ اللّٰہُ مِنَ الْمُتَّقِیْنَ

زیراکہ ۱۲

ملہم ساختند اِنَّكَ مِنَ الْمُتَّقِيْنَ میفرمودند که روزے مُرغے عَظِيمُ الْخِلْقَة دیدم که از
سینۂ من پریده بدر رفته توجّہ نمودم که این چه بود معلوم کردند این از سینۂ بیکینۂ
تو بیرون شد خنّاس بود که در سینهاے مردم وسواس مے اندازد و امر باستعاذه ازان
در سورۂ ناس ست ترا از شرِ آن محفوظ نمودند و از سینۂ تو دُور کردند الحق از دفعِ آن
اِنشراحِ عجیب و سُرورِ وافر و اطمینانِ کامل بحصول پیوست میفرمودند که روزے چند
دید قصورِ اعمال بر نہجے بر من استیلا یافت که چون در نماز لفظِ اِيَّاكَ نَعْبُدُ میخواندم
حیران میشدم چکنم اگر میخوانم مصداقِ کریمہ لِمَ تَقُوْلُوْنَ مَالَا تَفْعَلُوْنَ باشم و اگر ترک
میکنم ترکِ واجب کرده باشم تا آنکه ملہم ساختند که شرک از عبادتِ تو برداشتیم و دینِ تو
خالص شد اَعمالِ آنجناب ہمه موافقِ اَحادیث بودند در بابِ عمل بعزیمت و اختیارِ اَولے
و اجتناب عنِ البدعۃ والرخصۃ نہایت جہد داشتند و اصحابِ خود را بآن امر میفرمودند
تہجد و اِشراق و ضُحٰی و فی الزوال و اَوّابین بطریقیکه ازان حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
مروی ست بکمالِ خشوع و خضوع اَدا مینمودند اندرین نماز در اَوائلِ حال ہشتاد بار سورۂ
یٰسین میخواندند و در آخرِ کار قرآن شریف یاد نموده درین نوافل بطولِ قراءۃ قیام مینمودند
گاه تا نصفِ لیل و گاه تا صُبح مے استادند بعد ہر دو گانه مُراقبه مے نشستند و توبه و اِستغفار
و اَدعیه و درود مشغول میبودند و بعدِ اَداے نمازِ فجر تا اِشراق با یاران مُراقب میبودند
و بعدِ فراغ بدولت خانه رفته استفسارِ اَحوالِ عیال میفرمودند و در خلوت تلاوتِ کلام الله
میکردند بعدِ ضُحٰی طعام میشد بفقرا تقسیم نموده اندکے تناول میفرمودند و قدرے
با اَدعیۂ ماثوره پرداخته قیلوله مینمودند بعدِ اَداے فی الزوال نمازِ ظہر بوقتِ مستحب اَدا کرده
از حافظ کلام الله مے شنیدند سُنّتِ عصر و سُنّتِ اوّلِ عشا کم ترک میکردند عصر

بعدِ مِثلین و مغربِ بمجرّدِ غروب و عشا بعدِ غیبوبتِ حمرت و بیاض و اکثر بعدِ رُبعِ شب و فجر در اوّلِ اسفار بکمالِ رعایتِ آداب میگذرانیدند و تسبیحاتِ رکوع و سجود از ہفت تا بیازده میرسید و تسمیع و تحمید ہر دو جمع مینمودند چہار نفل قیامِ لیل و دو بعدِ وتر میگذرانیدند و وتر گاہے بعدِ عشا و گاہے بعدِ تہجد میخواندند و قراءتِ سورۂ تبارک والم سجده و دخان و ادعیۂ ماثوره بوقتِ خواب معمول میداشتند و در نماز احوالِ ایشان بمصداقِ لِی مَعَ اللهِ وَقتٌ و قُرَّةُ عَینِی فِی الصَّلوٰةِ و اَرِحنِی یا بلال بود و کیفیات که در حینِ اداے صلوٰة و تلاوتِ قرآنِ مجید دُرود میافت در دیگر اوقات یافت نمیشد و قبل از عصر بدرس سبق طلبة العلم نیز مے پرداختند و در حلقه از حافظ قرآنِ مجید استماع میفرمودند و عیادتِ مریض میکردند و در عشرۂ اخیرهٔ رمضان اعتکاف مے نشستند و عزلت در عشرۂ ذی الحج بکثرتِ اذکار و صیام معمول داشتند و صلوٰة عاشوره وغیره بجماعت خلافِ سُنّت میدانستند ہر کارے را شروع باستخاره مے نمودند تقبیلِ قبور مستحسن نمیدانستند امّا گاہے دست بر قبرِ والد و پیر میرسانیدند اجابتِ دعوتِ خاص میفرمودند و بر دعوتِ عام نمیرفتند و در مجلسِ سماع و سرود و مولود خوانی حاضر نمیشدند و ذکرِ جہر را ترکِ ادب میدانستند نبوّت را از ولایت اگرچه ولایتِ آن نبی باشد افضل میدانستند غلبۂ صحو را بر سکر ترجیح میدادند صحوِ خالص نصیبِ عوام میدانستند جمیع اصحاب را افضل از جمیع اولیا میدانستند ترجیحِ مذہبِ حنفی بر ہمہ مذاہب مینمودند و عقائدِ ماتریدیه را مے پسندیدند و از طرقِ مشائخ طریقۂ نقشبندیه را افضل میدانستند و تحصیلِ علوم را بر سلوکِ صوفیه تقدیم میدادند برائے سفر روزِ شنبه یا پنجشنبه اختیار مینمودند اگرچه ہر روز برائے سفر مبارک میدانستند

الا ایام اللہ والعباد عباد اللہ وادعیہ ماثورہ باوقات آنہا میخواندند و
در رمضان طالبان از دور دور برائے استفادہ مے آمدند و در تراویح ختم قرآن
مجید مے شنیدند و در ادائے زکوٰۃ انتظار حولان حول نمیکردند موافق حساب
بیش از وجوب بمصارف آن میرسانیدند و ہمیشہ عزیمت حج میداشتند خلق ایشان
خلق محمدی بود صلی اللہ علیہ وسلم تسلیم ورضا وصبر در مجاری قضاء
سجیہ مرضیہ داشتند و در تواضع وشفقت بر خلق خدا ورعایت اہل حقوق وصلۂ
رحم بغایت میکوشیدند در سلام بہر کس سبقت مینمودند قریب صد کس علما صلحا
وحفاظ در خدمت ایشان مے بودند ہمہ را از مطبخ ایشان طعام میرسید مجلس آن
جناب پر از حضور وآگاہی مے بود لباس ایشان قمیص مشقوق المنکبین بود دستار
بطور مسنون مے بستند در روز جمعہ وعیدین لباس فاخرہ مے پوشیدند در عادات
نیز رعایت سنن نبوی میفرمودند ہمہ اوقات مصروف عبادت وافادت طالبان
حق مے بودند خوارق وکرامت ایشان ہفت صد نوشتہ اند بدانند کہ ہیچ کرامت
برابر محبت خدائے جل وعلا وپیروی محمد صلی اللہ علیہ وسلم نیست و در تصرف
قلوب والقائے احوال اللہ در صدور اعظم کرامات ست وصدور این امور آنجناب
اظہر من الشمس وابین من الامس ست وتصرفات در مکنونات واخبار مغیبات و
برآمد حاجات بتوجہات آن والا صفات ہم بے شمار ست ہزاران کفار بر دست آن
قبلۂ ابرار مسلمان شدند وفساق بے شمار تائب شدہ بتقوی رسیدند اکثر طالبان در
واقعات از صورت شریفہ توجہ وذکر گرفتہ شرف صحبت یافتہ بہمہ ذکر و توجہ دلہا
ذاکر ومنجذب الٰہی مے شدند مریدان را باوجود کثرت آنہا بتوجہات عالیہ باحوال الٰہی

میرسانیدند و در بہر توجہ اعطای احوال جدیدہ میفرمودند بحال ہر یکے جدا جدا پرداختہ از
مقامے بمقامے میبردند از کمال قوتِ باطن کار سنین و دہور در مدتِ قلیلہ در مسترشدان
مشہود میگشت مُلّا بدرالدین سرہندی در حضرات القدس نوشتہ اند کہ آنحضرت اکثر احوالم
مے پرسیدند حالیکہ بحضور اقدس عرض میداشتم ہمانوقت برطرف میشد و حالِ قوی تر بجائے
آن مے نشست گاہے خود میفرمودند کہ احوالِ تو چنین ست و اینچنین اصحاب خود را اندک
مدت بشرفِ فنا و بقا فرمودہ باطرافے کہ از غیب ماذون میشدند بہ ہدایتِ طالبان میفرستادند
و بعد ازان مستعدانِ سریع السیر را غائبانہ توجہات نمودہ بمقامات خاصہ خود میرسانیدند
چنانکہ عالم از فیوض آنجناب پُرشد و عمدہ کراماتِ ایشان علوم و معارفِ جدیدہ ہست کہ
مطابق ست بکتاب و سنت دفاترِ ثلثہ مکتوباتِ قدسی آیات ازان مملوست و اعاظم آیاتِ
آنحضرت وجودِ فرزندانِ گرامی ایشان ست کہ بحسن تربیت ایشان در علومِ ظاہر و باطن و
کمالاتِ قرب ولایت و افادہ فیوضِ الٰہی سر آمدِ علما و اولیا بودہ اند و جہانِ تاریک از انوارِ ایشان
نورانی گشت میفرمودند کہ حق تعالیٰ اینچنین قوت دادہ ہست کہ اگر بچوبِ خشک توجہ کنم از وے
منور شود اما درین آخرِ زمان مرضی الٰہی نیست و چون عمر شریف آن نیرِ کمال بشصت و یک
سال رسید در سن ہزار و سی و دو در اجمیر شریف بمزار مبارک حضرت خواجہ معین الدین قدس سرہ
حاضر شدہ الطافِ بسیار از روح مبارکِ ایشان بحالِ خود مشاہدہ فرمودند بعد از مراجعت ازانجا
میفرمودند کہ عمر ما شصت و سہ سال معلوم میشود و در سال ہزار و سی و سہ کہ عمر شریف شصت و
دو سالہ بود نصفِ شعبان در شبِ برات خلوتے نمودہ بودند چون از خلوت برآمدند کسے گفت
معلوم نیست کہ درین سال نامم کہ از دفتر احیا محو فرمودہ باشند فرمودند تو بسبیل شک میگوئی
چہ باشد حالِ کسے کہ نامِ خود را در عدادِ اموات مے بیند پس کارخانہ ہدایتِ طالبان را بفرزندانِ

خود حواله نمودند و بر عبادت و تلاوت و اذکار افزودند و جز از جهتِ نماز از خلوت بیرون نمے آمدند بصیام و قیام بسر مے بردند و خیرات و مبرات و انفاق فی سبیل الله بسیار مینمودند و اشارت بقربِ انتقالِ خود اکثر میفرمودند وسط ذی الحجه آن حضرت را ضیق النفس و تپِ محرقه لاحق شد هر روز در تزاید بود میفرمودند که درین ایام حضرتِ غوثِ اعظم رضی الله تعالیٰ عنه را دیدم بحالِ خود عنایاتِ بسیار مشهود گشت دوازدهم محرم میفرمودند که در چهل و پنجاه روز ازین جهانِ فانی بجهانِ جاودانی میرویم وصایا با دوستان و اقربا میفرمودند و تحریض بر اتباعِ سنت و عمل بعزیمت و دوامِ ذکر و مراقبه و تهذیبِ اخلاق و تحمل با یذائے خلق و صبر و رضا بقضا و التذاذ بمعاملاتِ جلال و تهیۂ موت و استعدادِ آخرت و انقطاع از ماسوی و خلوص در محبتِ خدا اکثر میفرمودند آخرِ کار روزِ شنبه بست و هشتم (۲۸) صفر سن هزار و سی و چهار (۱۰۳۴) هجری که عمرِ شریف شصت و سه (۶۳) سال بموافقِ عمرِ نبوی بود در نهایتِ استغراق بحرِ مشاهده مقصود و غلبۂ ذکرِ اسم ذات ازین دار بمقدار بدار القرار سفر اختیار نمودند رضی الله تعالیٰ عنه و افاض علینا من برکاته-

قبۂ مبارکِ حضرتِ ایشان در بلدۂ سرهند ست یزار و یتبرک به

تمت

قطعۂ تاریخِ طبعِ نسخۂ کنز الهدایات از طبعِ فقیر محمد عبد الله عفی عنه کوٹ ساکن وارث کتب کتاب از این مستطاب

هزاران حمد و منت ذاتِ بیچون را که از لطفش
مزین شد نهے این نسخه اکنون از نشانِ طبع

ز مکتوباتِ معصومی و نیز از امام ربانی
خوشا لبِّ لباب آمد همین مطبوعِ جانِ طبع

چو بر کندم سر کان دُرِّ سالش طرفه تر سُفتم
عجب کنز الهدایات آمده است اینک ز کانِ طبع

۱۳۴۵ھ

اعلام

الحمد للّٰہ وکفیٰ والسلام علیٰ عبادہ الذین اصطفیٰ۔ اما بعد مخفی مباد کہ بعد از فراغ تصحیح و اتمام طبع مکتوبات شریف حضرت امام ربانی مجدد الف ثانی قدس سرہ داعیۂ شوقم برانگیخت بر اینکہ خلاصۂ مکتوبات شریف بطورے نگاشتہ آید کہ احبا بمضامینش بانواع خود مختص گشتہ محتوی بر اختصاصات صنفیہ نوع جزئیت پیدا کند والا اجناس عالیۂ علومش بحرے است ناپید اکنار و عالمے است ناممکن الانحصار۔ جائے امواج مسائل شرعیہ تلاطم زدہ شناوران را بر تختۂ کشتی نشاند و جائے فیوضات مشرب مستسقیان بادۂ طریقت را سیراب میگرداند و علیٰ ہٰذا اگر اینجا باصلاح رسوم قبیحہ توجہ منعطف فرمودہ اند آنجا دُرر حقایق معرفت بسلک حقیقت منسلک نمودہ اند مگر بفضل ایزدی جل شانہ صنفے از اصناف مضامینش کہ مشتمل بر طرق مشرب بودہ علی الترتیب یکجا جمع شدہ بصورت کتاب دستیاب شدہ موجب غنچہ کشائی امید گشت۔ بنا بریں فرصت را غنیمت بار دہ شمردہ چاپ زدہ ہدیۂ ناظرین کردم۔ تفصیل ایں اجمال اینکہ خواجہ محمد باقر بن شرف الدین لاہوری خلیفۂ حضرت خواجہ محمد معصوم قدس سرہ از دفاتر ستہ مکتوبات مجددیہ و معصومیہ و رسالہ مبدأ و معاد چند انکہ امکان داشت گلہائے مضامین متعلقہ مشرب از گلزارہائے ہر دو مکتوبات و رسالۂ مبدأ و معاد حسب طرق تعلیم و تسلیک طلاب سلسلۂ مجددیہ بالترتیب یکجا چیدہ دامن آرزوہائے خاطر فاتر را آمود نمودہ و صورتے کتاب پوشانیدہ باسم کنز الہدایات موسوم گردانیدہ بودند لیکن از ناقدر شناسی اہل زمان بروے تارہائے نسج عنکبوتی خمول تنیدہ بود۔ نہ کسے او را در حیز طبع آوردہ و نہ کسے بنقل وے پرداخت نسخہایش چند یکہ ابتداءً بعید تحریر آمدہ بود انتہاءً لآلی شاہوار بمعادن مستتر گُہا مخصوصہ ثابت شد اکنون جناب کرم عنایت فرما مولانا ابو السعد احمد خان مجددی متوطن قریہ کھو ضلع میانوالی کتاب مستطاب را از خزینۂ خود باحقر ارزانی داشتند و مفید ترین کار یکہ کردہ اند این است کہ مؤلف رح از ہر جا کہ از ہر دو مکتوبات شریف عبارات متعلقہ مشرب برداشتہ آنجا نشانے ندادہ بود ولیس ما فیہ اعلام کالاغفال۔ پس آنجناب از کمال تبحر خود این نقص کتاب را منزہ ساختند و عنوان ہر مکتوب بقید جلد بر حاشیہ نگاشتند و این صعوبت را مبدل بسہولت نمودند ورنہ تطبیق فرع باصل خیلے مشکل بود و راقم الحروف نیز چند انکہ توانست بہ تطبیق اصل بہ نقل و تہذیب دقیقہ فرو نگذاشت حتے کہ از کتب خانہ مولانا و مرشدنا الحافظ الحاج القاری حضرت شاہ ابو الخیر صاحب مجددی فاروقی دہلوی سلمہم اللّٰہ تعالےٰ بکمال کرم ایشان سہ نسخہائے خطی بدست آوردہ بہر یکے از آنہا صحیح مسودہ را نظر ثانی و ثالث نمودہ جائیکہ اختلاف نسخ یافتہ بر حاشیہ نگاشتہ۔ اکنون ہم اگر نقصے یا حرفے سہو زدہ باشد ابنائے جنس باصلاح آں کوشند وما توفیقی الا باللّٰہ علیہ توکلت والیہ انیب وصلی اللّٰہ تعالیٰ علیٰ سید الخلق محمد وآلہ واصحابہ وعلینا معہم اجمعین وآخر دعوانا ان الحمد للّٰہ رب العٰلمین۔

قیمت کاغذ سفید عہ ر۔ کاغذ بادامی عہ ر۔ جملہ مصارف ڈاک و پیکنگ وغیرہ بذمۂ خریدار

المشتہر

خاکسار نور احمد عفی عنہ از امرتسر چوک فرید۔ مسجد حاجی شیخ بڈھا صاحب مرحوم


3 1761 07295424 1